بولتن ۱۵

www.iran-archive.com

فهرست

تفکر نوین سیاسی، نوسازی و نواندیشی ..... رحیم ۱

اصول نوسازی و نوسازی اصول ..... جمشید ۳۲

"دموکراسی و مسئله ملی" ..... احمد ۵۶

www.iran-archive.com

"پرسش و پاسخ"

تفکر نوین سیاسی، نوسازی و نواندیشی

گفت و شنودی با اعضاء و هواداران

قسمت اول این گفت و شنود که پیاده شده نوارهای گفتارم در باره اسناد برنامه‌ای بود با عنوان "سازمان ما، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است" در شماره ۱۳ بولتن درج شد. در این شماره پرسش‌های رفقا و پاسخ هایم را در باره تفکر نوین سیاسی، نوسازی و نو اندیشی میآورم.

لازم به تذکر است که بعد از پیاده کردن نوارها درستتر این دیدم که با دقت نظر دوباره‌ای، گفتارم را با پاسخ های داده شده در کنفرانس تلفیق کنم و در قالب یک مجموعه پرسش و پاسخ در معرض نقد و نظر قراردهم.

****

نواندیشی بمثابه یک واقعیت محرز بحثهای گوناگون، پردامنه و پیچیده‌ای را در سطح جنبش کمونیستی جهان مطرح کرده است بطوریکه تفکر نوین در همه عرصه ها، در مقیاس جهانی بازتاب خودش را نشان میدهد. آنگونه که امروزه میتوان از یک تفکر نوین سیاسی سخن گفت در مورد این تفکرنوین سیاسی در سطح جنبش کمونیستی ایران بحث های متناقضی شنیده میشود و در مجموع هنوز درک جامعی ارائه نگردیده است. از این رو من سئوالم را با همین عنوان آغاز میکنم که نظر شما در مورد "تفکر نوین سیاسی" و روند "نوسازی" چیست؟

میشود اینطور گفت: تفکر نوین سیاسی به مجموعه اندیشه‌ها و اسالیبی گفته میشود که متوجه شناخت و حل مسائلی است که کشورها، دولتها، خلق ها و همچنین سوسیالیسم و سرمایه داری در مناسبات متقابل، در جهان امروز با آن روبرو هستند، جهانی که از امیدهای آینده ساز و بیم‌های پر مخاطره سرشار است و یکپارچگی معین و وابستگی عمیقا متقابل بخش‌های گوناگون آن بهمراه تضادها و تناقض‌های هول انگیز، از جهان دیروز متمایزش میکند.

بر اثر دستیابی انسان به نیروهای عظیم و بازهم عظیم‌تری از طبیعت که نتیجه فاز جدید انقلاب علمی ـ فنی است رشد نیروهای مولده و تکامل اجتماعی در چنان پایه متعالی قرار گرفته که جهان و زندگی بشری را در مرحله چرخشی نوین قرار داده است.

چرخشی که تمدن بشری در مرز قرن ۲۰ و ۲۱ با آن روبرو شده است محصول تحول انقلابی در نیروهای مولده است. این تحول موجبات گذار از تولید ماشینی به تولید مبتنی بر کامپیوتر و رابوت‌ها را فراهم آورده و چونان ادوار پیشین چرخش تاریخی ـ نظیر گذار از تولید دستی به ماشینی ـ منشاء تغییر در ارزش‌های مادی و معنوی انسان است.

در عصر این چرخش شرایط زندگی دستخوش تغییرات بنیادین شده است در کانون های اصلی سرمایه داری و در مجموع مناسبات متقابل این سیستم با دیگر بخش‌های جهان معاصر، برخی روندهای نوظهور در حال انکشاف است که بر بی اعتباری موازین استثماری دلالت دارد و نمیتوان

www.iran-archive.com

را مطلقاً" در نقطه مقابل ارزشهایی دانست که سوسیالیسم موجد و معرف آنست در فرایند تکامل اجتماعی جهان معاصر، یکرشته نیازها، ارزشها و معیارهای مشترک انسانی و فرهنگی به ظهور رسیده که بطور فعال به انکشاف این فرایند مساعدت می‌رساند و همبستگی، هم پیوندی و اشتراک منافع خلق های همه کشورها را قوام می بخشد.

در حالیکه تکامل اجتماعی، امکانات بس عظیمی برای ارتقاء زندگی انسان به طراز کیفیتا نوین فراهم آورده است تضادهای نوظهور و تناقض‌های هول انگیزی نیز رخ نموده که در زندگی بشریت هیچگاه مطرح نبود.

زندگی بشر در جهان امروز غنای مادی و تلالوی انسانی تری پیدا کرده است اما بشریت با خطرهای نوظهوری هم روبرو شده است که هولناک و همه گیر است.

امروز، بهره‌مند شدن همگانی از امکانات عظیم جهان برای رشد اجتماعی و برخورداری از زندگی کیفیتا نوین و هم رفع خطرات هولناکی که بر حیات بشریت سایه انداخته است جز از راه همکاری و مساعی مشترک همه نظام ها، همه دولتها، همه کشورها و همه خلقها ناممکن است.

برای آنکه خلقها و کشورها به ورطه نابودی در نیفتند و آنگونه که شایسته انسان جهان امروز است در زیبائی و نشاط زندگی و کار کنند و در شاهراه تمدن به پیش تازند رفع خطرهایی که حیات و تمدن بشری را تهدید میکند و متوجه عموم بشر است یک شرط الزامی است به این ترتیب رشد اجتماعی با معادله‌ای که فقط منافع یک خلق واحد، یک کشور واحد و یک سیستم اقتصادی ـ اجتماعی آنرا مشخص کرده باشد دیگر قابل توضیح نیست. اصالت پیشرفت هر خلق و هر کشور و هر سیستم اقتصادی ـ اجتماعی با این پیمانه سنجیده میشود که تا چه میزان بر منافع مشترک همه خلقها و همه کشورها مبتنی است و قادر است به این اشتراک منافع عموم بشری پاسخ گوید.

موضوع را دقیقتر و از نزدیکتر میکاویم:

تنها با چند درصد از بمبهای هسته ای انباشته در زرادخانه های دو سیستم امپریالیسم و سوسیالیسم، جهان و هر چه در آن است را میتوان طی چند ده دقیقه تماماً نابود کرد!!

این واقعیت از یک سو انعکاس پیشرفتهای عظیم انسان در عرصه علم و فن و بیانگر توانائی بس شگرف او در مهار و کاربست نیروهای عظیم نهفته در طبیعت است از سوی دیگر همین واقعیت گویای بالاترین حد آسیب پذیری بشریت و تمدن آفریده او نیز می‌باشد. بشر هیچگاه تا به این اندازه در دستیابی به نیروهای مولده توانمند و در عین حال هیچگاه تا بدین پایه در برابر مخاطرات غول هائی که خود آزاد کرده آسیب پذیر، هراسان و بیمناک نبوده است این یک تضاد کاملا نوظهور در هستی بشری است.

همینطور میتوان از خطر "سکته اکولوژیک" که کامیابی های شگرف انسان در تسخیر فضا آنرا شکل داده است نام برد. این خطر نیز، مستقل از مرزها و ملیتها، تمام بشریت را تهدید میکند.

واقعیت متضاد پیشرفت عظیم تولید صنعتی جهان معاصر نیز در خور توجه است، نیازمندی‌های زیستی بشر از یکسو با تنوع شگرف فرآورده‌های صنعتی و کاربرد دستاوردهای انقلاب علم و فن در تولید نعم مادی، در چنان کیفیت عالی و با چنان سهولتی قابل تامین است که در افسانه های پریان بهشتی و چراغ جادو هم متصور نبود. اما از رهگذر چنین پیشرفت عظیمی در تولید نعم مادی، فضا و محیط زیست انسان با چنان سموم و ضایعاتی آلوده شده است که سایه "مرگ تدریجی اکولوژیک" بر سر مردم همه بخش‌های جهان معاصر سنگینی میکند. این، جلوه دیگری از همان تضاد کاملا نوظهور در هستی بشری است.

www.iran-archive.com

نمونه دیگر شکاف عمیق میان کشورهای رشد یافته و کشورهای رشد یابنده است. اگر در کشورهای رشد یافته پیشرفت علم و فن، رفاه اقتصادی و تامین اجتماعی برای گروه‌های بزرگ مردم به عرصه آمده است اما اکثریت بزرگی از کل بشریت در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین علیرغم پیروزیهای بزرگی که در تامین و تثبیت حق سرنوشت خویش بدان نائل آمده‌اند، همچنان با عقربت عقب ماندگی، فقر، گرسنگی، بیماری و بیسوادی دست به گریبانند. بطوریکه غلبه بر این بیعدالتی در جامعه ملل جز با تعاون و همکاری همه بشریت امکان ناپذیر است. در یک نگاه دقیقتر میتوان گفت مسائل رشد اجتماعی در این کشورها اساسا با موضوع استقرار نظم نوین اقتصادی در مناسبات بین المللی و خلع سلاح پیوندی جدائی ناپذیر پیدا کرده است.

در یک بیان فشرده تر میتوان گفت جهان طی دهه های اخیر در حالیکه به سطح عالی رشد اجتماعی، هم‌پیوندی اقتصادی و همبستگی های متقابل ارتقاء یافته، از تضادها و تناقض‌های هولناکی آکنده شده است که حیات بشری را به مخاطره انداخته است از اینجاست که هر خلقی برای بقاء، پیشرفت و تعالی در برابر این ضرورت قرار دارد که از حفظ حیات و تمدن بشریت پاسداری کند و به پیشرفت و تعالی دیگر خلقها مساعدت رساند. این بمعنی آنست که دردهه‌های اخیر تراکم تغییرات کمی به کیفیت های نوظهوری انجامیدند، روندهائی در جهان انکشاف پیدا کرده که جهان را در مختصات کاملا جدیدی قرار داده است.

نظریه دیروزین ما نسبت به جهان که جهان را دو پارچه متضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم میدید و اینطور میپنداشت که تعارض و ستیز هر دم اوج گیرنده مرگ و زندگی دوپارچه متضاد جهان – امپریالیسم و سوسیالیسم – است که آینده بشریت را رقم میزند، امروز درهمگنر نقد دیالکتیکی دیگر منسوخ شده و جای خود را به نظریه تازه‌ای داده است.

این نظریه تازه، نظریه جهان متضاد و در عین حال متقابلا بهم وابسته و از بسیاری لحاظ یکپارچه است. این نظریه که ما بخاطر تلخیص کلام از آن بعنوان "نظریه جهان متضاد و هم پیوند" یاد میکنیم، اساس تئوریک تفکر نوین سیاسی است.

دیدن جهان معاصر بر این پایه تئوریک و نگرش بر این پایه به پیشرفت روند انقلابی جهان معاصر یعنی تفکر نوین سیاسی. ما باید این نظریه تازه را فرا بگیریم زیرا اولین و مقدم ترین شرط نوسازی افکار ماست.

واقعیت های نوظهور، معادلات سیاسی را دچار دگرگونی ساخته اند. بشر در آخرین دهه‌های قرن بیستم با شکل تر و تازه ای از دیالکتیک طبقاتی و عموم بشری روبرو شده است. تفکر نوین سیاسی بر بنیاد این دیالکتیک در حال قوام گرفتن است و هسته مرکزی اش، اولویت منافع عموم بشری بر منافع طبقاتی است.

یکی از آموزش های مارکس و لنین اولویت منافع رشد اجتماعی بر منافع طبقه کارگر بوده است. همچنین از نظرگاه آنان مضمون و محتوای تاریخی پیکار رهائی بخش طبقه کارگر با مفهوم رهائی کل بشریت از سرشتی واحد و دارای ماهیتی یگانه تلقی میشد. اکنون در مرز قرن ۲۰ و ۲۱ در نتیجه تکامل تاریخی نیروهای مولد، همان نیروهائی که انسان زحمتکش عنصر اصلی آنرا تشکیل میدهد، رشد اجتماعی جهان معاصر در چنان پایه‌ای قرار گرفته که انسان گرائی مارکسیستی میتواند بمثابه سمتگیری مشخص سیاسی در زندگی راه باز کند و به جزء انکارنا – پذیر تفکر سیاسی جهان امروز تبدیل گردد.

این انسان گرائی همانگونه که در روند پیدایش و تکوین خود نیز بود، بهترین عناصر انساندوستانه موجود در اندیشه پیشروترین متفکرین قشرهای اجتماعی صلح طلب و ترقی خواه

www.iran-archive.com

معاصر را بخود جذب کرده و به غنای انسانی خود می افزاید و آنرا در خدمت پاسداری از زندگی انسان، اعتلای ملح آمیز تمدن بشری، خلع سلاح و استقرار نظم نوین اقتصادی در روابط بین ملل در میآورد.

تفکر نوین سیاسی متوجه هر چه انسانی کردن پویه تاریخ است.

اولویت منافع عموم بشری بر منافع طبقاتی، ناظر بر انکار مبارزه طبقاتی در جهان معاصر نیست. استقرار مناسبات مبتنی بر صلح و عدالت در روابط بین المللی برای انکشاف مبارزه طبقات استثمار شونده و خلقهای محروم جهان شرایط مساعدتری بوجود میآورد و این امر به نوبه خود در جهت استحکام مناسبات مبتنی بر صلح و عدالت در روابط بین المللی تاثیر میکند.

از خاستگاه چنین نگرشی مفهوم کاملا نوین و بمراتب گسترده ای از انترناسیونالیزم در حال تکوین است. این مفهوم نه تنها در بر گیرنده همبستگی واشتراک منافع نیروهای اجتماعی هرچه متنوع تر و گسترده تری است بلکه بمعنی آن نیز میباشد که منافع اساسی هر طبقه، هر کشور وهر خلقی می بایست در پیوند گریز ناپذیری با معیارهای جهانی و ارزش های عموم بشری مورد بررسی قرار گیرند.

هر انسان زمانه ما باید دقیقا بداند که جهان خانه اوست.

و اما در باره روند "نوسازی" در اتحاد شوروی:

نوسازی عمیقترین و ژرفترین تحولی است که پس از انقلاب کبیر اکتبر، جامعه شوروی با آن روبرو شده است. اگر قبول کنیم که سوسیالیسم اتوپی نیست و اگر بپذیریم که بروسه ساختمان سوسیالیسم هم مشمول قانون مبارزه و وحدت اضداد هست، آنوقت میتوان فهمید که حیات سوسیالیسم هم از تضادها و نقیض هائی آکنده است که باید آنها راشناخت و برای بپیشروی از پتانسیل این تضادها سود جست و نقیض ها را رفع کرد.

این شناخت تضادها و نقیض ها، راه چوئی برای استفاده از پتانسیل و رفع و حل آنها در جهت سوسیالیسم بیشتر یعنی نوسازی سوسیالیسم.

چه چیز نوسازی را ضرور ساخت؟

اولا ظهور پدیده های منفی و رکود در حیات مادی و معنوی جامعه شوروی. این امر هم علل عینی و هم علل ذهنی داشته است. علل عینی با سطح نازل رشد اقتصادی ـ اجتماعی جامعه روسیه وعقب ماندگی مفرط رشد نیروهای مولده در سال های انقلاب در ارتباطند. همچنین بخش دیگری از علل را باید در مختصاتی که امپریالیسم در فاز مقدم از آن برخوردار بود جستجو کرد که میکوشید با تهاجم مسلحانه و محاصره همه جانبه، جامعه نوین تازه پا را در دوران نوزائی اش خفه سازد.

بعبارت دیگر در آنجا که صحبت از علل عینی تکوین و یا ظهور این پدیده هاست این علل هم خصلت کشوری یا داخلی و هم خصلت بین المللی یا خارجی دارند.

علل ذهنی ظهور پدیده های منفی و رکود در حیات مادی و معنوی جامعه شوروی، از درک نازل اولیه از تئوری ساختمان سوسیالیسم و از انحرافات دگماتیستی و تحریفات اراده گرایانه حزب کمونیست شوروی در زمان رهبری استالین، پیرامون تئوری و پراتیک ساختمان سوسیالیسم ناشی شده است. این رشته از علل، یعنی علل ذهنی در چگونگی ظهور اعوجاج ها در شوروی سوسیالیستی نقش قاطع و تعیین کننده بازی کردند.

www.iran-archive.com

بنظر من نباید این اعوجاج ها را در کیش شخصیت استالین و یا بوروکراتیسم برژنف خلاصه کرد. چنین تلخیصی راه را بر درک ناراسائی ها و عمق انحرافات فرو می‌بندد و نمی‌گذارد پروسه ساختمان سوسیالیسم چونان یک پروسه مشحون از وحدت و مبارزه اضداد درک و تحلیل شود. اینگونه تبیین ها از تاریخ سوسیالیسم یک گرایش محافظه کارانه است.

اعوجاج ها بنیادهای جدی تری داشته اند و با کیفیت فعالیت تئوریک، عملی و سازمانی حزب کمونیست شوروی در کلیت آن، طی ۵۰ سال اول ساختمان سوسیالیسم ارتباط پیدا می‌کند.

اندیشه و پراتیک انسان پیشرو، ناظر بر درک و حل مسائلی است که شرایط واقعی زندگی آنها را پدید آورده و یا در حال پدید آوردن است. بنیانگذاران سوسیالیسم علمی نیز - علیرغم همه نبوغ و قریحه ایکه از آن برخوردار بودند - انسان هایی مافوق زمان و مکان نبودند. از اینرو آگاهی و شعور آنها مبرا از محدودیتهای زمان و مکان حیاتشان نبود. این تصور که گویا مارکس، انگلس و لنین برای همه مسائل سوسیالیسم پاسخ های تا به آخر درست و یکبار برای همیشه می بایست می دادند، یکسره بیگانه با مارکسیسم است.

بلشویکها تحت رهبری لنین برای نخستین بار در تاریخ با مساله ساختمان سوسیالیسم - آنهم در عقب مانده ترین کشور اروپایی - روبرو شدند. راهی ناپیموده، مشحون از آزمون و خطا می باید طی می شد.

لنین استعداد و قریحه آنرا داشت که آموزش مارکسیسم در زمینه ساختمان سوسیالیسم را بر شرایط روسیه عقب مانده خلاقانه تطبیق داده و به بسط و غنای آن مساعدت رساند. تزهای لنین پیرامون طرح "نپ" و ایده های او در باره اهمیت تعاونی ها ونقش تجارت و بازرگانی در جامعه نوین و بویژه تماس خلاق لنین با ایده شیوه تولید سوسیالیستی بمثابه شکلی از تولید کالائی، موید این حقیقت است با وجود این نمی‌توان نادیده گرفت که در نظر او "نپ" اساسا" مفهومی معادل عقب نشینی از سوسیالیسم را داشت.

اعلام پایان قطعی "نپ" در سال ۱۹۲۹، موید آنست که این مفهوم در نزد نزدیکترین یاران لنین با درک تاریخی محدود از مفهوم سوسیالیسم همراه بوده است. بنظر می‌رسد کمونیسم جنگی صرفا" خصلت تحمیلی نداشته بلکه در عین حال بیانگر برداشت محدود بلشویکها از مفهوم تاریخی ساختمان سوسیالیسم نیز بوده است.

گفتیم راهی ناپیموده ومشحون از آزمون و خطا می باید طی میشد. این امر وارسی بیوقفه پراتیک و نوسازی مفهوم سوسیالیسم به اتکای واقعیت‌های همیشه جوشان زندگی را می‌طلبید امری که لنین موکدا بر آن تاکید داشت و در وصایای خود نیز به حزب بر آن تاکید کرده بود. اما رهبری استالین بر خلاف روح زنده و شاداب متد لنین و رهنمون خلاق او پیرامون تکامل ایده های سوسیالیسم، دگماتیسم و منجمد کردن آموزشهای سوسیالیستی را بر حزب مسلط گردانید، راه برای برخورد خلاق با واقعیت‌های زنده جامعه نوین و بسط و تکامل تئوری ساختمان سوسیالیسم مسدود گردید.

عدول از راستاهای لنینی ساختمان سوسیالیسم و عقب ماندگی تئوری ها از نیاز زمان که در جا زدن مفاهیم تئوریک سوسیالیسم در همان سطح سالهای ۳۰ - ۲۰ حاصل آن بود، مشوق پدیده های منفی در رهبری جامعه شوروی شد.

ظهور پدیده های منفی، نظیر کیش شخصیت بوروکراتیسم، سیستم اداری - فرماندهی رهبری در حزب در دولت در اقتصاد، در سیاست و حتی در حیات ایدئولوژیک و فرهنگی جامعه، به جنایات و خیانت بازی های موحش انجامید که نقیض قانونیت سوسیالیستی، دمکراسی و خود گردانی سوسیالیستی خلق بود.

در زمان استالین، در رهبری ساختمان سوسیالیسم در شوروی یک اصل بنیادین دیالکتیک

www.iran-archive.com

ماتریالیستی ـ اصالت ماده ـ کم بها شد، رشد سوسیالیستی جامعه نه با الهام ازنیازهای عینی رشد و تکامل نیروهای مولده و در توافق با این نیازها بلکه بر پایه تحمیل جبری الگوهای ذهنی طراحی شدند. ساختمان سوسیالیسم با پویه دولتی کردن مالکیت‌ها یکسان پنداشته شد. مالکیت دولتی بر همه وسایل تولید، مجرد از سطح تکامل و نیازهای رشد اقتصادی ـ اجتماعی و درجه تکامل طبقات و مبارزه طبقاتی مطلق شد و در نتیجه درروندی غیر قابل لمس و نیاز برای قشرهای اجتماعی مردم به جامعه تحمیل گردید. این شکل تحمیل مالکیت دولتی، قبل از هر چیز متوجه نوعی اختلاف زدائی اراده‌گرایانه از سیمای اجتماعی جامعه بود. در عین حال تمرکز قدرت مالکانه و امکانات اقتصادی در دست دولت و خلع ید از زمین و زمان به کنترل مطلق در آوردن همه چیز تمایل داشت. و هم از اینرو نمیتوانست رشد انسان و شکفتگی استعدادها و نیازهای او را، بطور طبیعی نمایندگی کند، در نتیجه بی اعتنائی به ثروت‌های اجتماعی و حیف و میل اموال عمومی عادی شد. نوعی بیگانگی انسان مولد از روند تولید و از ثمرات تولید شکل گرفت. طی این روند بود که در رهبری حزبی اختلاف زدائی جبری بجای نبرد اندیشه‌ها، مباحثه رفیقانه و موازین لنینی زندگی حزبی نشست و سانترالیزم بوروکراتیک جای سانترالیزم دموکراتیک را گرفت. درعرصه رهبری سیاسی جامعه هم، بر پایه چنین درکی از ساختمان سوسیالیسم، فعال مایشائی مسئولین حزبی جایگزین اعمال اراده زحمتکشان و نظارت کننده توده های مردم گردید. انحراف در عرصه رهبری حزبی موجب نقض قانونیت حزبی، ظهور کیش شخصیت بی اعتباری سازمانهای اولیه حزبی (حوزه پایه) و محروم کردن کادرها واعضا از شرکت فعال در حیات حزب شد و انحراف در رهبری سیاسی به نقض قانونیت سوسیالیستی میدان داد، شوراها را بی اثر و از مضمون واقعی خالی کرد، ساختار سیاسی حاکم بر کشور را بوروکراتیزه نمود ودرراه مشارکت توده‌های مردم در تعیین سرنوشت خویش مانع آفرید.

ظهور وتداوم این اعوجاج ها در شوروی سوسیالیستی جریان یافت تا آنجا که جامعه طی سالهای دهه هفتاد دستخوش رکود گردید و این در حالی بود که نیروهای خواهان پالایش رهبری حزب از انحرافات دگماتیستی و اراده گرایانه و پاک کردن پلشتی‌ها و اعوجاج ها از سیمای سوسیالیسم نیز در حال قوت گرفتن بودند.

امروز نیروی اصالت حزب کمونیست شوروی و قدرت حیاتمندی سوسیالیسم در این تبارز پیدا کرده استکه برای خروج سوسیالیسم از بحران و دستیابی به مفاهیم تازه ومکانیزمهای جدیدی برای تکامل سوسیالیسم خیز برداشته است و مصممانه در راه نوسازی، راهی کسه پلنوم آوریل ۱۹۸۵، پیش روی حزب و خلق شوروی گشود گام می‌سپارد.

پیداست که پیشروی موفقیت آمیز این روند مستلزم تغییرات بنیادین در بسیاری از واقعیت‌های زیربنائی و روبنائی شوروی سوسیالیستی است. گمان می‌کنم باز تبیین بنیادین تئوری ساختمان سوسیالیسم آن حلقه مرکزی امروزین در بسط و تکامل مارکسیسم ـ لنینیسم است.

تعریف شیوه تولید سوسیالیستی بمثابه تولید کالائی با برنامه، درک نوین از مفهوم مالکیت اجتماعی و به ویژه توجه به تنوع اشکال مالکیت اجتماعی در جامعه نوین، درک اهمیت "بازار" بمثابه یک مکانیسم خود تنظیم گردان عرضه و تقاضا ـ کمیت و کیفیت کالاها ـ در سوسیالیسم، عطف توجه جدی به اصل توارث اجتماعی در ساختمان سوسیالیسم و بالاخره ملحوظ داشتن این ادراکات جدید در روبنای سیاسی سوسیالیستی جامعه و در مرکز آن در تکامل ساختمان دولت حقوقی سوسیالیستی از مولفه های عمده ای است که در زمینه بسط و

www.iran-archive.com

و تکامل تئوری ساختمان سوسیالیسم میتوان برشمرد.

بنحوی عمیق و همه جانبه، درک علمی اولیه از سوسیالیسم بسط و تکامل می یابد. برداشتهای جامد، یک بعدی و قسما اتوپیک از سوسیالیسم شناخته و بکنار گذاشته میشود. مفهوم سوسیالیسم غنا می یابد و علمی‌تر، واقعی تر، برانگیزنده‌تر و انسانی‌تر میشود.

ثانیا "نوسازی از آسرو ضرورت یافته است که سوسیالیسم، با همه اشتباهات وانحرافاتی که در عمر ۷۰ ساله خود با آن روبرو بوده است به چنان سطحی از رشد نیروهای مولد و پتانسیل تولیدی و تکنولوژیک دست یافته است که جامعه ضرورتا می‌بایست به طراز کیفیتا نوینی گذر کند.

هر کسی که بطور گذرا نیز به شوروی سفر کند، قدرت عظیم تولیدی و عقب ماندگی شیوه ـ های مدیریت را که قادر نیست به نیازهای پتانسیل تولیدی جامعه پاسخ بگوید، آشکار و عریان میتواند ببیند و لمس کند. راست این است که در روند تکامل سوسیالیسم نیز تضاد ناظر بر خصلت رشد یابندگی نیروهای مولده و گرایش محافظه کارانه مناسبات تولیدی عملکرد دارد. این تضاد طی دهه‌های ۷۰ و ۸۰ با خصلت بحرانی خود ویژه‌ای در شوروی به ظهوررسیده است.

رشد مادی و معنوی جامعه در چنان پایه ای قرار گرفته که عقب ماندگی های فاحشی که در سطح جامعه موج میزند را دیگر قادر به تحمل نیست جامعه شوروی از چنان زیر ساخت اقتصادی، دانش تئوریک علم و تکنولوژی و انسان شوروی از چنان نیازهائی در زندگی، فرهنگ، آگاهی و شعور اجتماعی و شخصیت ملی برخوردار شده است که رفرمهای عمیق سیاسی و اقتصادی، بمنظور پاسخگوئی به این نیازهای رشد، به امری گریز ناپذیر و ضرورتی تاخیر ناگفتنی فرا روئیده اند.

پروسه ای که اکنون در شوروی انکشاف می یابد چیزی شبیه به روندهای تطور و تکامل درونی فرماسیون های ما قبل سوسیالیسم است. سوسیالیسم هم بدون آنکه سوسیالیسم بودن خود را از دست بدهد ناگزیر از پیمودن فازها و مراحل گوناگون رشد است. چنین روندی در تاریخ، در حیات چندین قرنی فئودالیسم و چند قرنی سرمایه داری به کرات بظهور رسید. سرمایه داری از بدو پیدایش تاکنون، چند مرحله تکامل را پشت سر گذاشته که در هر یک از مراحل با بحران های حاد مواجه بوده که تنها با تحولات ژرف زیرساختی و روبناشی قادر به برون رفت از این بحران ها شده است و این در حالیست که در تمام این پروسه های تطور و تکامل درونی، ماهیت خود را بمثابه سرمایه داری نه تنها از دست نداده بلکه آنرا تحکیم هم بخشیده است. بنظر من میرسد که همین قانونمندی تکامل ماتریالیستی تاریخ، در سوسیالیسم البته با رعایت الزامات رشد سوسیالیستی بظهور رسیده و در حال انکشاف است. الزام اساسی اینست که مسئله مرکزی در سوسیالیسم انسان و نیازمندی های اوست. مسئله اینست که انسان باید آنگونه که شایسته اوست کار و زندگی کند.

بهر حال تضادی که در این زمینه در شوروی تکوین پیدا کرد و رو به رشد نهاد به‌مرز تعارض نزدیک گردید تا آنجا که جامعه را در مرحله پیش بحران و با رخ دادهائی که خصلت بحرانی دارند مواجه گردانیده است.

از این واقعیت دو معنی مستفاد میشود. اول اینکه نیروهای محرکه نوسازی عظیم و فراگیرند. این نیروها آفریده خود سوسیالیسم اند و در تمام عرصه‌های شوروی حضور دارند. تحکیم نقش هدایت کننده حزب کمونیست شوروی در جامعه برای پیروزی نوسازی یک

www.iran-archive.com

الزام قطعی است اما ضامن پیشرفت و عامل حیات بخش نوسازی تامین خود گردانی کامل توده‌ها در حیات سیاسی کشور و نیز در عرصه‌های اجتماعی است. از اینجاست اهمیت حیاتی پیشرفت دمکراتیزاسیون در همه شئون حیات جامعه شوروی و تحقق رفرم در سیستم سیاسی کشور.

معنی دیگر آنست که نیروهای مخالف نوسازی نیز نیرومند و ذی نفوذ هستند. این نیروها نیز محصول روند تاریخی هستند که ساختمان سوسیالیسم در شوروی طی کرده است، از اینرو در همه عرصه های حیات جامعه شوروی و از جمله در همه سطوح حزب و دولت حضور و نفوذ دارند و در جهت متوقف ساختن روند نوسازی و مسخ آن نیرو اعمال میکنند.

از اینجاست اهمیت علنیت بمثابه مکانیزمی که به توده‌های مردم در شناخت و انتخاب آگاهانه سمت‌ها و گرایش‌ها در نهادهای رهبری مساعدت می‌رساند.

از این دو معنی چه نتیجه‌ای بدست داده می‌شود؟ استنتاج اساسی عبارت از این است که عنصر اعمال اراده توده های مردم که در سازندگی سوسیالیستی همواره دارای اهمیت کلیدی است اکنون در طراز نوینی اعتبار از یاد رفته را باز می‌یابد.

الزام تحکیم نقش هدایت کننده حزب و گسترش خودگردانی توده‌های مردم ضرورت رفرم در سیستم سیاسی کشور را به میان آورده است.

دمکراتیزاسیون همه شئون حیات جامعه شوروی واجد چنان اهمیت تعیین کننده است که به درستی " روح نوسازی " توصیف شده است.

در سوسیالیسم نیز مفهوم "دموکراسی بیشتر" نه مجرد از ضرورت تسریع رشد اقتصادی ـ اجتماعی، بلکه در پیوند انکاک ناپذیر با آن اصالت و اعتبار از یاد رفته را باز می‌یابد.

نهادهای اعمال اراده مردم بمثابه حلقه‌های عمده مکانیزم تنظیم گردان حیات جامعه نوین، تجدید سازمان می‌یابند، احیاء می‌شوند و ایجاد میگردند.

همین مکانیزم که در مفهوم گسترده‌اش در برگیرنده همه آن تغییرات در نظام سیاسی کشور برای متکامل ساختن دمکراسی سوسیالیستی است تنوع عقاید و منافع سوسیالیستی گروه‌های اجتماعی مردم را بازتاب میدهد. حزب کمونیست در جامعه بر شالوده این تنوع عقاید و منافع سوسیالیستی است که نقش هدایت کننده خود را می‌تواند ایفا نماید.

در حقیقت در اینجا تحکیم هژمونی سوسیالیستی مطرح و در دستور است این هژمونی ـ به همان ترتیبی که در بسط و تکامل هژمونی طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک مطرح بوده است ـ تنها از طریق تلاقی ارزشهای معنوی و اعتبار سیاسی حزب کمونیست و تجدید منزلت کار و پیکار کمونیستی در پاسخگوئی به خواستهای مادی و معنوی اهالی مردم تحکیم میگردد.

ارزیابی من اینست که نوسازی در شوروی با همه دشواریهائی که پیش رو دارد قادر به پیشروی است. وقفه‌های زیانبار و اشتباهات در رهبری نوسازی کاملا محتمل است اما من به موفقیت روند نوسازی در شوروی خوش بین هستم و فکر میکنم که خلق شوروی تحت رهبری حزب کمونیستهای آن کشور قادر است روند نوسازی را بمثابه مرحله‌ای از تکامل سوسیالیسم در شوروی به فرجام برساند.

ثالثا نوسازی سوسیالیسم به جهت مختصاتی که جهان معاصر در پرتو انقلاب علمی ـ فنی در آن مختصات قرار گرفته ضرورت یافته است.

اکنون بخشهای مهمی از تولید در مقیاس کشورهای پیشرفته سرمایه داری از مرحله تولید ماشینی به مرحله تولید مبتنی بر کارکرد کامپیوتر و رابوت‌ها گام گذارده است. این آغاز یک انقلاب واقعی در حیات مادی و معنوی جهان معاصر است.

سوسیالیسم نمیتواند از این انقلاب برکنار باقی بماند. الزامات عینی انقلاب علمی ـ

www.iran-archive.com

فنی، سوسیالیسم را با نیروی پرشتاب و غیر قابل مقاومتی، ناگزیر از انجام یک رشته دگرگونیها در زیر ساخت اقتصادی و روبنای سیاسی خود و بطور کلی در همه وجوه حیات مادی و معنوی اش میکند تا بتواند متناسب با ضرب آهنگ زمان، توانائیهای لازم برای پاسخگوئی به نیازهای مادی و معنوی جهان معاصر را بدست آورد. زیر تاثیر این واقعیت سوسیالیسم بمثابه تنها آلترناتیو جامعه استثماری با ضرورت تکامل ساختاری خود روبرو شده است.

پیروزی سوسیالیسم در مسابقه سرنوشت با سرمایه داری در گرو آن است که نمونه امروزینی از خود به همه جهان ارائه دهد. سوسیالیسم برای تثبیت برتری خود، در اینکه انسان و نیازهای او را نمایندگی میکند ناگزیر از نوسازی است.

از اینجا مقام تاریخی نوسازی رخ می‌نماید. موفقیت نوسازی نه تنها برای خلق شوروی بلکه برای بشریت در سراسر جهان از اهمیت آینده ساز برخوردار است.

به این ترتیب نوسازی در شوروی تنها خصلت خاص ندارد. هم پدیده‌ای است مربوط به شوروی و منبعث از پروسه تاریخی مشخص ساختمان سوسیالیسم در این کشور و هم انعکاس دهنده نیاز عام تکامل سوسیالیسم و جهان معاصر در مجموع آن.

نظر به تغییرات سیستماتیک در روند رشد سرمایه داری انحصاری ازجمله پیشرفت انتگراسیون اقتصادی و نیز این واقعیت که در هیچ جای جهان روند رشد را نمیتوان با چشم پوشی بر منابع تکنولوژیک و ارزشهای انباشته شده در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به سرانجام رساند آیا تئوری لنینی "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" دیگر منسوخ نشده است؟ اگر جواب مثبت است در اینصورت تضاد سوسیالیسم و امپریالیسم بمثابه تضاد اصلی در جهان و تضاد جنبش‌های رهائی بخش با امپریالیسم و مبارزه طبقاتی در هر کشور دچار کدام تغییرات بنیادی شده اند؟

این سوال در حقیقت یک سوال نیست چند سوال است. از این نظر بهتر است به تفکیک پیرامون هر یک بحث کنیم:

در باره تغییرات سیستماتیک در روند رشد سرمایه داری انحصاری و تئوری لنینی "امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری":

واضح است که سرمایه داری انحصاری، امروز دیگر در بسیاری جهات و جنبه‌ها، آن سرمایه داری انحصاری نخستین دهه‌های قرن بیستم نیست. امپریالیسم در بسیاری جنبه‌هایش طی ۶۰ تا ۷۰ سال اخیر دستخوش تغییرات کیفی شده وحتی فازهای تازه‌ای از رشد وتکامل را طی کرده است. متناظر با این واقعیت بدیهی است برخی استنتاجات در اثر مشهور لنین میتواند کهنه تلقی شود و بویژه دیگر جوابگوی واقعیت‌های نوظهور در مناسبات متقابل بین المللی بنظر نرسد.

تئوری ها و حتی اصول ـ آنطور که انگلس خاطر نشان میکرد ـ " تا آنجا صحیح و معتبرند که با طبیعت و تاریخ در تطابق باشند".

لنین خود در پیشگفتار کتاب مورد بحث (۱۹۲۰) تاکید کرده بود که " وظیفه اصلی کتاب این بود و کماکان اینست که از روی مدارک جامع مندرج در آمارهای غیر قابل انکار بورژوازی و اعترافات دانشمندان بورژوازی کلیه کشورها نشان داده شود منظره نهائی

www.iran-archive.com

اقتصاد جهانی سرمایه داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی آن در آغاز سده بیستم و در آستانه نخستین جنگ جهانی امپریالیستی چگونه بوده است".

مناسبات متقابل بین المللی در جهان امروز بطور کیفی دگرگون شده است و همچنان راه دگرگونی‌های بنیادین را طی میکند. وظیفه اصلی نظریه " جهان متضاد و هم پیوند" هم‌تبیین همین تغییرات و دگرگونی‌هاست. این نظریه میکوشد نشان بدهد که منظره نهائی متقابل بین المللی در مختصات جهان امروز چگونه است و چگونه باید باشد. از این نقطه نظر نه جهان در آستانه قرن بیست متوقف مانده است ونه تئوری‌های ما در حدود آن "منظره نهائی" که لنین تشریح کرده بود.

جهان درمسیر رشد و تکامل تاریخی خود، یک پویه مدام تغییر و تحول را طی میکند. از اینرو شناخت و باورهای ما نیز ناگزیر از تغییر و دگرگونی است. اینرا نباید با تجدید نظر طلبی که حقانیت تاریخی سوسیالیسم را انکار میکند و از مبارزه در راه هدف سوسیالیستی روبر می‌تابد یکی گرفت.

نکته مرکزی همچنان اینست که ما به ضرورت دگرگونی در اندیشه و عمل خود در راستای نیازهای تاریخی انسان، در این راستا که انسان آنگونه که شایسته اوست باید کند و زندگی کند، پاسخ بگوئیم.

در بررسی مسئله از همین زاویه، بر حسب ضرورت، روی تئوری لنینی امپریالیسم اندکی مکث میکنیم. لنین امپریالیسم را بمثابه بالاترین مرحله تکامل سرمایه داری مورد مطالعه قرار داد. استنتاج های اساسی او را به نقل از خود لنین، میتوان به ترتیب زیر برشمرد:

ـ " پیدایش انحصار که معلول تمرکز تولید است بطور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی تکامل سرمایه داری است".

ـ " خصوصیت اساسی سرمایه داری نوین عبارت است از سیادت اتحادیه های انحصاری کار فرمایان بزرگ".

ـ "امپریالیسم یا سیادت سرمایه مالی عبارت است از آن مرحله تعالی سرمایه داری که در آن سرمایه مالی بر کلیه اشکال دیگر سرمایه تفوق دارد".

ـ "صدور کالا صفت مشخصه سرمایه داری سابق بود که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت و صفت مشخصه سرمایه داری نوین که در آن سیادت با انحصارهاست صدور سرمایه است".

ـ " کشورهای صادر کننده سرمایه جهان را به معنای مجازی کلمه بین خود تقسیم کردند ولی سرمایه مالی بمعنای حقیقی کلمه جهان را تقسیم نموده است...".

ـ "... بنابر این ما دوران مخصوص به خودی را میگذرانیم که دوران سیادت مستعمراتی جهانی یعنی، سیاستی است که با "مرحله نوینی درتکامل سرمایه داری" و با سرمایه‌داری مالی به محکم ترین طرزی مربوط است".

ـ " در مناسبات بین هر یک از دول بزرگ و کوچک، در دوران امپریالیسم، سرمایه‌داری بصورت یک سیستم همگانی در می‌آید و این مناسبات بمثابه جزئی از کل وارد مجموعه مناسبات مربوط به "تقسیم جهان" میگردد و به حلقه‌هائی از زنجیر معاملات مالی جهان مبدل میشود".

ـ " سرمایه مالی و تراست‌ها اختلاف بین سرعت تکامل کشورها ورشته های گوناگون اقتصاد جهانی را کاهش نداده بلکه آنرا شدت می‌دهند...". *

---

* ـ تمام نقل قولها از متن فارسی "امپریالیسم بمثابه..." منتخب آثار در یکجلد.

www.iran-archive.com

لنین در بررسی سرمایه داری نوین اولا امپریالیسم را مرحله خاصی از تکامل سرمایه‌داری ارزیابی میکرد و این نتیجه را میگرفت که انحصار خصوصیت اساسی و پایدار دربالاترین مراحل رشد وتکامل سرمایه داری است از این نظر سرمایه داری انحصاری را بالاترین مرحله سرمایه داری نامید. ثانیا تشدید تضادها و ناموزونی رشد سرمایه داری در دوران امپریالیسم را نتیجه میگرفت. تحلیل لنین این استنتاج را بدست میداد که:

- جنگ میان کشورهای امپریالیستی اجتناب ناپذیر است.

- گسترش واعتلای مبارزات کارگران و زحمتکشان در کشورهای امپریالیستی و کل سیستم جهانی سرمایه داری یک چشم انداز واقعی است و امکان گسست زنجیر سرمایه داری و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در ضعیف ترین حلقه آن وجود دارد.

- جنگ خلق ها علیه امپریالیسم برای رهائی از یوغ استعمار امر گریز ناپذیری است و انقلاب های رهائی بخش میتوانند به پیروزی بیانجامند.

لنین گسترش افق های تکامل تاریخی جوامع بشری را در گروی این میدید که جبهه کارگران و زحمتکشان و خلق های محروم و ستمدیده سراسر جهان که در راه رهائی از استثمار و استعمار امپریالیسم به مبارزه بر میخاستند تا چه اندازه به پیش میرود و به کامیابی دست می یابد. از همه نیروهای انقلابی و ترقیخواه طلب میکرد که به تحکیم این جبهه مساعدت نمایند و در راه پیروزی آن اهتمام ورزند.

تجربیات تاریخی به ویژه در ۵۰ - ۶۰ سال اول قرن بیستم، هم درستی استنتاج‌های لنین وهم ماهیت انقلابی فراخوان او را با وضوح تمام به اثبات رساند.

آموزشهای لنین به کارگران و زحمتکشان و خلق های سراسر جهان مساعدت کرد در راه نوسازی انقلابی جهان، گامهای بلندی به پیش بردارند، جهان را تا آن مختصاتی که امروز در آن قرار گرفته بالا بکشند و افقهای تکامل تاریخی بشریت را گسترش دهند.

بدون پیروزی طبقه کارگر در ضعیف ترین حلقه سرمایه داری انحصاری، بدون رزم و رنج انترناسیونال کمونیستی، بدون پیروزی جنگهای رهائی بخش خلق ها و در هم شکستن امپراطوری های استعماری، بدون در هم شکستن فاشیسم هیتلری که شوروی نقش قطعی در آن ایفا کرد وفراروئی سوسیالیسم به یک سیستم جهانی را بدنبال داشته آری بدون این رزمها و پیروزی هائی که لنین نوید بخش و الهام گر آن بود، جهان در این پایه از رشد و تکامل که اکنون بدان دست یافته است متحول نمود.

در نقطه مقابل نظرات لنین ایده های کائوتسکی - رهبر مسلکی سوسیال دمکراسی معاصر- قرار داشت. کائوتسکی سیاست امپریالیسم را از اقتصاد آن جدا میکرد واین فکر را اشاعه میداد که سرمایه داری انحصاری یک چیز و امپریالیسم بمثابه سیاست تجاوز و ستمگری چیز دیگری است او تاکید میکرد انحصارها از لحاظ اقتصادی با سیاستی که شیوه عمل آن جنبه انحصاری واعمال زور و اشغالگری نداشته باشد همسازند.

تجربه تاریخی غیر واقعی بودن این منطق کائوتسکی را به ثبوت رسانده است. تجربه تاریخی تایید میکند که محرک اساسی تجاوز و غارتگری، استعمار و نو استعمار، میلیتاریسم و جنگ اندازی به دستاوردهای دمکراتیک مردم، منافع اقتصادی و انحصارات است. بزبان دقیقتر تجربه تاریخی اثبات میکند که امپریالیسم مرحله معینی از تکامل سرمایه‌داری انحصاری است.

همین امروز نیز موضوع استقرار صلح و مناسبات مبتنی بر عدالت در مناسبات بین‌المللی

www.iran-archive.com

بطور انکار ناپذیری با منافع مجتمع های عظیم صنعتی ـ نظامی که بمثابه قلب سرمایه‌های بین المللی سازمان یافته‌اند در تضاد قرار دارد. این منافع حتی برای کشور کوچکی مثل سوئد با جمعیتی کمتر از ۹ میلیون نفر نیز مطرح است، چرا که انحصارات عظیم فولادسازی این کشور ـ ولوو و ساب ـ سازنده موتور جنگنده‌های مافوق صوت و قطعات سلاح‌های امریکائی است.

تا زمانیکه سازمان درونی این مجتمع‌ها بسود بهره گیری صلح آمیز از دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی دستخوش دگرگونی های بنیادین نشده است و حتی مقدم بر آن تا زمانیکه به سلطه آن محافلی که منافع این مجتمع ها را در قدرت سیاسی نمایندگی میکنند پایان داده نشود، نمیتوان مقاومت سرمایه داری انحصاری در زمینه میلیتاریسم را درهم شکست.

این فاکت‌ها در زمان ما نیز به اندازه کافی گویای بی اعتباری نظریه اولترا امپریالیسم کائوتسکی است و نشان میدهد آن اندیشه‌ای که امپریالیسم را مرحله خاصی درروند تکامل سرمایه داری انحصاری محسوب نمیدارد تا چه پایه با واقعیت در تضاد قرار دارد.

کائوتسکی این استنتاج را بدست میداد که " از نقطه نظر صرفا اقتصادی بعید نیست که سرمایه داری فاز جدید دیگری را هم طی کند که عبارتست از منتقل شدن سیاست کارتلها به صحنه سیاست خارجی یا فاز اولترا امپریالیسم" و اضافه میکرد، این فاز که با بهره‌برداری مشترک از جهان بتوسط یک سرمایه مالی که در مقیاس بین المللی متحد شده مشخص میشود عبارت خواهد بود از " موقوف شدن جنگها در دوران سرمایه داری".

تاریخ رشد و تکامل سرمایه مالی، البته موید گذار سرمایه داری انحصاری از فازها و مراحل متکاملتری از نقطه نظر اقتصادی است. اما در عین حال تجربه تاریخی تائید کننده این نیز میباشد که چنین تطور خود بویه درونی به تنهایی مسدود کننده میلیتاریسم و تجاوز نیست حتی بر عکس حتما" به گسترش میلیتاریسم و تجاوز گرایش دارد.

چشم انداز مهار میلیتاریسم و گرایش‌های ارتجاعی امپریالیسم بمثابه مرحله خاصی از سرمایه داری انحصاری نه از رهگذر تحکیم سیادت جهانشمول سرمایه مالی بلکه از طریق تحدید سیادت سرمایه مالی در جهان پدیدار شده است.

ظهور گرایشات دمکراتیک در ساختار اقتصادی و اجتماعی کشورهای پیشرفته سرمایه داری در وهله مقدم محصول مبارزه توده زحمتکشان و اقشار و نیروهای دمکراتیک در این جوامع و در مقیاس سراسر جهان است.

تخمینی اعتبارهای نجومی برای مصارف نظامی و این فاکت که مثلا در سال ۱۹۸۵ بیش از ۶۰ درصد تحقیقات علمی دولت آمریکا را تحقیقات نظامی به خود اختصاص داده است بالاگرفتن مداخلات تجاوزگرانه امپریالیسم در کشورهای رو به رشد و تعرض به حقوق دمکراتیک و دستاوردهای اجتماعی زحمتکشان در کشورهای رشد یافته که موج محافظه کاری جدید مشوق آن است همه در شمار واقعیتهائی از سرمایه داری معاصر است که علیه منطق کائوتسکی حکم میکنند.

از نظر گاه لنین مناسبات متقابل بین المللی را تضادی شکل میداد که عبارت بود از " عدم تطابق بین تکامل نیروهای مولده و تجمع سرمایه از یک طرف و تقسیم مستعمرات و " مناطق نفوذ" برای سرمایه مالی از طرف دیگر...". (*)ـ (امپریالیسم بمثابه بالاترین ... صفحه ۴۲۸، منتخب آثار در یکجلد).

---

* ـ زیر نویس صفحه بعد:

www.iran-archive.com

لنین تاکید میکرد که درمختصات آغاز سده بیستم این عدم تطابق تنها با توسل امپریالیست‌ها به جنگ میان خودشان بمنظور تجدید تقسیم مستعمرات و "مناطق نفوذ" قابل حل است.

پاسخ لنین در زمان خود درست بود و بر ارزیابی واقع بینانه از منظره نهائی اقتصاد جهان سرمایه داری از لحاظ مناسبات متقابل بین المللی متکی بود.

این را تجربه دو جنگ جهانی اول و دوم نیز اثبات کرده است.

برداشت نادرست کائوتسکی و پیروان او در باره امپریالیسم به خطای مهلک آنان در جنگ اول و دوم جهانی انجامید. آنان پشتیبان ومشوق امپریالیست‌ها برای جنگ، میلیتاریسم و تجاوز از کار در آمدند.

هر ایده ای را باید درجایگاه تاریخی خود بررسی کرد. دستیابی انسان به انرژی اتمی ـ که از مظاهر تکامل نیروهای مولد در جهان معاصر است ـ و برای نخستین بار سرمایه‌داری آنرا در تولید سلاح های کشتار عام بکار گرفته بنوبه خود روی شکل حل تضادهایی که میان امپریالیست‌ها بظهور میرسد، تاثیر تعیین کننده بر جا گذاشت.

منافع رهبران جهان سرمایه داری و منافع صاحبان مجتمع های نظامی ـ صنعتی نیز با جنگ گرما هسته ای نمیتواند سرسازگاری داشته باشد زیر در صورت توسل امپریالیست‌ها به چنین جنگی، به بیان زیبای فارسی خودمان: نه از تاک، نشان خواهد ماند و نه از تاک نشان.

لنین در مجادله خود با کائوتسکی خواستار برخورد تاریخی مشخص با سرمایه داری نوین بود. او تاویل کائوتسکی از امپریالیسم را "بی‌معنا" میخواند زیرا که با شرایط صرفا" اقتصادی دوران سیادت سرمایه مالی، بمثابه دوران تاریخی مشخص که به آغاز قرن بیستم مربوط میشد، هیچگونه ارتباطی پیدا نمیکرد جز اینکه اساسی ترین تضادهای سرمایه داری انحصاری را پرده پوشی میکرد و چشم را برای دیدن آینده ای که از بطن سرمایه داری انحصاری زاده میشد کور میکرد.

کائوتسکی در حالیکه در انحصارها فقط تکامل انحصار را میدید، در برابر جنگ وتجاوز و الحاق طلبی امپریالیسم، بازگشت به دوران رقابت آزاد را موعظه میکرد. او رویای دلچسب رقابت آزاد یعنی گذشته انحصارها را جای سوسیالیسم مینشاند. در حالیکه لنین، در تکوین عناصر نظام عالیتر ـ سوسیالیسم در آینده انحصارها، در قوت گرفتن توده زحمت و و خلقهای محروم، پیدائی چشم انداز صلح و عدالت در مناسبات بین المللی راجستجو میکرد.

زیرنویس صفحه قبل:

* ـ این کشف از اهمیت بزرگ برخوردار بوده است تا آنجا که میتوان گفت همه تحولات در مناسبات متقابل بین المللی سرمایه داری و از جمله روی آوردن امپریالیسم به استعمارنو با مطالعه دگرگونیهائی که این تضاد دستخوش آن بوده قابل توضیح است. روشن است که این تضاد هم در شکل و هم درمحتوا دستخوش تغییرات بنیادین تازه‌ایست. مطالعه عملکرد دگرگون شده این تضاد در "جهان متضاد و هم پیوند" بر ضرورت دگرگونی های ساختاری در مناسبات متقابل بین المللی امپریالیسم گواهی میدهد. همین نکته درعین حال پیوستگی منطقی تفکر نوین سیاسی با اندیشه های لنین را بمثابه بسط و تکامل خلاق آن نشان میدهد.

www.iran-archive.com

اکنون بر شالوده دگرگونی‌های بنیادینی که اقتصاد جهانی پشت سر گذاشته است و پیامد تکامل عظیم نیروهای مولد جهان معاصر است و به برکت مبارزات زحمتکشان و خلقهای سراسر جهان، در بطن جوامع پیشرفته سرمایه داری برخی واقعیت‌های نوظهور که اساساً" آنها را عناصر نظام عالینر ـ سوسیالیسم ـ میتوان ارزیابی نمود، پدیدار شده اند. پیدایی این واقعیتهای نوظهور، این امید را قوت میبخشد که در شرایطی که شبح جنگ گرما هسته‌ای بر فراز سر تمام بشریت در پرواز است، اندیشه "موقوف شدن جنگ ها در دوران سرمایه داری" از امکان به واقعیت فرا رویانده شود. اراده سیاسی جهانشمولی سازمان یافته و قوت میگیرد که خواستار صلح پایدار و نظم عادلانه اقتصادی در مناسبات بین المللی است.

در عصر چرخش نوین تاریخی، در شرایطی که سوسیالیسم به یک نظام جهانی مبدل شده امپراطوریهای استعماری فرو ریخته و کشورهای رشد یابنده به نیروی ثالثی در تعیین سیاستهای جهانی فرا روئیده‌اند. در شرایط نضج نیرومند گرایش‌های دمکراتیک و جنبش‌های توده‌ای صلح و افزایش فزاینده نقش سازمانها و مجامع بین المللی در تنظیم سیاست متقابل میان کشورها و دولتها، آری در چنین شرایطی است که برای موقوف شدن جنگ ها در دوران سرمایه داری چشم اندازی واقعی گشوده میشود.

همه واقعیتها حاکی از آنست که صلح و عدالت در بین ملل از طریق جز آنچه که کائوتسکی میپنداشت در افق سیاسی جهان امروز در حال پدیدار شدن است. در حقیقت سرمایه‌داری انحصاری برای تداوم حیات خود در "جهان متضاد و هم پیوند" ناگزیر از آنست که به تغییر بنیادین در ساختار خود تن بدهد و به روابط مبتنی بر صلح و عدالت در مناسبات بین ـ المللی گردن بگذارد.

لنین در تحلیل سرمایه داری انحصاری اساسا ناگزیری انتقال سرمایه داری انحصاری به نظام اقتصادی ـ اجتماعی عالیتر را مدلل ساخت. این امر باعث گردید که نیروی سازگاری و حیاتمندی سرمایه داری مورد کم اعتنائی قرار بگیرد تا آنجا که خود لنین در فاصله سالهای ۲۰ ـ ۱۹۱۷، زیر تاثیر پیروزی اکتبر و ظهور موقعیتهای انقلابی در برخی کشورهای سرمایه داری به این گرایش تمایل نشان داد که انقلاب سوسیالیستی جهانی را در چشم انداز نزدیک قابل تحقق ارزیابی کند.

تجربه نشان داد که سرمایه داری انحصاری از ظرفیتهای رشد و تکامل به میزانی بیش از آنچیزی که قبلا تصور میشد برخوردار است. بعلاوه ظرفیت شناخت و کاربست برخی مکانیزمها از سوی سرمایه داری معاصر به ظهور رسید که به آن امکان مهار و برون رفت از بحرانهایش را داد.

چند مثال می‌آورم:

امروز سرمایه داری به مکانیزم‌هائی در سازمان تولید خود رو آورده است که میتوان آنرا نوعی تلفیق اقتصاد با برنامه و آنارشی پویه تولید سرمایه داری نام نهاد. بر پایه این مکانیزمها، مدیریت در انحصارها از بالاترین سطح تخصص کارشناسان اقتصادی و برنامه‌ریزی خود را برخوردار میسازد و نتیجتا محرک سود بیشتر این مجال را پیدا میکند درهرائی که خصلت آنارشیک و ویرانگرانه بمراتب کمتری دارد تداوم حیات پیدا کند.

سرمایه داری انحصاری در مقایسه با آنچه که در دهه‌های ۲۰، ۳۰، ۴۰، ۵۰ و حتی ۷۰ بود اکنون ضامن های قابل اتکائی برای مهار بحرانهای اضافه تولید و رکود در اختیار دارد. از اینجاست که دیگر آن حکم پیشین اقتصاد سیاسی ما که شیوه تولید سرمایه داری را بطور گریز ناپذیر مغلوب پویه آنارشیک روند تولیدی آن می‌پنداشت محتاج باز تبیین تلقی باید بکنند.

www.iran-archive.com

جایگزین شدن تولید کامپیوتری ـ رابوت‌ها ـ بجای تولیدماشینی را در نظرمیگیریم. این جایگزینی تغییرات فاحشی را در سازمان تولید سرمایه داری، در ساختار طبقه کارگر در پروسه انباشت سرمایه و ارزش اضافی و حتی در مناسبات متقابل بین المللی سرمایه ـ داری پدیدار ساخته است که هم در مقیاس کشورهای رشد یافته سرمایه داری و هم در مقیاس کشورهای رشد یابنده اصرات متضاد اجتماعی بر جا میگذارد.

سازمان کار در نظام سرمایه داری بطور گریز ناپذیری می‌باید دمکراتیزه شود زیرا هر اندازه که نقش و دخالت آگاهانه انسانهای مولد در شیوه تولیدی سرمایه داری افزایش پیدا میکند، الزام مشارکت آنان ـ یعنی کارگران ـ در تنظیم کل پویه تولید سوماید داری نیز روبه تزاید گذاشته و قوت میگیرد. با نیرو گرفتن این گرایش که خود ناشی از تغییرات ضرور ساختاری در شیوه تولید سرمایه داری است سازمان کار در معرض تغییرات باز هم عمیقتری قرار میگیرد و به این ترتیب سیر بحران ساختاری سرمایه داری بسود گرایشات دمکراتیک در اقتصاد جهانی رو به عمق میگذارد.

بازتاب همین واقعیت زیربنایی در روبنای سیاسی ـ حقوقی بسود آن گرایشی عمل میکند که خواستار بهره گیری صلح آمیز و دمکراتیک از دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی است و در راه بسط تحولات دمکراتیک در حیات جوامع پیشرفته سرمایه داری مبارزه میکند. انکشاف همین بحران، نظر به انتگراسیون عمیق اقتصادی در کل سیستم جهانی سرمایه داری موجبات نیروومندی گرایشی را فراهم می‌آورد که مناسبات برابر حقوق و مبتنی بر صلح و نظم عادلانه اقتصادی را در روابط بین المللی طلب میکند. به این ترتیب دیالکتیک زوال امپریالیسم از جمله احتمال دارد چنین تبارز پیدا کند که بر بستر ظرفیت قدرت مانوره تطابق سرمایه داری انحصاری با شرایط متحول زمان، بارزترین گرایشات نظامی گرایانه و سلطه جویانه امپریالیسم بطور جدی در حیطه مهار نیروهای صلح طلب و ترقیخواه، دمکراتیک و انقلابی جهان درآید.

همین حد ملاحظات را هم اگر در نظر بگیریم و بخواهیم استنتاج های عمیق تری از آنها به دست دهیم آنوقت منظره تئوریک بکلی نوینی پیش روی ما در زمینه کیفیت انکشاف روندهای انقلابی در جهان امروز گشوده میشود.

ورود عناصر اقتصاد با برنامه در شیوه تولید سرمایه داری، انکشاف مشارکت دمکراتیک کارگران در مدیریت انحصارهای سرمایه داری، گسترش تامین اجتماعی در کشورهای رشد یافته بمعنی تکین عناصر سوسیالیستی ـ نظام عالیتر ـ در بطن شیوه تولید سرمایه داری است. در آموزشهای پیشین ما نطفه بستن و تکوین عناصر سوسیالیستی در بطن شیوه تولیدی سرمایه داری انکار میگردید و چنین مکانیزم رشد و انکشافی، خاص فراروئی فرماسیون‌های ماقبل سوسیالیسم، فراروئی فئودالیسم از بطن نظام اشتراکی اولیه و سرمایه داری از بطن فئودالیسم تحلیل میشد. امروز به این اصل توارث در سیر تاریخی تکوین و ظهور فرماسیو- نها، در ارتباط متقابل میان سرمایه داری و سوسیالیسم نیز توجه نشان داده میشود.

ناگفته نباید گذاشت که تکوین وانکشاف عناصر نظام عالیتر در بطن سرمایه داری معاصر بمعنی تغییر ماهیت جامعه استثماری نیست. این ماهیت تنها با پیروزی انقلاب سوسیالیستی ـ قطع نظر از شکل برپائی و پیروزی آن ـ با در اختیار گرفتن قدرت سیاسی از سوی زحمتکشان که توسط طبقه کارگر و سازمان سیاسی آن هدایت میشوند و سلب مالکیت از انحصارات دگرگون میشود.

www.iran-archive.com

آموزش مرکزی در تئوری لنینی امپریالیسم، آموزش او در باره مقام تاریخی امپریالیسم است:

"انحصار یک دوران انتقالی از نظام سرمایه داری به نظام اقتصادی ـ اجتماعی عالیتری است".

واقعیتهای نوظهور برداشت لنینی از مقام تاریخی امپریالیسم را با قوت تمام به اثبات میرساند. در دهه پایانی قرن بیستم هر کس به چشم میتواند ببیند که "انحصار... یک دوران انتقالی از نظام سرمایه داری به نظام اقتصادی ـ اجتماعی عالیتریست".

هم در نخستین دهه‌های قرن بیستم و هم امروز در دهه‌های پایانی قرن بیستم، اینکه چه برداشتی از مقام تاریخی امپریالیسم بدست میدهیم است که ما را در جبهه انقلاب یا رفرمیسم، در جبهه استثمار شوندگان یا استثمار کنندگان قرار میدهد.

یک انسان پیشرو و یک سازمان سیاسی پیشرو و انقلابی، بدون پاسخ صریح وروشن به این مسئله نمیتواند سلامت ایدئولوژیک و رزمندگی انقلابی خود را حفظ کند و نقش پیشرو در سیر تحول تاریخی جهان معاصر ایفاء نماید. این عمیقا مایه تاسف است که کمیسیون برنامه ما پیشنهاد دایر بر اینکه "تکامل سرمایه داری ضرورت گذر به سوسیالیسم را قطعیت بیشتر میبخشد"، نپذیرفته

نباید ناگفته گذاشت که آموزش لنین پیرامون امپریالیسم نیز از دستبرد دگماتیسم مصون باقی نماند. تفاسیر دگماتیک از تئوری لنینی امپریالیسم، انجماد آموزشهای اکتبر و تعمیم ناموجه شکل ظهور و پیروزی انقلاب اکتبر برای همه کشورها و همه موقعیتها، مانع از شناخت دگرگونیهائی شد که سرمایه داری انحصاری پیش چشمان ما از سر میگذراند.

در نتیجه این امراض دگماتیکی، سوسیالیسم و مجموعه جنبش کارگری و کمونیستی در پاسخ گوئی به نیازها و مسائلی که همین دگرگونیها در دستور قرار میداد بازماندند. این امر زیانهای بزرگی به امر ساختمان سوسیالیسم وانکشاف رشد اجتماعی در کشورهای رشد یابنده و گسترش روندهای دمکراتیک و انقلابی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری وارد آورد.

سیر تاریخ البته بسوی سوسیالیسم است. اما این سیر با گامهای واقعیت طی میشود و هیچ فرماسیونی تا تمام ظرفیتهای خود را از کف نداده از صحنه تاریخ خارج نمیگردد.

تنوع اشکال و صورت بندیهای انتقالی یکی از قانونمندیهای تکامل تاریخ است. شکلها و صورت بندیهای انتقالی با تناسب مشخص عناصر کهنه و نو، گذشته و آینده بستگی عام و تام دارد.

شناخت جنبه های نوظهور سرمایه داری معاصر، راههای تازه و تازه تر، نیل به سوسیالیسم را میگشاید واجازه میدهد مفهوم سوسیالیسم نیز بطور چند جانبه تری درک شود.

مفید است در این باره مطالبی را که پیشتر هم گفته بودم مورد تاکید قرار دهم:

ـ سوسیالیسم اتوپی نیست یک پدیده تاریخی است. از اینجا دو نکته مستفاد میشود:

اول اینکه سوسیالیسم توسط انسانهای واقعی و با مصالحی که از جامعه کهنه به ارث رسیده است پی افکنده میشود. اشکال سوسیالیسم و آهنگ ساختمان آن در هر کشور معین ضمن تبعیت از قانونمندیهای عام ساختمان سوسیالیسم از واقعیتهای خود ویژه آن کشور ناشی میشود.

دوم اینکه سوسیالیسم یک مرحله کامل تاریخی است یعنی درجات و فازهای گوناگون رشد را میپیماید.

ـ در پروسه ساختمان سوسیالیسم و شکوفائی آن هر عصر تاریخا کهنه که حامل ظرفیتهای مثبت مشخص برای رشد اجتماعی کشور است هر آینه بطور مصنوعی و به شیوه اراده گرایانه

www.iran-archive.com

از حیات جامعه حذف شود در تحلیل نهائی به امر سوسیالیسم آسیب میرساند. میتوان وباید از این ظرفیتهای مثبت برای تسریع رشد اقتصادی ـ اجتماعی سوسیالیسم سود جست. این امر را نه تنها در شکل زیر ساخت اقتصادی بلکه در اشکل روبنای سیاسی سوسیالیستی کشور نیز باید ملحوظ داشت.

سوم در باره تضاد سوسیالیسم و امپریالیسم:

این تضاد واقعی است و وجود دارد. اما واقعیت موجود بودن این تضاد، بمعنی گریز ناپذیری تعارض آنها نیست. بمعنی آن نیست که هیچگونه وحدتی میان سوسیالیسم و امپریالیسم میسر نیست. هر دو نظام ضمن حفظ همه مشخصه های اساسی خود که آنها را ماهیتا" از یکدیگر متمایز میسازد قادرند جهات وحدت و همزیستی خود را تحکیم بخشیده و برای پویه تضادهای خود شکل متمدنانه‌ای پیدا کنند. این شکل متمدنانه، مسابقه این دو نظام در ارائه نمونه زندگی شایسته انسان و راه حلهای صلح آمیز و مبتنی بر عدالت برای مسائل ومعضلاتی است که تمدن بشری در جهان امروز با آن روبروست.

مسابقه آن شکل متمدنانه صلح آمیز پیکار تاریخی این دو نظام در مصاف سرنوشت و آزمون تاریخی بودن و نبودن است. بنظر میرسد فرمول عصر شکسپیر در زمینه بودن یا نبودن دیگر کهنه و منسوخ باید قلمداد شود. او میگفت: "مسئله اینست بودن یا نبودن". همه ترازدی که قهرمانان عصر شکسپیر را در تلاطم یک زندگی پر بیم وامید بسوی سرنوشت تلخ راه برد محصول طرح اینگونه مسئله است سرمایه داری برای تسخیر تاریخ اینگونه پا به میدان گذاشت.

منطق سوسیالیسم برای تسخیر تاریخ منطق دیگری است مسئله زمان ما بودن و باز هم بودن است. منطق زمان ما نبودن را در تداوم بودن میسرو ممکن میشناسد. قبول حق حیات برای امپریالیسم هیچ تباینی با منطق تاریخی زوال امپریالیسم ندارد. بلکه برعکس مفهوم تاریخی زوال، همانگونه که واقعیتهای نوظهور جهان معاصر هم تایید میکند با رشد و تکامل سرمایه داری انحصاری قابل تبیین است. بعلاوه این اندیشه که سوسیالیسم با میراثهائی که از جامعه کهن به ارث رسیده ساخته میشود فقط ناظر بر محدوده تنگ کشور معینی که سوسیالیسم در آنجا به پیروزی رسید، نیست. همه جهان سرمایه داری را میتوان مشمول این اندیشه دانست. سوسیالیسم نمیتواند و نباید از هر آن چیزی که در دنیای سرمایه داری برای سوسیالیسم بیشتر بکار میاید خود را محروم سازد. اگر درمفهوم مسابقه دقیق شویم همین معنا مستفاد میشود.

لنین با الهام از درسهای ۲۰ ـ ۱۹۱۷ اصل همزیستی مسالمت آمیز دو نظام اقتصادی ـ اجتماعی را بر پایه یک ارزیابی بطور نسبی واقع بینانه از امپریالیسم و ظرفیت همسازی آن با شرایط عصر انقلابات اجتماعی تدوین کرد.

عامیگری در مارکسیسم، مفهوم لنینی همزیستی مسالمت آمیز را با مطلق ساختن وجه تضاد و تعارض موجود میان این دو سیستم، تا حد مجاورت عناد انگیز خان نشینهای قرون وسطی که همه اهتمامشان مصروف کندن خندق ها و بالا بردن برج و باروهایشان بود تنزل داد. مناسبات میان سوسیالیسم وامپریالیسم چنان تنگ نظرانه، دگماتیک و یکسویه توصیف گردید که هیچگونه مصالحه و مراوده‌ای میان آنها جایز نبود و همه هوش و ذکاوت طرفین بایستی متوجه اغتنام فرصت برای وارد آوردن ضربت نخست به حریف و از میان بر داشتن دیگری باشد.

این عامیگری را باید بدور انداخت.

www.iran-archive.com

واقعیتهای نوظهور ایجاب میکند که راهیان هر دو نظام، خود را چونان سرنشینان یک کشتی بر موجها و گردابهای دریای متلاطم زمان باز شناسند.

نظریه "جهان متضاد و هم پیوند"، با امکان پذیر شناختن مهار گرایشات میلیتاریستی و تجاوزگرانه امپریالیسم و گریز ناپذیری سرمایه داری معاصر در پذیرش صلح، عدالت و برابر حقوقی در مناسبات بین المللی مفهوم همزیستی مسالمت آمیز سوسیالیسم و سرمایه داری را بسط و تکامل بخشیده و آنرا در طرازی نوین قرار داده است.

اولویت منافع عموم بشری در مناسبات متقابل، ادراک پیشین را از همزیستی مسالمت آمیز بمثابه یک شکل مبارزه سوسیالیسم علیه امپریالیسم منسوخ ساخته و آنرا به اهرم اشتراک مساعی دو نظام در پیشروی بسوی آماجهای عموم بشری و رشد اجتماعی مبدل ساخته است.

چهارم و اما آخرین جزء سوالیکه پرسیده اید:

آیا تضاد جنبش های رهائی بخش با امپریالیسم و مبارزه طبقاتی در هر کشور دچار تغییرات بنیادی میگردد؟

تضاد کشورهای رو به رشد با امپریالیسم، که کشور ما را هم شامل میشود یکی از تضادهای عمده جهان امروز است. رشد این تضاد در شرایط انقلاب علمی ـ فنی به عمیقتر شدن شکاف میان کشورهای پیشرفته و کشورهای رو به رشد انجامیده است.

بندهای نجومی برخی از کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا به انحصارهای مالی جهان سرمایه داری شاخصی است که ابعاد عظیم غارت منابع و بهره کشی از خلقهای این کشورها را توسط امپریالیسم بازتاب میدهد. این واقعیت در عین حال موید آنست که سفره رنگین امپریالیسم، از جمله در مطبخ غارت و بهره کشی خلقهای سراسر جهان است که رنگ و بو یافته است.

در عین حال نباید نادیده گرفت که این تضاد در بسیاری جنبه‌ها دستخوش دگرگونیهای کیفی شده است. شکل و مضمون این تضادها در زمانی که امپراطوریهای استعماری بر خلقهای جهان فرمان میراندند با شکل و مضمون این تضاد در مختصات استعمار نو وبالاخره در مختصاتی که جهان در حال حاضر در آن قرار دارد تفاوت میکند.

اگر به سیمای جهان در طول قرن بیستم دقیق شویم به روشنی آشکار است که مبارزه خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین علیه استعمار و نواستعمار امپریالیسم یکی از مولفه‌های اصلی انکشاف تاریخی جهان معاصر بوده است.

در زمان حاضر نیز مبارزه خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین علیه سیستم نو استعمار امپریالیسم بمثابه یکی ازنیرومندترین مولفه‌های سازنده آن اراده سیاسی که قادر به‌عقب راندن امپریالیسم از مواضع میلیتاریستی و سیاست تضییق و تجاوز و ستمگری ملی است، عمل مینماید.

خلق های کشورهای روبه رشد یا آنطور که مصطلح بود، "جهان سوم"، با تداوم وتکامل این مبارزه است که قادرند نقش خود را در رشد مترقیانه کشور خود و پاسداری از صلح و تمدن بشری ایفاء نمایند.

بهنگام بررسی مبارزه کشورهای رو به رشد علیه امپریالیسم باید به یک نکته متدیک توجه اکید مبذول داشت: خارج از مختصات واقعی که سوسیالیسم و امپریالیسم در آن قرار دارند و مناسبات متقابل این دو سیستم اقتصادی ـ اجتماعی، مسائل کشورهای رشد یابنده را نمیتوان از نقطه نظر درستی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. بنظر من در جهان متضاد و هم پیوند، عامل بین المللی در سیر انکشاف کشورهای "جهان سوم"، بنحو جدیتری تاثیر

www.iran-archive.com

میکند. در عین زمان، نقش این کشورها در تعیین سیاستهای جهانی باز هم فزونی میگیرد و بنحو موثرتری در حیات بین المللی تاثیر میکنند.

شما میدانید که جنبش رهائی بخش خلق ها مراحل تاریخی معینی را با موفقیت پشت سر گذاشته است. این جنبش امپراطوریهای استعماری را درهم شکسته و حتی شماری از کشورها را از چنبره نو استعمار امپریالیسم نیز آزاد ساخته است. از چند مورد استثناء که بگذریم همه ملیتها و همه خلقهای جهان، کم و بیش به استقلال ملی و سیاسی دست یافته اند آنها اکنون در جامعه جهانی ملل، یک نیروی نه تنها غیر قابل چشم پوشی، بلکه دارای نقش و وزن وتاثیر غیر قابل انکار در تعیین سرنوشت جهانی که در آن زیست میکنیم، به حساب میآیند. امروز مسئله مرکزی برای کشورهای رشد یابنده غلبه بر عقب ماندگیهایشان است. سیاست نو استعمار امپریالیسم قادر نیست به این مطالبه پاسخ گوید بلکه برعکس شکاف میان کشورهای رشد یابنده و رشد یافته را عمیقتر میکند. زیر تاثیر این تضاد دو و نیم میلیارد انسانی که به حوزه کشورهای رشد یابنده تعلق دارند برای پایان دادن به بیعدالتی که یکسوی آن وفور نعم مادی به برکت تسخیر کارخانه‌ها توسط رابوتها است و سوی دیگر آن فقر و گرسنگی ناشی از برداشت محصول با خیش و گاوآهن، برای آفرینش تاریخ نوین خود خیز برمیدارند.

به این ترتیب بر خلاف توهماتی که در این باره پراکنده میشود کشورهای روبه رشد در معرض انفجارهای اجتماعی هستند. دلیل اصلی این واقعیت عبارت از آنست که مبارزه در راه استقلال سیاسی دیگر ثقل مبارزه مردم این کشورها را تشکیل نمیدهد. ثقل مبارزه مردم در کشورهای رو به رشد بیش از پیش به مبارزه در راه رشد مترقیانه اجتماعی، از میان برداشتن فقر اقتصادی وتامین عدالت اجتماعی انتقال مییابد.

مفهوم حق ملل در تعیین سرنوشت خود، اکنون برای خلقهای کشورهای روبه رشد ابعاد گسترده و ژرفی پیدا کرده است که هم به معنی ایفای نقش مستقل و برابر حقوق در حیات بین المللی و هم بمعنی آزادی انتخاب نظام سیاسی و اجتماعی شان میباشد.

در اینجا نیز امپریالیسم در برابر انتخاب قرار دارد. یا میباید سیستمی را که تا در نیست بدون غارت و استثمار "جهان سوم" موجودیت داشته باشد حفظ کند و یا میباید نظم نوین اقتصادی جهانی را پذیرا گردد و بقول گارباچف آنگونه که در گزارش هفتادمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر گفت: "قوانین جهان هم پیوند و یکپارچه‌ای را که عادل منافع بر پایه حقوق برابر را ایجاب میکند بحساب آورد".

این شمای عمومی مناسبات متقابل کشورهای رو به رشد با امپریالیسم است. در چهار چوب این شما میتوانیم بطور مشخص‌تر در باره کشور خودمان صحبت بکنیم.

برخوردهای پیشین ما با موضوع مبارزه ضد امپریالیستی چند ایراد اساسی داشته

اول اینکه تلقی ما از مبارزه ضد امپریالیستی یک تلقی منجمد و غیر واقعی بود. در رد ما مبارزه ضد امپریالیستی با قطع هر گونه رابطه با امپریالیسم اصالت مییافت.

وم اینکه هر چند ما مفهوم مبارزه ضد امپریالیستی را در ارتباط با بسط تحولات دمکرا- یک بسود زحمتکشان و قشرهای وسیع مردم ـ آزادی انتخاب نظام سیاسی و اجتماعی ـ در لر میگرفتیم و این درست بود، اما از یکسو نگری مبری نبود. از جمله اینکه ما این ارزه را الزاماً در راستای سمتگیری سوسیالیستی تحلیل میکردیم وهر مبارزه ضد امپریالیستی هم الزاما حامل گرایش ضد سرمایه داری ارزیابی مینمودیم. و سوم اینکه دید ما بر ارزیابی ذهنی و غیر واقعی از توازن قوای بین المللی، توازن موجود میان سوسیالیسم

www.iran-archive.com

و امپریالیسم مبتنی بود.

در چهار چوب شعای عمومی که بیشتر توضیح دادم، طرح صحیح مسئله بنظرم اینطورمیرسد که ما مفهوم مبارزه ضد امپریالیستی را اساسا در کادر غلبه بر عقب ماندگی های اقتصادی ـ اجتماعی که مردم ومیهنمان با آن دست بگریبانند باید درک کنیم.

دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی و ارزشهای انباشته شده در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به همه بشریت تعلق دارد و مردم ما حق دارند که از تکنولوژی و دستاوردهای تمدن درجهت رشد و ترقی و بیشرفت بهره مند شوند. جهت سیاسی مبارزه ما علیه امپریالیسم متوجه استقرار مناسبات عادلانه و برابر حقوق با کشورهای رشد یافته سرمایه داری و در نگاه عمومی تر متوجه استقرار نظم نوین اقتصادی جهانی و استقرار مناسبات مبتنی بر صلح، عدالت و برابری حقوق در مناسبات بین المللی است.

بلحاظ سیاسی این مبارزه بنحو آشتی ناپذیر، نو استعمار امپریالیسم را آماج خود میشناسد. اما بلحاظ اجتماعی این مبارزه چگونه است؟

سطح رشد و تکامل اجتماعی در جهان امروز و بستگی ها و وابستگی‌های متقابل ناشی از آن ایجاب میکند که ما بر پایه منافع ملی خود، با رعایت حق خدشه ناپذیر مردممان در انتخاب سرنوشت خوش و پاسداری از استقلال عام و تام میهنمان، مناسبات با همه کشورهای جهان را حفظ و آنرا در خدمت رشد دمکراتیک و ترقیخواهانه اجتماعی در کشور خودوپاسداری از صلح جهانی و منافع عموم بشری در آوریم.

این سمتگیری در عرصه سیاست خارجی مستلزم ایفای نقش فعال در جنبش عدم تعهد، سازمان ملل متحد و همه مجامع ترقیخواه و دمکراتیک بین المللی است و بلحاظ اجتماعی متوجه تحکیم پیوندهای برادرانه مردم و کشور ما با جامعه کشورهای سوسیالیستی و کشورهای ترقیخواه و دمکراتیک سراسر جهان است.

و اما در عرصه سیاست داخلی، پیشروی در این مسیر بدون مبارزه علیه آن طبقات و نیروهای اجتماعی که در حفظ مناسبات مبتنی بر نو استعمار پا انحصارات رشد ناموزون و بیمارگونه اجتماعی و حفظ عقب ماندگی های اقتصادی ـ اجتماعی ذینفعند، امکان پذیر نخواهد بود. این مبارزه با بسط تحولات دمکراتیک بسود کارگران، دهقانان، روشنفکران اقشار میانی و قشرهای دمکرات بورژوازی ایران به فرجام میرسد.

در اینجا یک مبارزه تمام عیار طبقاتی در کار است.

در جامعه ما بر زمینه تشدید تضاد خلق با امپریالیسم و پایگاه اجتماعی سلطه نو استعماری آن سرمایه داری انکشاف یافت. به همین دلیل نیز راه دستیابی طبقه کارگر ایران به هدف سوسیالیستی با بسط تحولات دمکراتیکی هموار میگردد که دارای خصلت عمیقا" ضد امپریالیستی است. این تحولات برای سازمانیابی طبقه کارگر ایران، بسط نفوذ پیشاهنگ آن در میان مردم و جلب متحدین از میان دهقانان و زحمتکشان و خرده بورژوازی شهرها و روشنفکران خلقی و قشرهای ترقیخواه بورژوازی راه میگشاید.

هدف و مضمون این تحولات دمکراتیزه کردن حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است در میهن ما خط گذر سرمایه داری به سوسیالیسم از چنین مسیری میگذرد. این گرایش آن گرایش تاریخی است که کشور ما نیازمند تقویت آن میباشد.

حالا چند کلمه‌ای هم لازم است در باره تغییرات مبارزه طبقات در کشورهای پیشرفته سرمایه داری صحبت کنم. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری که پیامدهای اجتماعی انقلاب علمی ـ فنی بیشتر از هر کجای دیگر به عرصه آمد این تغییرات چشمگیرتر است.

www.iran-archive.com

امروز کمونیستهای این کشورها، مبارزه در راه هدف سوسیالیستی را در مسیری که واقعیت‌های نوظهور پیش روی آنها گشوده است دنبال میکنند. این مبارزه بر محمل پویه عینی رشد و انکشاف سرمایه داری انحصاری که همانا ضرورت کاربست دمکراتیک و صلح آمیز دستاوردهای انقلاب علمی ـ فنی در تمام شئون حیات جامعه است متوجه گردآوری قوای لازم برای بسط تحولات دمکراتیک و آماده کردن زمینه برای تحولات رادیکالتری است که شرایط را برای گذار سوسیالیستی جامعه مساعدتر میسازد. آماج اجتماعی مقدم این مبارزه نیز هار ـ ترین وارتجاعی ترین محافل امپریالیستی هستند که عمدتا منافع و علایق مجتمع های نظامی ـ صنعتی را نمایندگی میکنند.

این مبارزه پاسخگوی منافع وسیع ترین قشرهای اجتماعی مردم در کشورهای رشد یافته سرمایه داری است و برای بسط نفوذ احزاب کمونیستی ـ کارگری در میان مردم این کشورها راه میگشاید. بویژه زمینه گسترش همکاریها میان کمونیستها و سوسیال دمکراتها و هواداران جنبش توده‌ای صلح و بهسازی محیط زیست را فراهم می‌آورد.

در حقیقت اندیشه راهنما در اینجا نه بر پا ساختن سوسیالیسم بر بنیاد تئوری لنینی گسسته بلکه رفع سرمایه داری بر بنیاد خود سرمایه داری است. شالوده عینی تقویت این تفکر نیز چنانچه پیشتر توضیح دادم پیامدهای ناشی از کاربست نتایج انقلاب علمی ـ فنی و انکشاف سرمایه داری انحصاری در کانون های اصلی آن است.

در یک ارزیابی کلی آماج این مبارزه رفرمهائی در سرمایه داری انحصاری است رفرم ـ هائیکه بنیادهای سرمایه داری انحصاری را سست میکنند و راه انتقال سرمایه داری انحصاری به سوسیالیسم را تسهیل میسازند. آلترناتیو دمکراتیک که احزاب کمونیستی و کارگری کشورهای پیشرفته سرمایه داری ارائه میدهند، متوجه این امر است.

واقعیتهای نوظهور جهان، برداشت تازه از مفهوم رفرم و رابطه آن با انقلاب را طلب میکند. با اینحال دو نگاه نسبت به رفرم گماکان وجوه تمایز خود را حفظ میکنند، انقلاب بیون از هر رفرمی بعنوان گامی در راه تغییر انقلابی جامعه استفاده میکنند اما رفرمیستها هدف نهائی را در همین رفرمها، بدون تسریع دگرگونی ریشه‌ای در بنیاد جامعه استثماری خلاصه میکنند.

البته تغییرات در مبارزه طبقات هم در کشورهای رشد یابنده و هم در کشورهای رشد یافته حامل پارادوکس هائی نیز میباشد. مثلا آن محافلی در کشورهای "جهان سوم" که منافع بوروکراتها و تکنوکراتها و بطور کلی ارتجاعی‌ترین لایه های اجتماعی را نمایندگی میکنند از واقعیت انتگراسیون اقتصاد جهانی در جهت پیشبرد سیاست هایشان که به تحکیم نواستعمار در این کشورها مساعدت می‌نماید بهره‌برداری میکنند. همچنین این محافل میکوشند آگاهی اجتماعی و سیاسی توده‌های مردم این کشورها را که به غیر قابل پذیرش و تحمل ناپذیر بودن سیستم نو استعمار امپریالیسم بیش از پیش وقوف می‌یابند تخریب و مسخ نمایند.

در جنبش کمونیستی و کارگری نیز این پارادوکس ها بظهور میرسند که به انحراف از مبارزه در راه هدف سوسیالیستی، تبری از جهانبینی طبقه کارگر و انحلال سازمان سیاسی طبقه کارگر شایق اند.

ناگفته نباید گذاشت که یک شالوده عینی دیگر این پدیده های متضاد، بغرنجی و پیچیدگی روندها در جهان معاصر است.

بهر حال به جزء آخر سوال میتوان اینطور پاسخ گفت که آری تغییرات بنیادین در مبارزه طبقات در همه کشورها پدیدار شده است. در برآیند این تغییرات یک اندیشه روز بر روزنیروهای وسیعتری را تسخیر میکند: انسان نه وسیله، که هدف رشد است.

www.iran-archive.com

با گسترش این اندیشه، بی اعتباری جامعه استثماری است که انکشاف می یابد. زیرا که برای سرمایه داری انسان وسیله است در حالیکه سوسیالیسم انسان را هدف رشد میشناسد.

رفیق رحیم، آیا نمیشود گفت مضمون همه این تغییراتی که شما هم اذعان میکنید، دمکراسی و دمکراسی بیشتر است؟

از دمکراسی چه چیزی را در نظر دارید؟ بمن بگوئید تا بتوانم جواب دهم.

منظور من از دمکراسی، آزادیهای سیاسی است. منظورم همین دمکراسی است که در کشورهای پیشرفته غرب به ثمر رسیده است.

اگر میشنیدم که منظور شما از دمکراسی و دمکراسی بیشتر، گسترش روندی در سراسر جهان است که توده‌های مردم را در مقیاس هر یک از کشورها، در مقیاس سراسر جهان بشرکت هرچه موثرتر و مستقیم‌تر در تعیین سرنوشت کشور خود و جهان خود فرا میخواند، آنوقت من خود را نیازمند هیچ توضیحی نمیدیدم. بنظر من جهان در چنان پایه‌ای از رشد وتعالی اجتماعی قرار گرفته که با قطعیت بیشتری در سمت آرمان ما کمونیستها، یعنی در سمت حاکمیت مردم، حاکمیت توده مردم سیر میکند. با در نظر داشت این مضمون، آری مضمون همه این تغییرات دمکراسی و دمکراسی بیشتر است.

من از این نقطه نظر دفاع میکنم که دمکراسی در هیچ جای دنیا مستقل از واقعیتهای اقتصادی و اجتماعی و طبقاتی بظهور نرسیده و نمیرسد. شما هر کجای دنیا، هر یک از اشکال دمکراسی را مطالعه کنید میبینید که دمکراسی یک محصول تاریخی است و با این عواملی که شمردم، مشروط شده است.

تاریخ دمکراسی در کشورهای پیشرفته غرب نشان میدهد که ساختار یا نظام سیاسی حاکم بر این کشورها بر دو زمینه مرتبط بهم تکامل پیدا کرده است. زمینه اول رشد اجتماعی در این کشورها با بزبان روشنتر تکامل سرمایه داری بوده است. دومین زمینه مبارزه توده مردم و تکامل مبارزه طبقاتی در این کشورها میباشد که رشد و انکشاف آگاهی و تشکل توده‌های زحمت را در پی داشته است.

تکامل سرمایه داری در این کشورها الزام اشکال هرچه کاملتری از دولتمداری را پیش میکشید و موجبات آنرا فراهم میآورد که بورژوازی به اشکال متکاملتری از سیادت خود دست یازد. در حقیقت تکامل سرمایه داری در کشورهای غربی به نوعی تاریخ تکامل دولت نوع بورژوازی نیز میباشد.

ظهور این یا آن شکل دولت بورژوایی در این یا آن کشور، یک پدیده تاریخی مشخص است که در ارتباط مستقیم با سیر تاریخی و کیفیت تکامل سرمایه داری و تحت تاثیر سطح تکامل مبارزه طبقات و دیگر خود ویژگیهای آن جامعه قرار دارد. در حقیقت بورژوازی نیز در هر جامعه‌ای اشکال سیادت خود را از خلال خود ویژگی‌های تاریخی ـ ملی بظهور رسانده و تحکیم و تکامل بخشیده است.

یکسان سازی و تعمیم اشکال دمکراسی بورژوایی، مستقل از این خود ویژگیها برای همه کشورها، هر سطح از تکامل سرمایه داری و هر بورژوازی با هر خصوصیت تاریخی ـ ملی خیالپردازی محض است.

تا آنجا که به کشورهای پیشرفته سرمایه داری مربوط میشود سازمان یافتگی دمکراتیک توده‌های مردم یکی از مولفه‌های اصلی آن چیزیست که ما اصطلاحا " دمکراسی بورژوایی " مینامیم. تاریخ گواهی میدهد که آزادی فعالیت احزاب کمونیستی و سازمانهای کارگری و استحکام تشکل های دمکراتیک توده‌ای و تشکیل و تکامل و تثبیت نهادهای دمکراتیک در نظام سیاسی کشورهای پیشرفته سرمایه داری قبل از اینکه نتیجه نیاز حرکت سرمایه و

www.iran-archive.com

الزامات رشد و تکامل آن باشد، محصول مبارزه طبقاتی و تکامل آن، محصول مبـــارزات تاریخی مردم زحمتکش است و نه آنگونه که برخی پنداشته‌اند عطیه خود سرمایه‌داران!

این توده طلقات مردم در جامعه بورژوایی بوده اند که طی مبارزات طوفانی، خونین و مسالمت‌آمیز، حق آزادی فعالیت صنفی و سیاسی را به بورژوازی حاکم تحمیل کردندوحتی این تحمیل ها را صورت قانونی بخشیدند و از اعتبار حقوقی برخوردار کردند و در نظام سیاسی بورژوایی نهادی ساختند.

به سخن لنین " هیچ کشور سرمایه داری بدون پیکار حیات و ممات میان طبقات گوناگون جامعه سرمایه داری، بر بنیاد کم و بیش آزاد و دمکراتیک استوار نشده است".

ما کم و بیش به چنین فکری عادت کرده ایم که همه چیز جامعه بورژوائی را متعلقیه سرمایه داران بشناسیم. طبق این عادت همه آن چیزی که در تمدن غرب به عرصه آمده است گویا محصول تلاش، نبوغ و تفکر صاحبان "آزادیخواه" انحصارهاست. چشم ما انسانهـای مولد و اندیشه‌ورز را که آفریدگار همه این ارزشها، نعمتها و خواستنی‌ها هستند نمی‌بیند. خیر رفقا! این فکر که همه چیز سرمایه داری و از جمله سنن و نهادهای دمکراتیـک در کشورهای غربی مال سرمایه دارهاست کذب و جعل تاریخ است. این فکر هم که همه چیـز تمدن سرمایه داری بد و اخ است که باید بدور انداخته شود، دور از حقیقت و ضدتاریخ است.

ما می‌بایست با تجربه دمکراسی‌های غربی برخورد صحیح بکنیم. نه اینکه از این‌طرف بام به آن طرف‌بام بیفتیم. باید هسته مرکزی این دمکراسی ها را که سیادت سرمایـــه هسته دید و لاپوشانی نکرد و بر محدودیتهای طبقاتی آن که در نقطه مقابل اعمال اراده توده‌های مردم قرار دارد آگاهی داشت.

وقتی از موضع مستقل با دمکراسی های غربی برخورد کنیم آنوقت میتوانیم این تجربه تاریخی را از آن خود سازیم، اهمیت رژیم سیاسی دمکراتیک را درک کنیم، برای آن اصالت قائل باشیم و جا و مقام دمکراسی را، بعنوان ابزار و وسایل اعمال اراده مردم ـ و من میخواهم بالاترش را بگویم ـ اعمال اراده شهروندی باز شناسیم.

آموخته‌های پیشین ما با مطلق کردن خصلت طبقاتی دمکراسی، ساختار سیاسی حاکمیت یا شکل دولت را بی بها میکرد و نمیگذاشت مستقل از ترکیب طبقاتی حاکمیته برای ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور اهمیت لازم را قائل شویم. چنین آموزشی مشوق بی‌اعتنائی به دمکراسی بود و اساسا اصالتی برای آن بمثابه ابزار اعمال اراده شهروندی قائل نبود.

تجربه ۷۰ ساله سوسیالیسم در شوروی نیز می‌آموزد که ساختار نظام سیاسی و شکـــل دولته از چه پایه اهمیت برخوردار است همین تجربه نیز گویای استقلال نسبی نظام سیاسی حاکم از ماهیت طبقاتی حاکمیت است و اثبات میکند حتی وقتی که کارگران و زحمتکشان نیروهای اجتماعی حاکم به حساب میآیند، هر آینه ساختار سیاسی حاکمیت وشکل دولـــت مبتنی بر دمکراسی و اعمال اراده شهروندی نباشد، سوسیالیسم با چه مصائب و مخاطرات عظیمی روبرو میشود.

این تجربه ها میآموزند که ما هیچگاه نباید نسبت به ساختار نظام سیاسی درکشورمان بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باقی بمانیم، بلکه باید در هر شرایط مشخص آلترناتیو دمکراتیک مشخص خود را برای ساختار سیاسی، پیشنهاد کرده و در راه آن مبارزه کنیم.

دربرتو درس‌آموزی از اشتباهات ما در تجربه سالهای انقلاب بهمن بود کـــــه در اردیبهشت سال ۶۴، زمانیکه بیانیه مشترک سازمان و حزب توده ایران در دستور هیـــات

www.iran-archive.com

سیاسی قرار داشته ایده استقلال نسبی رژیم سیاسی از ماهیت طبقاتی حاکمیت و این ایده که سمت اصلی ضربت مبارزه ما برای دمکراسی می‌بایست متوجه رژیم سیاسی حاکم بر کشور رژیم ولایت فقیه باشد، طرح شد، در همین ارتباط بود که به شعار بیانیه مشترک " پیروز باد مبارزه خلق در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی" رای موافق ندادم.

مضمون بیانیه تلاشی بطور نسبی درست در جهت توضیح محتوا و اهداف مبارزه ما در شرایط سلطه ارتجاع بر کشور بود، پی گیری در این زمینه ایجاب میکرد که ما درست‌ترین، عینی‌ترین و واقعی‌ترین راه دستیابی به اهداف دمکراتیک و انقلابی خود را، در توافق با روند عینی تحول اوضاع، سطح مبارزات مردم و آرایش سیاسی در کشور مشخص میکردیم. این عبارت بود از مبارزه در راه برچیدن بساط رژیم ولایت فقیه بعثابه رژیم سیاسی حاکم بر کشور.

آلترناتیو دمکراتیک ما که میبایست این مبارزه را نمایندگی کند عبارت بود از جبهه ضد ولایت فقیه، متشکل از همه شخصیتها و نیروهایی که اولا" از استقرار جمهوری و ثانیا" از صلح و آزادی در کشور پشتیبانی میکردند.

متاسفانه این ایده‌ها، نزدیک به ۳ سال از استقبال برخوردار نشدند تا اینکه روندهای عینی براهین قاطعی در تائید آنها بدست داد. در این زمان اندیشه استقلال نسبی رژیم (ساختار - نظام) سیاسی - نخست در کمیسیون برنامه - (*) و این اندیشه که سمت اصلی ضربت مبارزات ما میبایست متوجه رژیم ولایت فقیه - در مختصات امروزین آن رژیم استبداد آخوندی - بمثابه رژیم سیاسی حاکم بر کشور باشد، از اقبال اکثریت برخوردار گردید.

متاسفانه حسب المعمول افراط و تفریط بازیهای ما، خطر از آن طرف بام افتادن در این زمینه هم پیدا شد، استقلال نظام (ساختار - رژیم) سیاسی از ماهیت طبقاتی حاکمیت اولا نه نسبی، بلکه مطلق در نظر گرفته میشود. ثانیا مفهوم دمکراسی عملا از مضمون و محتوای طبقاتی خالی میگردد و ثالثا" مستقل از شرایط و وضعیت عینی و سطح تکامل جنبش دمکراتیک و انقلابی مردم ایران، مبارزه برای ساختار دولتی دمکراتیک - مبارزه در راه شکل دولت - سمت و محتوای عمده مبارزات مردم و گرایش تاریخی جامعه قلمداد میشود.

اینها مظاهر تازه‌ای از همان اندیشه کهنه "دمکراسی ناب" است که باید از آن بر حذر بود.

خوشبختانه امروز بسط و تکامل دولت حقوقی سوسیالیستی در مرکز پژوهشهای تئوریک و عمل کمونیستها قرار دارد. هم تجربه هفتاد ساله شوروی و هم تجربه سیصد ساله غرب منابع عظیمی برای بسط و تکامل تئوری مارکسیستی دولت در اختیار میگذارد.

تجربه تائید میکند که طبقه کارگر نیز اشکال حاکمیت خود را از خلال خودویژگی های تاریخی - ملی بظهور رسانده و تحکیم و تکامل میبخشد.

تجربه تاریخی تائید میکند بدون سیادت زحمتکشان در قدرت سیاسی که توسط طبقه کارگر که حزب کمونیست پیشاهنگ سیاسی آنست رهبری شوند، سوسیالیسم مجال ظهور پیدا نخواهد کرد.

سوسیالیسم و دمکراسی هیچگونه مباینت و بیگانگی با همدیگر ندارند. نباید ایده اساسی مارکسیسم، "دیکتاتوری پرولتاریا" را در نقطه مقابل دمکراسی بطور عام ودمکراسی سوسیالیستی بطور خاص قرار داد. صرفنظر از اصطلاح دیکتاتوری، تجربه تاریخی صحت ایده اساسی مارکس را به ثبوت رسانده است. این ایده نیز در طول زمان غنی شده و اکنون در

---

* - کمیسیون برنامه در پرتو تجربیات تازه، دریافتهای ما را از دمکراسی در فصل ششم برنامه بسط داد و فرموله کرد.

www.iran-archive.com

تمام جهات بسط و تکامل یافته و می یابد.

برخورد خلاق با ایده‌های مارکس، انگلس و لنین طلب میکند که، سنن دمکراتیک پارلمانتاریسم، بمثابه دستاورد عالی تمدن بشری ارج گذاری شود و در نقطه مقابل رژیمهای دمکراسی سوسیالیستی قرار داده نشود.

دولت حقوقی سوسیالیستی بر بنیاد همه سنن و نهادهای دمکراتیکی که از جامعه کهنه به ارث میرسد قوام مییابد و با بسط و تکامل سنن و نهادهای دمکراتیک، چونان ابزار عالی اعمال اراده توده مردم و خودگردانی سوسیالیستی خلق راه تکامل می‌پوید.

فاصله گیری حزب کمونیست از وظایف دولتی، ضمن الزام تحکیم نقش هدایت‌کننده آن در جامعه انعکاس همین روند و تجلی روشنی از تکامل دولت حقوقی سوسیالیستی است.

بنظر میرسد دولت حقوقی سوسیالیستی، در این مرحله از تکامل، تنوع عقاید و منافع سوسیالیستی گروهبندیهای اجتماعی خلق جامعه سوسیالیستی را، برای سوق جامعه به طراز عالیتری از سوسیالیسم، نمایندگی میکند. این امر مشوق تحکیم پلورالیسم عقاید و منافع سوسیالیستی است و علی الاصول نافی پلورالیسم سیاسی نیست.

اکنون در صفوف ما، دسته‌ای از رفقا برداشت لنینی از حزب را باطل اعلام کرده‌اند. نظر شما درمورد حزب طبقه کارگر و ساختار آن چیست؟

سازمان ما، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است. وظیفه همه ماست که از سازمان خود در چنین طرازی حراست کنیم و همه توش و توان خود را بکار گیریم تا سازمان درهمین طراز تکامل بیابد و به پیش رود.

وقتی میگوئیم سازمان ما، سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران است این بمعنی آنست که سازمان از سمت تاریخی و طبقاتی معینی برخوردار است و اهتمامش آنست که جامعه در آن سمت تکامل پیدا کند. واضح است که جد و جهد ما در راستای تکامل تاریخا" ضرور جامعه کور و خود انگیخته نیست این کوششی آگاهانه، هدفمند وعلمی است. یعنی مبتنی بر شناخت علمی از پویه تکامل طبیعت و تاریخ است. این شناخت علمی، مارکسیسم ـ لنینیسم یعنی همان چیزیست که ما جهانبینی وایدئولوژی خود اعلام میکنیم. راهنمای فعالیت ماست.

سازمان بدون سیستمهای بنیادین تئوریک نمیتواند در طراز سازمان سیاسی طبقه‌کارگر ایران رزمندگی و سلامت حیات خود را حفظ کند و آماجهای دور و نزدیک خود را بدرستی و بطور علمی و عینی بازشناسد.

در زمان ما که همه چیز بافت و سیر بغرنج‌تری پیدا کرده‌اند، ایدئولوژی نقش هرچه قاطعتری در حیات سازمان سیاسی طبقه کارگر ایفاء مینماید.

ایدئولوژی سلاح ما در پیکار طبقاتی است.

اما سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران، یک سازمان اجتماعی است. یعنی آماجهائی را نمایندگی میکند که معرف نیازهای ترقیخواهانه و دگرگونی انقلابی جامعه ما و مردم ماست. این آماجها از آسمان نمی‌افتند و در خلوت کتابخانه‌ها هم نمیشود پیدایشان کرد. تحلیل مشخص از اوضاع و احوال مشخص جامعه ما و جهان ما، با ملاحظه همه ویژگی‌های تاریخی، ملی وفرهنگی مردم ما، این آماجها را رقم میزند و معلوم میکند که ما با طی چه مراحلی، از کدام سمت و در چه اشکالی از مبارزه می‌باید و میتوانیم بسوی سوسیالیسم راه بسپاریم. این کار ما، و فقط کار ما کمونیستهای ایران است. ما این آماجها را از درون زندگی واقعی استنتاج میکنیم.

www.iranarchive.com

این همان برنامه ماست که تازه برای تحقق آن باید نقشه تاکتیکی و خط مشی سیاسی روشنی داشته باشیم. یعنی با گامهائی که واقعیتهای جاری، ملموس و موجود تعیین میکنند بسوی زمینی کردن و متحقق کردن آن برویم.

ما با برنامه خودمان به مردم شناسانده میشویم. خط مشی سیاسی و تاکتیکها، زبان برنامه ماست. ما با این زبان با مردم حرف میزنیم. با نیازهای روزمره‌شان تماس برقرار میکنیم، بدرون زندگیشان راه می‌یابیم، برای حل مسائل و مشکلاتشان راه نشان میدهیم. برای آنها قابل لمس و قابل درک میشویم و به آنها نشان میدهیم که قادر به پاسخگوئی خواستها و نیازهایشان هستیم و سودائی جز سعادت و بهروزی و نیکبختی آنها و سربلندی میهنمان در سر نداریم.

اگر اینطور کنیم شایستگی آنرا کسب میکنیم که با مردم در آمیزیم و سازمان متعلق به مردم باشیم و به نیروی آنها در دگرگون کردن انقلابی جامعه توفیق یابیم.

از آنچه گفتیم دو نتیجه مهم بدست داده میشود، نتیجه اول اینست که سازمان سیاسی طبقه کارگر با هویت ایدئولوژیک معینی شناخته میشود و بر پایه آن نیز رهبری میگردد.

نتیجه دوم اینست که شناسایی چنین هویتی برای سازمان از سوی معتقدین به ایدئولوژیهای دیگر و مشخصا" در کشور ما، مومنین و معتقدین به اسلام و دیگر ادیان، مانع عضویتشان در سازمان ما نیست.

هر کس با هر جهانبینی و معتقدات مسلکی، وقتی سازمان را نماینده اهداف خواستها و منافع خود میشناسد و برای دستیابی به این اهداف خواستها و منافع، آمادگی نشان میدهد که تحت رهبری آن سازمان بیاید و مبارزه کند، چنین کسی میتواند عضو کاملحقوق سازمان ما بشود.

اینطور نیست همه آنهائیکه عضو سازمان ما میشوند، کمونیست باید باشند. اما هر کس عضو سازمان ما میشود باید بداند که ایدئولوژی راهنمای فعالیت سازمان چیست؟

واقعیت زندگی احزاب کمونیستی، موید درستی این استنتاج است.

گفتم که ما با برنامه خودمان به مردم شناسانده میشویم. حالا میخواهم بگویم با سازمان ـ تشکل حزبی ـ این برنامه را به نیروی مادی فرا می‌رویانیم. تشکل حزبی تجسم مادی، سازمان یافته، هدفمند و آگاه اندیشه‌های ماست بدون تشکل حزبی، آن اراده سیاسی توده‌ای قادر به دگرگون ساختن انقلابی جامعه درراستای نیل به سوسیالیسم شکل نخواهد گرفت و سازمان نمیتواند بیاید.

اما همانطور که فعالیتهای ما از خصلت هدفمند، آگاهانه و علمی برخوردارند تشکل حزبی و سازمانگری ما نیز دارای چنین خصایلی است.

مکانیسمی که خصوصیت هدفمند، آگاهانه و علمی تشکل در سازمان سیاسی طبقه کارگر را بازتاب می‌دهد، سانترالیسم دمکراتیک نام دارد.

اینرا مارکس و انگلس کشف کردند، لنین خلاقانه آنرا بسط و تکامل بخشید و زندگی احزاب کمونیست و سازمانهای مارکسیست ـ لنینیست جهان آنرا مداوما به طراز عالیتری ارتقا داده است.

تجربه ما هم نشان میدهد بهرمیزانی که سانترالیزم دمکراتیک در سازمان سیاسی طبقه کارگر تضعیف گردد، به همان میزان راه فروپاشی سازمان هموار میگردد.

با تضعیف سانترالیزم دمکراتیک، سازمان سیاسی طبقه کارگر رو به افول میگذارد و راه برای ظهور انواع انحراف و انحطاط ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی گشوده میشود

www.iran-archive.com

تا آنجا که میتواند به مسخ، فروپاشی و انحلال آن منجر گردد.

ناتوانی در درک مفهوم سانترالیزم دمکراتیک بعنابه یک روند دیالکتیکی، تفاسیر مکانیستی از سانترالیزم دمکراتیک و تقسیم‌وتفکیک تقابل آمیز و متعارض‌آن به ترتیبی که شاخص سانترالیزم را رهبری و شاخص دمکراتیسم را توده‌های سازمان میشناسد، تلقی دگماتیک و مجرد از سانترالیزم دمکراتیک به این معنی که آنرا مستقل از درجه‌تکاملحزبی و ترکیب طبقاتی حزب و شرایط اجتماعی و سیاسی که حزب تحت‌آن شرایط مبارزه میکند، درک و تحلیل مینماید و به ویژه تنزل مفهوم سانترالیزم دمکراتیک به اکثریت‌عددی ساده رهبران از یکسو و توده‌های حزبی از دیگر سو بزرگترین موانع در راه استقرارسانترالیزم دمکراتیک در سازمان ماست.

همه شما از اصول سانترالیزم دمکراتیک اطلاع دارید و میدانید که این اصول، پس از فقدان لنین طی دهها سال در حزب‌کمونیست‌شوروی بی‌اعتبار شد و جای آن سانترالیزم بوروکراتیک و کیش شخصیت استالین نشسته من فکر میکنم اپورتونیسم تشکیلاتی و از میان برداشتن آن مستلزم مطالعات‌جدیتر و عمیق‌تری است‌و به ویژه اعتقاد دارم انفرادمنشی که در صفوف‌ما طی سالهای بحران سلطه پیدا کرده است‌یک روی دیگر همان سکه سانترالیزم بوروکراتیک است.

خیلی صریح میخواهم بگویم که سلطه دهها سال تلقی غیر مارکسیستی از سانترالیزم دمکراتیک، سلطه دهها سال سانترالیزم بوروکراتیک در بسیاری از احزاب‌کارگری وکمونیستی کمونیستهای سراسر جهان را محتاج بازبینی و تجدید تربیت‌عمیق و همه جانبه در اینباره نموده است.

ما حق داریم ومیتوانیم به پشتوانه میراث‌علمی و تجربی که در اینباره در نهضت‌ما انباشته شده است‌در راه بسط و تکامل ساختار حزبی کوشش‌بعمل آوریم.

تغییرات ژرفی که در جهان معاصر صورت‌وقوع یافته است‌نیز ضرورت‌چنین بسط وتکاملی را پیش میکشند. بغرنجی و پیچیدگی روندها و پدیده‌های اجتماعی در زمان ما و همچنین تغییر ساختار طبقاتی در جوامع سرمایه داری بسود گسترش‌دمکراسی درون حزبی تاثیر میکنند.

تغییرات فاحشی که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری در قشربندی طبقه کارگر بسود کارگران ماهر و کارکنان فکری بوجود آمده و از پامدهای گذر از تولید ماشینی به‌تولید مبتنی بر کامپیوتر و رابوتهاسته و پیدائی قشر بزرگی از روشنفکران خلقی که دارای‌وزن و تاثیر جدی‌در حیات‌سیاسی و اجتماعی کشورهای رو به رشد هستند و در عین حال از پایگاههای اجتماعی نهضت‌کمونیستی در این کشورها نیز محسوب میگردند، بویژه برساختار حزبه بسود گسترش‌دمکراسی درون حزبی وبدست‌دادن برداشت‌نوینی از آن، تاثیر میکنند.

روندی که در زمینه زندگی درون حزبی، بیش‌از پیش‌جا باز میکند پذیرش‌اصل تنوع عقاید در صفوف‌حزب‌است.

تنوع عقاید در حزبه هم با پلورالیسم ایدئولوژیک و هم با فراکسیونیسم بیگانه است تنوع عقاید درحزب‌بر پایه مونیسم ایدئولوژیک و وحدت‌در سمتگیری برنامه‌ای، به رشد و تکامل وشکوفائی حزب مساعدت میرساند.

در مقیاس‌بین المللی نیز، مناسبات‌میان احزابه بیش‌از پیش‌بر پایه "وحدت‌در تنوع" انکشاف‌مییابد.

نکته مهم دیگراینست‌که تیپ‌هر حزب‌با تیپ‌جامعه و انقلاب میبایست‌تطابقت‌داشته باشد. این اصل متدیک‌بر اهمیتی است‌که ما را به جستجوی خلاقانه ساختار متناسب‌حزبی

راهنمون میشود.

هر آینه از روی پرنسیب و اخلاق با ضرورت گسترش دمکراسی در حیات حزبی تماس حاصل کنیم، بیش از پیش در می یابیم که بالا بردن اعتبار و وزن سازمانهای اولیه حزبی (حوزه پایه) در حیات حزب حلقه مرکزی دردمکراتیزه ساختن زندگی درون حزبی است.

حزب در حلقه‌های پیوند و درآمیختگی‌اش با توده‌های مردم است که نشاط، سلامت وسرزندگی می‌یابد. هر اندازه این حلقه‌ها از استحکام فزونتری برخوردار باشند، هر اندازه نقش و سهم آنها در تعیین حیات حزب قاطع تر باشد، به همان اندازه دمکراسی درحزب خصلت متعالی و هدفمندتری پیدا میکند.

همچنین درحزب می‌بایست تبادل زنده، نقاد و شکوفان اندیشه و نظر بطور وقفه ناپذیری جریان داشته باشد. تجربه می‌آموزد که سیلان اندیشه در حزب موقعی میتواند تعالی بخش از کار درآید که بر شالوده اصل رفاقت کار جمعی، سازمان یافتگی و هدفمندی متکی باشد.

در صفوف حزب مباحثه ایدئولوژیک میکنند. مبارزه ایدئولوژیک را حزب با جریانهای بیرون از خود، با عواملی میکند که در تعارض و ستیز منافع با سازمان سیاسی طبقه کارگر قرار دارند.

در صفوف حزب مباحثه رفیقانه میکنند. در صفوف حزب انتقاد و انتقاد از خود میکنند، نه افشاء و طرد.

مباحثه رفیقانه و انتقاد و انتقاد از خود، سلاحهای زنگار ناپذیر حزب در غلبه بر انحرافه رکود و انحطاط است.

بهرحال آنچه که می‌بایست مورد تاکید قرار گیرد ایجاد مکانیزمهای مطمئن در حزب برای تامین اصل انتخابی بودن رهبران ومسئولین حزب، بالا بردن نقش و اعتبار کلکتیوهای رهبری، (کنگره‌ها، کنفرانسها، پلنوم‌ها)، رعایت قانونیت در صفوف حزب و تامین مشارکت هرچه موثرتر و فعالتر اعضاء و کادرها در حیات حزب است.

در سازمان ما می‌باید رهبری جمعی و مسئولیت فردی احیا شود و استحکام پیدا کند.

ـ لطفا" بگوئید چه دگرگونی در دیدگاههای ما متصور است؟

جهان چنان تغییرات کمی انبوهی را پشت سر گذارده است که بر پایه تراکم تغییرات کمی، کیفیتهای نوینی بظهور رسیده‌اند که می‌باید در معرفت ما انعکاس بیابند.

انعکاس این جهان دگرگون یافته در ذهن ما، آغاز روند تحولی است در معرفت ما، که بسط و تکامل تاریخی تازه‌ای در جهانبینی ما، ایدئولوژی ما و اسالیب و متدولوژی ما را طلب کرده وبه پیش میبرد.

قبلا توضیح دادم که تمدن بشری با چرخش تاریخی نوینی روبرو شده است که محصول تحول انقلابی در نیروهای مولده جهان معاصر است. بازتاب این واقعیت در معرفت ما ظهور چرخش و تحول در دیدگاههای ماست. بنظر میرسد این چرخش وتحول، عمیقتر از آن چیزیست که مارکسیسم در سالهای آغازین قرن بیستم با نام لنین پشت سر گذاشت.

اکنون باید مفهوم نوینی از سوسیالیسم که با واقعیتهای عصر چرخشی نوین انطباق داشته باشد بدست داد و درک کرد که ایدئولوژی ما عمیقا باید نوسازی شود و سیمای این عصر را بخود بگیرد.

بنظر من درک این مسئله بمثابه یک مسئله مشخص برای هر مارکسیستی نخستین نقطه اتکای تجهیز به اندیشه‌های نو است. کسی که این مسئله را عمیقا درک نکند در مرداب کهنگی و دگماتیسم می‌پوسد.

www.iran-archive.com

همانگونه که در مقاله تحلیل بحران آورده بودم، در چنین مختصاتی طبیعی است که هم بحث کهنه و نو و هم جدال میان کهنه و نو پیش بیاید و این هم کاملا" قانونمند است. در سازمان ما هم این بحث و جدال شکل گرفت.

اما هر اندیشه نوظهوری "نو" نیست. "نو" باید اصالت داشته باشد. یعنی بمثابه یک پروسه، گذشته، حال و آینده‌ای داشته باشد، مثل شکوفه بر شاخه درختی شکفته باشد، مثل کودک از مادری زاده شده باشد، مثل خود مارکسیسم از درون پیشرفته ترین دستاوردهای علمی زمان وتجربه مبارزات طبقات و خلق ها، بر کوهی از فاکتها و واقعیتهای طبیعت و تاریخ نتیجه گیری شده باشد، و مهمتر اینکه چشم به آینده داشته باشد، از آن آینده و برای تسخیر آینده باشد. اینگونه اندیشه‌های نو البته در آگاهی نهضت ما بظهوررسیده است و نمیتوانست هم بظهور نرسد.

جهانبینی و ایدئولوژی ما یک معرفت علمی ازپویه طبیعت و تاریخ است. هستی وجهان انکشاف می‌یابد، گسترده‌تر میشود، زرفتر میشود، متنوعتر میشود، بغرنجتر میشود وجلوه‌های نوظهور و نوظهورتری می‌یابد. پایه بنیادین متدیک شناخت ما دیالکتیک مارکسیستی است. دیالکتیک یعنی دیدن کلیه پدیده‌های هستی و جهان در تغییر، تحول و دگرگونی. یعنی باور به این امر که هستی یک پویه وقفه ناپذیر و مداوم دگرگونی را طی میکند. از آنجا که هستی سر منشاء تفکر است و خود یک پویه مدام درحال دگرگونی است تفکر و اندیشه ما نیز چون تابعی در پی متغیر مادی، دستخوش تغییر و تحول میشود. نتیجه چیست؟ نتیجه غنای جهانبینی وایدئولوژی ماست. به این معنی که شمولیت عامتری پیدا میکنند، حقایق ژرفتری را بازتاب میدهند، شناخت عمیقتری را از واقعیتها عرضه میدارند.

معرفت علمی وپرنسیبال در چنین مسیری است که شناختهای دیروزین را نقد میکند، به ناشناخته‌ها دست می یابد و معرفت امروزین کسب میکند. طی این روند چه بسیار تئوریها که کهنه شده‌اند دور انداخته میشوند، چه بسیار اسالیب و روشها که دیگر بکار نمی‌آیند کنار گذاشته میشوند، چه بسیار مشی‌ها و سیاستها که رهنمون ما به‌کوره راهها بوده‌اند ترک میشوند. و از آنجا که اصول راهنمای شناخت و عمل اند، مآلا در پویه شناخت و عمل خود نیز بسط و تکامل می یابند و دستخوش نفی یا ایجاب میشوند. این امر درباره بنیادهای فلسفی و متدولوژیک ما نیز صدق میکند.

این دگماتیسم را که اصول قالبهای از پیش تعیین شده شناخت و عملند، بایدقاطعانه بدور انداخت.

اصول را نباید بجای شناخت پدیده‌ها نشاند، اصول راهنمای شناخت پدیده‌ها هستند. اصول برنامه عمل نیستند. اصول راهنمای عملند.

نکته اینست درک این امر که شناخت و عمل ما اصولی است یا نه، در خود اصول نباید جستجو بشوند، با مطالعه نقادانه موضوع شناخت و عمل ما باید تشخیص داده‌شوند بعبارت دیگر میخواهم بگویم ما با اتکا به اصول متدیک و تئوریک مارکسیستی رو به درک و تغییر زندگی میگذاریم اما با مطالعه خود زندگی که سرشار از تنوع وتازگیهاست به نقد تئوری میرسیم، تطابق آنرا با تاریخ و طبیعت تایید یا تکذیب میکنیم، آنرا به طرازی عالیتر میرانیم و بالاخره به اصول تازه‌ای مجهز میشویم.

با مراجعه به پراتیک با نقد و بررسی پراتیک است که درستی یا نادرستی تئوریها تمیز داده میشوند. به بیان فرموله تر پراتیک تنها ملاک تشخیص حقیقت است.

پراگماتیسم با تذبذب و بلهوسی چنین میگوید که اصالت با پراتیک است نه با

www.iran-archive.com

اصول . عامی گری مارکسیستی که محمل دگماتیسم است با تبختر علامگی ادعا میکند اصالت با اصول است نه با پراتیک . هر دو این طرز تلقی از رابطه میان تئوری و پراتیک متافیزیک محض است .

من به دیالکتیک تئوری ـ پراتیک اعتقاد دارم . این دیالکتیک را باید آموخت . از اینجا من یک نتیجه مهم میگیرم و آن اینست که نو اندیشی بمعنی گسستن از میراث اندیشگی مارکسیستی نیست . بلکه بمعنی آنست که با اتکاء به این میراثه بابرخورداری از همه عناصر حیاتمند، زنده و هنوز نرو تازه‌ی این میراث باید به پدیده‌های نوظهور اندیشید و کوشید شناخت نوینی از جهان بدست آورد و طرحی نو برای دگرگون ساختن آن " بنام انسان و برای انسان" در انداخت .

نواندیشی نه یک برخورد نیهیلیستی، بلکه یک برخورد دیالکتیکی با میراث تئوریک و پراتیک نهضت کارگری و کمونیستی را طلب میکند .

در طول این پرسش و پاسخ از باورهائی که باید دور انداخت و باورهائی که باید آنرا امروزین شناخت مواردی آوردم . در اینجا میخواهم، بر حسب موضوع بحثه باور عامتری را مثال بیاورم .

شما در هیچیک از آثار بنیانگذاران مارکسیسم با چنین اندیشه‌ای روبرو نیستید که ـ روزی جهان و همه دستاوردهای آن که تمدن بشری نام دارد در مخاطره نابودی کامل قرار گیرد و سیاست طبقه کارگر در درجه اول با ملاحظه این وضعیت تنظیم گردد . کلاسیکهای مارکسیست متفق القولند که موتور تحول و تکامل تاریخ تمدن بشر مبارزه طبقاتی است . چنین مسئله‌ای بفکر هیچیک از کلاسیکهای ما نیامد که مسئله بود و نبود بشریته ارتباط پیدا بکند با مسئله جنگ و صلح . اینکه مقدم ترین شرط تکامل تمدن بشری مشروط بشود به اینکه آیا بشر قادر است صلح را تامین بکند یا نه . و موتور تداوم، تحول و تکامل تمدن بشری تبدیل بشود به عام ترین جنبش دمکراتیک که عبارت است از جنبش صلح . یک جنبش عموم بشری و اینقدر عام و دمکراتیک که هم طبقه کارگر وهم طبقه سرمایه‌دار، هم سوسیالیسم و هم امپریالیسم را در بر میگیرد . این ایده مرکزی "تفکر نوین سیاسی" است .

اگر خواسته باشیم از نظر گاه استالین به این ایده نزدیک شویم، این یک ویرانگری است که همه "ماتریالیسم تاریخی" استالین را ـ آری استالین را و نه مارکس و لنین را ـ دود میکند .

رفقائی که در سن و سال من هستند میدانند که کتابچه ماتریالیسم دیالکتیک و ما ـ تریالیسم تاریخی استالین از کتابهای پایه در خانه‌های تیمی ما بود . استالین با منجمد کردن اصول ماتریالیسم دیالکتیک و حذف خودسرانه "نفی در نفی دیالکتیکی" ، تئوری تکامل تاریخی جوامع بشری را از روح دیالکتیک مارکسیستی خالی کرد و از آن آئینهائی دگماتیکه بیگانه با آموزشهای مارکس، انگلس و لنین ساخت و راهنمای نهضت ما قلمداد نمود . این خلع جنایتکارانه نهضت ما از سلاح تئوریک بود .

پیداست اگر از نظر گاه استالین به جهان امروز نگاه کنیم واقعیتهای جهان معاصر بر ابطال بنیانهای ایدئولوژیک ما دلالت میکنند . اما از نظرگاه متدیک مارکس و لنین و از موضع آموزشهای آنها در باره رسالت تاریخی مبارزه رهائی بخش طبقه کارگر چطور؟ از چنین نظرگاه و موضعی "تفکر نوین سیاسی " نه تنها هیچگونه مباینتی با اصول جهانبینی و ایدئولوژیک ما ندارد، بلکه جلوه‌ای از کاربست خلاقانه آموزشهای کلاسیکهای ما ونمونه‌ای از بسط وتکامل مارکسیسم بحساب میآید .

www.iran-archive.com

بی‌دلیل نیست که هم دو آتشه‌ترین استالینیست‌ها و هم "نواندیشان" سینه چاک، هر آنچه راکه در شوروی امروز میگذرد تزریق ارزشهای سرمایه‌داری توصیف میکنند.

هر آینه اگر بر پایه دیالکتیک مارکسیستی انکشاف جهان امروز مورد مطالعه قرار گیرد، این واقعیت که پرچم نجات بشریت از کابوس مرگ گرما ـ هسته‌ای و پاسداری از تمدن بشری توسط سوسیالیسم در جهان به اهتزاز در آمده است کاملا قانونمند و انعکاس انکشاف سیر تاریخ در راستای اهداف رهائی بخش طبقه کارگر است.

جهان همانگونه که پیشتر هم گفتم در مدار بی‌اعتباری جامعه استثماری و حقانیت آرمان ما، سوسیالیسم در حرکت است.

ما باید سرمان را بالا بگیریم، زیرا آن گشادگی نظر و فراخناکی اندیشه که کلاسیک ـ های ما از آن برخوردار بوده‌اند، به شعور و وجدان نهضت ما بازگشته است.

فضیلت اعتقاد به دگرگون شدن جهان و دگرگونی پذیرفتن اندیشه و افکارمان، یک فضیلت کمونیستی است که اصل آزاد اندیشی، شجاع اندیشی، نقد ورزی و مستقل اندیشیدن بمثابه مشخصه بنیادین تفکر دیالکتیکی تبارز می‌یابد.

ـ رحیم ـ

تاریخ باز تنظیم : اردیبهشت ـ خردادماه ۱۳۶۸

www.iran-archive.com

اصول نوسازی و نوسازی اصول

جهان‌سال به سال کهن‌تر و به یکسان جوان‌تر می‌شود. اندیشه علمی نیز که رسالت خود را شناخت و تغییر جهان می‌داند، ناگزیر از کهن تر شدن و به یکسان جوان‌تر شدن است. همین دیالکتیک است که روند پیدایی و گسترش و تکامل ایده‌های نوین را توضیح می‌دهد و درک این این دیالکتیک راهگشا و راهنمای برخورد صحیح نسبت به نوسازی و نواندیشی است.

* * *

جهان ما در مسیر تکامل تاریخی به پیش می‌رود. اوج می‌گیرد و گسترش و غنا می‌یابد. جهان امروز را نسبت به جهان اوایل سده بیستم نمی‌توان با شاخص‌های مشترک این دو جهان سنجید. زندگی جلوه‌هایی هرچه تازه و تازه‌تر از بطن خود بیرون داده است که نه تنها در اوایل قرن، بلکه در سراسر تاریخ بشری نیز نظیر و بدیلی نداشته است.

حیات بشری از بدو شکل گیری ،هرگز روندی یک‌سویه و مستقیم‌الخط نبوده است. وجه مشخصه و برجسته جامعه انسانی، که عالی‌ترین و تکامل‌یافته‌ترین ارگانیسم به‌شمار می‌رود، همانا زایندگی و پویندگی آنست و از اینجاست که صفت ممیزه‌علوم اجتماعی نسبت به سایر علوم شکل می‌گیرد. وظیفه علوم بطور کلی عبارت است از شناخت بیشتر و ژرفتر از قانونمندیهای حرکت ماده و رسوخ هرچه نافذتر در تاریکی‌ها و ظرافت های فعل و انفعالات و کنش و واکنش میان اجزاء و عناصر آن. نمودار رشد و تکامل علوم نیز ازیکسو با توفیق در کشف رازهای نهفته‌تر و قانونمندیهای عمقی‌تر و از سوی‌دیگر با شناخت پدیده‌ها و روندهای نوظهور مشخص می‌شود. اماتناسب این دو مولفه از رشد و تکامل در تمامی علوم یکسان‌نیست و هرچه از اشکال پست‌تر حرکت ماده به اشکال عالی‌تر بیائیم ، مولفه‌دوم وزین‌تر خواهد شد. و زمانی هم که صحبت برسر حرکت جامعه و تفکر انسانی یا به بیان دیگر صحبت علوم اجتماعی باشد، کیفیت جدیدی مطرح خواهد بود.

جامعه بشری که موضوع مطالعه علوم اجتماعی است،نه پدیده‌ای ساکن و پایدار و یا عمدتا ساکن و پایدار، که پیوسته در تحول و تطور است. عناصر،پدیده‌ها و روندهایی فرتوت می‌شوند و رو به پایان می‌گذارند و عناصر و روندهایی نضج می‌گیرند و بسط و تکامل می‌یابند. و خود این فرآیند نیز در مسیر رشد و تکامل جامعه بشری شتاب می‌گیرد و متراکم می‌شود.رویدادهای قرن بیستم و دستاوردهای بشر بویژه در دهه‌های اخیر

www.iran-archive.com

گواه آنست که سرعت، دامنه، و عمق تحول و تطور جامعه بشری بطور تصاعدی افزایش می‌یابد. درست از همین‌رو است که علیرغم آنکه در سالهای پایانی قرن بیستم بسر می‌بریم، چشم‌انداز روشن و دقیقی از حیات بشر در قرن بیست و یک نداریم و نمی‌توانیم هم داشته باشیم. اعتراف به این امر نه نشانه " جهل " که فضیلت است.

زمانی " فضیلت" آن شمرده می‌شد که مدعی شویم همه پرده‌ها از برابر دیدگانمان کنار رفته و چون "اصول" را فراگرفته‌ایم و از آن خود کرده‌ایم، اسرار جهان را دریافته و حال و آینده را در مشت داریم. برآن بودیم که هیچ صندوقچه اسراری نیست که قفل آن با شاه‌کلیدی " که در دست داریم گشوده نشود. و به سخره می‌گرفتیم کسانی را که روی چند و چون این یا آن پدیده نوظهور بحث می‌کنند و کشف ویژگی‌ها و تاثیرات نوین آنرا به تفحص می‌نشینند. آخر تکلیف خیلی چیزها در تحلیل نهائی بدین صورت روشن می‌شد که اگر متعلق و یا وابسته مستقیم و غیر مستقیم به سوسیالیسم و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و ضدامپریالیستی است مثبت و پیشرو و بالنده است و اگر مستقیم و یا غیر مستقیم به سرمایه‌داری و یا به صورتی کلی‌تر به غرب وابسته است ، منفی و ارتجاعی است. مرز و محدوده‌ای هم در کار نبود . از نظریات اقتصادی گرفته تا آثار ادبی و هنری چنانچه غربی بود، عمدتا با یک چوب رانده می‌شد و اشاره به تازگی‌ها و نقاط قوت این همه نیز(که گاهی آنقدر برجسته بود که جای انکار نداشت) خیلی وقتها با این ترجیع بند گدایی همراه بود که: با این همه،این نظریه (یا این اثر) " در تحلیل نهایی توجیه کننده نظام استثماری سرمایه‌داری و تلاشی است مذبوحانه برای دوام بخشیدن به عمر این نظام فرتوت و تنها در شکل است که با نظرات قبلی متفاوت است".

و درد اصلی اینجاست که این نفی یکسویه و متکبرانه دستاوردهای" بیگانه" نه با آفرینش و خلاقیت" خودی"،بلکه عمدتا با سکون و رکود و تکرار با صدای بلند مکررات همراه بود.

امروز جهل مستتر در " فضیلت " گذشته هرچه نمایان‌تر می‌شود. عقب ماندگی تحلیل‌های ما از مسیر تحول و تطور جهان دیگر بیش از آن است که پوشیده بماند. و معضلات و دشواری‌های ناشی از این عقب ماندگی بسیار سنگینتر ازآنند که با "روحیه" و "اعتماد به نفس" و به زبان آشنای خودمان" با ایمان به پیروزی راهمان " درمان پذیر باشند

www.iranarchive.com

فضیلت امروز تلاش برای جبران این عقب ماندگی و همگام شدن و در ادامه، پیشی گرفتن از سیر تحول در جهان پیرامون است. فضیلت امروز رسوخ در تازگی‌های جهان معاصر و کشف قانونمندی‌های نوین حرکت آن است. فضیلت امروز نوسازی و نواندیشی است.

نوسازی و مساله "اصول"

رایج‌ترین و شایع‌ترین بحث پیرامون نوسازی و نواندیشی در جنبش ما، بحث دامنه و حدود تغور نوسازی و به بیانی دقیق‌تر، بحث بر سر "اصول" است: - این حکم و آن حکم واین فرمول و آن فرمول را می‌توان بازنگری کرد و در انطباق با شرایط معاصر، با احکام و فرمولهایی دیگر جایگزین کرد، اما اصول را چطور؟- اگر احکام و فرمولهای جدید با "اصول" از در تعارض در آمدند تکلیف چیست؟- آیا نباید بر اساس دامنه فراگیری "اصول"، حدود و ثغوری برای اندیشه‌های نوین احتمالی تعیین کرد؟- یا شاید اساسا خود این "اصول" هستند که کار را به اینجا کشانده‌اند؟- شاید اصلا باطل اعلام کردن "اصول" کلید پیشروی در نوسازی و نواندیشی است؟ - آیا مگر بدون پاک‌کردن ذهن از "اصول" و "اعتقادات" پیشین می‌توان به آفرینش و ابداع فرمول‌ها و احکام جدید امید بست؟

قبل از هر چیز ببینیم که خود واژه "اصل" و "اصول" را چگونه باید فهمید و چه جا و مقامی برای آن قائل شد. انگلس در کتاب آنتی دورینگ (ترجمه فارسی - صفحه ۳۱) چنین می‌نویسد: "اصول نقطه شروع مطالعه و تحقیق نبوده، بلکه نتیجه آن می‌باشند. اصول، بر طبیعت و تاریخ انسانی اعمال نگشته، بلکه از طبیعت و تاریخ انسانی تشریح می‌گردند. طبیعت و جهان انسانی از اصول متابعت نکرده، بلکه اصول تا آنجا صحیح و معتبرند که با طبیعت و تاریخ در تطابق باشند. چنین است یگانه درک ماتریالیستی مساله".

حال از موضع درک ماتریالیستی مساله، با تاکید می‌توان گفت که بحث پیرامون پابرجایی و قدرت حیات و یا کهنگی و از دور خارج شدن هریک از اصول نمی‌تواند مستقل از حد پیشروی در تحلیل واقعیتهای پیرامون ثمربخش باشد و بخصوص نمی‌توان و نباید که این بحث را (چه در جهت تکیه و تاکید بر اصول موجود و چه در جهت باطل اعلام کردن آنان) مقدمتا به فرجام رساند و سپس به "معرکه" شناخت و تحلیل واقعیت‌ها وارد شد.

پیشاپیش نمی‌توان و نباید حکم کرد که ایده‌های نوینی که زاده خواهند شد، موید

www.iran-archive.com

فلان اصل موجود خواهند بود. همین‌گونه نیز بهیچ‌وجه نمی‌توان ونباید حکم داد که ایده‌های جدید حتما اصول پیشین را نقض کرده و درهم خواهند شکست. پیشبرد این بحث در غیاب کار تئوریک مشخص در راستای شناخت و تحلیل واقعیت‌های جدید و یا مقدم برآن،تنها راه اسکولاستی‌سیسم را هموار می‌کند.

البته روشن است که ذهن هر اندیشمند قبل از آن هم که به میدان پژوهش و تحقیق مشخص وارد شود ،گرایشات، برداشت‌ها و پیش‌بینی‌هایی را در خود می‌پروراند و می‌تواند شمایی کلی و عمومی از آنچه که در این پژوهش بدست خواهد آورد، داشته باشد.بحث ما بر سر این نیست. بایدذهن خود و دیگران را در پرورش چنین برداشتها و شماهایی محق بشناسیم. آخر همانا این برداشتها هستند که کار جدی پژوهشی و تجرید و تحلیل علمی را برمی‌انگیزانند. بحث ما بر سر آنستکه این برداشتها و تصورات را تا زمانی که در روند کار جدی تحقیقاتی و پژوهشی قوام پیدا نکرده‌اند و ادله لازمه خود را فراهم نیاورده‌اند ، نباید به مصاف برداشتها و تصورات دیگر فرستاد. در غیاب فاکتها و شواهد کافی و نیز در غیاب استدلالات علمی و تئوریک ، سلاح این مبارزه ــ همان‌گونه که به تلخی شاهد آن بوده‌ایم ــ دشنام و برچسب‌های رنگارنگ و دستاورد عمده آن هم‌خصومت میان طرفین بحث و لجاجت در موضع خواهد بود.

باری اگر می‌پذیریم که اصول نه" نقطه شروع " بلکه"نتیجه" مطالعه و تحقیق است، پس باید با کار جدی پژوهشی در جهت کشف قانونمندیهای نوین حرکت کنیم و با وقوف به عمده‌ترین راستاهای این قانونمندیها، به اصول ناظر بر حرکت جامعه انسانی در مرحله کنونی رشد و تکامل دست یابیم. اگر می‌پذیریم که " اصول بر طبیعت و تاریخ انسانی اعمال نگشته، بلکه از طبیعت و تاریخ انسانی تشریح می‌گردند "،پس نباید در پی آن باشیم که پیشاپیش محدوده‌ای برای اصول دست و پا کنیم و آنها را یا الزاما در چارچوب و یا الزاما در بیرون از چارچوب اصول موجود قرار دهیم و هنگام مطالعه و تحقیق،روی هر نتیجه‌ای که مرزهای از پیش تعیین شده ما را نقض کند، خط بطلان بکشیم.

اصرار پیشاپیش در دفاع از اصول موجود و پافشاری پیشاپیش در رد آنها دو روی سکه دگماتیسم هستند .ناقض اصل واقع‌گرایی‌اند. باید" نه از اصول پیش‌ساخته دلخواه و تسلی‌بخش بسوی حقایق زندگی ، بلکه از واقعیت‌های هستی و از روندهای واقعی زندگی بسوی استنتاج و فرمولبندی اصول واهداف" حرکت کرد.

واقع گرایی مارکسیستی حکم می‌کند که هرگونه پیشداوری و پنداری که با نتایج تحلیل عینی و علمی واقعیت متحول انطباق نداشته‌باشد، مردود اعلام شود .طلب می‌کند که نه ذهن ، که واقعیت ملاک قرار گیرد. و بلاخره، با هرگونه سطحی‌نگری و ساده‌انگاری در برخورد با جهان پیرامون

www.iran-archive.com

ناسازگار است.

تکامل بیشتر - پیچیدگی بیشتر

زندگی میآموزد که تکامل جامعه بشری با همه تغییرات تدریجی و کمی و با همه گسست ها و جهش‌های کیفی آن، رو به پیچیدگی بیشتر میرود.

شاید در نظر اول این حکم، تنها تکرار بدیهیات جلوه کند.

اما اگر باورهای گذشته خویش رامثلا در مورد سرمایه‌داری و سوسیالیسم و کمونیسم در نظر آوریم،خواهیم دید که تاکید بر این حکم چندان هم بی‌جا نیست. (تازه چرا راه دور برویم و به گذشته نامعین رجوع کنیم. هم امروز نیز اگر به بحث و گفتگوی دو رفیق با هر نظری که داشته باشند گوش فرادهیم ،خواهیم دید که گاهی چنان از سرمایه‌داری و سوسیالیسم‌صحبت می‌کنند که گویا ویژگی‌ها،مختصات و قانونمندیهای این دو نظام در هر یک از اجزای آن یکبار برای همیشه رقم خورده است و بحث امروز هم تنها بر سر حد پیشرفت هریک از آنها در رقابت با دیگری و سرنوشت این رقابت است. در ظاهر بحث هم بارها از انقلاب علمی و فنی و غیره صحبت می‌شود،اما به هر حال چیزی که مورد توجه نیست چگونگی تکامل و تطور درونی این دو نظام و الزامات ناظر بر حرکت امروز و فردای آنهاست).جهان هرچه بیشتر تکامل می‌یابد و بغرنج‌تر، درهم تنیده‌تر، مرکب‌تر، پیچیده‌تر، و متنوع‌تر و بالاخره غنی‌تر و پرمضمون‌تر می‌شود. و این هم چه در رابطه با مراحل رشد و تکامل هر نظام و چه در رابطه با نظام‌های مختلف پست‌تر و عالی‌تر مصداق دارد. تمام تجربه موجود بشری گواه آنست که تاریخ هرگز و در هیچ راستایی از طریق ساده تر شدن پیش نرفته است. زندگی نشان داده است که هم این تصور از سوسیالیسم که گویا با روی‌کار آمدن پرولتاریا و اکثریت زحمتکشان و اجتماعی شدن مالکیت، دیگر جامعه به سادگی پا به" شاهراه"رشد و تکامل می‌گذارد و بطور خودکار موانع و مشکلات هم چاره‌جویی می‌شوند، و هم تصوری از امپریالیسم به مثابه مرحله‌ای از رشد و تکامل سرمایه‌داری که در آن همه چیز با انحصارات ساده و سرراست می‌شود و از اینرو زمینه برای سوسیالیسم که همین" سادگی و سرراستی" خصیصه‌اش هست، هموار می‌شود، صحیح وواقعی نبوده‌اند.

در فصل اول مانیفست کمونیست(بورژواها و پرولترها)، ضمن تاکید بر آنکه جامعه بورژوایی تضادهای طبقاتی را برنیانداخته، بلکه تنها طبقات تازه و اشکال تازه مبارزه را جایگزین کهنه ها ساخته است،این ارزیابی ارائه می‌شود که : " ولی دوران ما یعنی

www.iran-archive.com

دوران بورژوایی،وجه تمایزش آن است که تضادهای طبقاتی را ساده کرده است : جامعه بیش از بیش به دو اردوگاه بزرگ خصم یکدیگر،به دو طبقه بزرگ رویاروی یکدیگر ، یعنی به بورژوازی و پرولتاریا تقسیم می‌شود." (تاکید از ماست) (مانیفست فصل ۱ بورژواها و پرولترها)

اما تجربه یک قرن گذشته بوضوح نشان می‌دهد که تضادهای طبقاتی در سرمایه‌داری بسیار بغرنج‌تر از آنچه تصور می‌شده‌است،از کار درآمده و در سیر تطور و تکامل این نظام و گذار از مراحل مختلف رشد نیز ،به اشکال بغرنج‌تر و تازه‌تری باز تولید شده و غنا یافته‌اند. در مورد سوسیالیسم نیز دیگر هرچه آشکارتر می‌شود که این نظام نمی‌تواند با اتکا به اصول و مکانیسم‌هایی صرفا متفاوت و متضاد با آنچه که در سرمایه‌داری وجود داشته و یا بوجود می‌آید با آن به رقابت برخیزد، بلکه تعیین کننده آنستکه مولفه‌های راهنمای سوسیالیسم، تکامل یافته‌تر ، فراگیرتر و لذا در عمل، متعالی‌تر از آن‌چیزی باشند که در سرمایه‌داری بکار گرفته می‌شود. و این هم به معنای آنست که این نظام برای چیره شدن بر سلف خود باید تمامی مکانیسم‌های کارا و ثمربخش‌در سرمایه‌داری ــ و دقیق‌تر، در تولید اجتماعی معاصر ــ را فرا گیرد و بمدد خصایل سرشتی خود به آنها غنای بیشتر بخشیده و بطور ثمربخش‌تر از سرمایه‌داری بکار بندد.

جهان در کلیت خود نیز دستخوش تحول و تطور است.تکامل روابط، مناسبات، و تاثیر متقابل عناصر متشکله جهان در هر مرحله، پدیدآورنده الزامات تازه و در عین‌حال بغرنجتری است،که متقابلا بر چگونگی تکامل هر یک از عناصر تشکیل دهنده آن اثر می‌گذارد. کوتاه سخن آن که تکامل جهان چه در کلیت و چه در اجزاء اصلی خود نه‌رو به سادگی که رو به پیچیدگی می‌رود. حقیقت دارد که تضادهایی تضعیف می‌شوند و یا از میان می‌روند اما تضادهای دیگری-و البته گاهی با خصلت‌کاملا متفاوت - جان می‌گیرند و زاده‌می‌شوند که بمراتب بغرنجتر و غنی‌تر و مرکب‌تر هستند. حقیقت دارد که روندهایی رو به افول می‌گذارند ویاپایان می‌گیرند، اما روندهایی بمراتب متنوع‌تر جای آنها را می‌گیرند که در عین‌حال بسیار ژرفتر و پر محتواترند.

نوسازی و نواندیشی نیز در ماهیت امر بر تکامل و غنای ذهن و اندیشه‌مان، متناسب با بغرنجی و غنای جهان معاصر استوار است.بجاست اشاره کنیم که نوسازی و نواندیشی در این مفهوم به سختی و به کندی راه خود را باز می‌کند و نیرو می‌گیرد. آخر ذهنهایی که سالهای سال با شماها و تصوراتی زندگی کرده‌اند که یا به اوایل قرن برمی‌گشته و یا واقعیت‌های پیچیده و بغرنج اواسط و اواخر قرن را بطور سطحی و ساده در خود بازتاب می‌داده است، چگونه می‌توانند براحتی در جهت درک

www.iran-archive.com

بغرنجی‌های جهان امروزسمتگیری کنند. آخر چشم‌هایی که خو کرده‌اند همه چیز را یا سیاه و یا سفید ببینند چگونه براحتی می‌توانند دنیای بغایت رنگارنگ امروز را که رنگهای معروف"رامبراند"هم برای رنگ‌آمیزی آن حقیر می‌نماید،در نظر مجسم کنند. آری، دگماتیسم و لخت اندیشی براحتی میدان را به نوسازی و نواندیشی نمی‌سپارند.

تحلیل نوین از جهان بمثابه جهانی متضاد و در عین حال متقابلا به‌هم‌وابسته و از بسیاری لحاظ یکپارچه ، که رکن و اساس نواندیشی است‌را،در نظر بگیریم . گذشته از بحثها و نظراتی که در جهت دقت بخشیدن و ثمربخش‌تر ساختن این فرمول مطرح است، دو گرایش متضاد اما به لحاظ بحث ما هم سنخ در رابطه با این فرمول بچشم می‌خورد. این دو گرایش متضادند،چرا که یکی وجه تضاد را آنچنان برجسته می‌کند که به‌یکپارچگی ووابستگی متقابل راه نمی‌دهد و دیگری وابستگی و یکپارچگی را تا آنجا بسط می‌دهد که تضاد از صحنه خارج می‌شود و مرزهای واقعی میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم نیز مصنوعی و غیر ضرور می‌نماید.لیکن این دو گرایش‌هم سنخ‌اند، چرا که هر دو به یکسان جهان ما را با همه تنوع و بغرنجی آن در شمایی یکسویه و سرراست خلاصه می‌کنند. چرا که‌اگر چه‌اولی‌متمم‌و یاحتی درواقع آلوده به دگماتیسم است و دومی مدعی مبارزه با دگماتیسم و یا حتی در عمل دگم ستیز است، اما هر دو به یک درد مبتلا هستند: از برخورد پیچیده با واقعیت پیچیده عاجزند. و از آن بدتر ، گاهی بجای آن که با کار پژوهشی و علمی عجز خود را به توانایی تبدیل کنند، می‌کوشند تا با سخن‌پردازی‌ها و قلمفرسایی‌های کلی و بی محتوا در دفاع یا رد" اصول "این عجز را پوشیده نگاهدارند.

قدری نزدیکتر شویم و چنین‌نمودهایی را در سازمان خودمان و مثلا در بحث "دیکتاتوری پرولتاریا" دنبال کنیم. باز هم با دو گرایش شدیدا متضاد اما به لحاظ بحث کنونی‌مان عمیقا هم سنخ و یگانه روبرو هستیم. گرایش اول بمثابه گرایشی دگماتیک خود را به روشنی در بیانیه منشعبین از سازمان که به " راه کارگر " پیوسته‌اند،نشان می‌دهد.مضمون آن هم آشناست:اصل دیکتاتوری پرولتاریا صحیح بوده و صحیح هست،و صحیح هم خواهد بود و هر گونه عدول از اعلام صریح آن امروز ، و هرگونه عدول از اجرای آن در زمان دستیابی بقدرت، نشان‌دهنده عدول از مواضع پرولتاریا و بیانگر خیانت به طبقه کارگر و زحمتکشان است. گرایش‌دوم‌هم‌بمثابه گرایشی دگم‌ستیز و مدعی نواندیشی، خود را در بولتن ۱۳ و در مقاله"برنامه ما۲" بنمایش می‌گذارد و مضمون آن رد اصل"دیکتاتوری پرولتاریا" چه در تجزیه و چه در ترکیب آن است. در متضاد

www.iran-archive.com

بودن این دو گرایش تردیدی نمی‌توان داشت ، اما هم سنخ دانستن آنها احتیاج به توضیح دارد.

به بخش‌های مربوطه از نوشته‌های فوق و حتی به گفته‌های شفاهی حاملان این دو گرایش در رابطه با دیکتاتوری پرولتاریا مراجعه کنید،خواهید دید که نه در این و نه در آن دیگری، نشانی از هیچ یک از مولفه‌های بغرنج رشد و تکامل زیر بنایی و روبنایی جامعه سرمایه‌داری در طول قرن بیستم وجود ندارد. خواهید دید که حکم آنها در تائید و یا رد این اصل مهم کلاسیک در هیچ کجا با انقلاب علمی- فنی و با پی آمدهای آن،و از جمله در قشربندی طبقه کارگر،تماس پیدا نمی‌کند. خواهید دید که الگوی دولت آنها با هیچ رشته باریکی هم با سطح رشد و تکامل سرمایه‌داری و سوسیالیسم جهانی و با توازن قوای میان آن دو مشروط نمی‌شود.خواهید دید که فرمولهای دولت پیشنهادی آنها که معتقدند از گذشته‌های دور هم صحیح و قابل اجرا بوده‌اند" آب‌دیده‌تر و"صیقل‌یافته" تر از آنند که الزامات مبرم مرحله چرخشی رشد و تکامل کنونی جهان و مساله بقاء و غیره بر آن خراش وارد کنند. و در یک کلام، خواهید دید که الگوهای آنها خارج از زمان و مکان و مستقل از شرایط مشخص و تاریخی است.

نوسازی –طالب برخورد مشخص و تاریخی

اگر نخواهیم نوسازی را تنها به آنچه که امروز در جریان است و ایده‌های آنرا تنها به ایده‌هایی که امروز زاده می‌شوند، محدود کنیم ، خواهیم دید که مضمون اصلی آن احیاء و جان تازه بخشیدن به اصل اساسی دیالکتیک ماتریالیستی، یعنی اصل برخورد مشخص و تاریخی است.

زندگی گواهی میدهد که زایندگی و پویندگی جهان در عصری که ما زندگی می‌کنیم، شتابی غیر قابل تصور گرفته و هرچه پیش‌تر می‌رویم، بر این شتاب نیز افزوده می‌شود. از این رو نوسازی نه‌تنها خواهان احیای اصل تحلیل مشخص و تاریخی است، بلکه طلب می‌کند که در انطباق با ویژگی‌ها و مشخصه‌های عصر ما که "عصر سرعت‌ها" خوانده می‌شود، خود این اصل را غنا بخشیم و آن را در کیفیتی نوین بکار بندیم.

مثلا امروز گفته می‌شود که باید وجوه اجتماعی، کامپیوتری شدن تولید در بخش‌های پیشرفته صنایع را در تحلیل‌های‌مان مد نظر قرار دهیم. بسیار خوب. اما آیا "کامپیوتری‌شدن تولید" را می‌توان یکبار برای همیشه تحلیل کرد و نتایج آنرا در نظر

www.iran-archive.com

گرفت؟ جواب اکیدا منفی است. در محدوده همین یکی‌دوسال اخیر هم که به مساله نگاه کنیم، می‌بینیم که مراکز علمی و پژوهشی بارها خبر تولد نسلهای جدیدتری از کامپیوترها را منتشر کرده‌اند. اخیرا هم یک شرکت ژاپنی اعلام کرده است که نسل بازهم جدیدی طراحی شده،که بعد از چندماه ــ آری نه چند سال ، بلکه فقط بعد از چند ماه ـ به بازار خواهند آمد و می‌توانند بکار گرفته شوند.

باری نوسازی تنها خواهان آن نیست که اندیشه‌ها و اقداماتمان را صرفا با آنچه که امروز وجود دارد انطباق دهیم . مطالبه نوسازی در ماهیت امر آنست که خود و اندیشه خود را با شتاب امروزین تحول جهان هماهنگ سازیم و از آنجا که" تنها کسی به پای زمان می‌رسد که خود آنرا تسریع می‌کند"،بر ماست که نه بدنبال ،بلکه پیشاپیش حرکت کنیم. شاید بحث ما کمی جنبه" افراط" بخود گرفت،بگذار چنین باشد. آخر باید بطریقی از "تفریطی " که با آنالفت گرفته‌ایم و در میدان نوسازی هم رهایش نمی‌کنیم، فاصله بگیریم . مدت‌های مدید فرمولها و احکام کلاسیک‌ها و در ادامه، فرمولهای اسناد جلسه مشاوره سالهای۶۰ را بدون توجه شایسته به ویژگی‌های زمان خود،با غرور تبلیغ می‌کردیم و به آن می‌بالیدیم و بدون عرق‌ریختن برای تحلیل مشخص از شرایط مشخص‌مان بکار می‌بستیم. و حالامم که به‌نقد این روند نشسته‌ایم ، گاهی لبه تیز نقدمان نه متوجه کم‌اعتنایی‌مان به واقعیت‌های مشخص و زنده، که متوجه احکام آن اسناد می‌شود.(روایتی است منظوم از شیخ عطار،که عابدی در فاری معتکف شده و به نشانه تعبد، شانه به ریش می‌کشید."ندا"آمد که" نه بنده ما،که بنده ریشت هستی" عابد از ریش خود در خشم شد و از آن پس به کندن ریش مشغول شد . این بار"ندا"آمد که: "همانا بازهم نه در فکر ما که در فکر ریشت هستی!").آری امروز نیز که" ندای" نوسازی و نواندیشی ما را از"دخیل بستن" به احکام و فرمولبندی‌های پیشین زنهار می‌دهد و بسوی واقعیت زنده فرا می‌خواند،خشم بسیاری از ما متوجه این احکام و فرمولبندی‌ها و طراحان و تدوین‌کنندگان آن شده است وواقعیت‌های مشخص و زنده پیرامون همچنان در سایه مانده‌اند. امروز انتقاد از مارکس و لنین چنان برخی از هواداران حتی صادق نوسازی و نواندیشی را بخود جلب کرده‌است،که اگر نمودار مضامین مطالعه‌شان را ترسیم کنی در ازای هر صدسطری که در نقد مارکس و لنین می‌خوانند، تنها یک سطر راجع به مسایل امروز جهان می‌خوانند .(به‌علاوه از آنجا که نقد احکام پیشین در پیوند با مسایل معاصر صورت نمی‌گیرد، عملا هر مطلبی که از هر زاویه و در هر زمینه‌ای و در هر زمانی،در نقد مارکسیسم و یا در انتقاد به مارکس و لنین نوشته شده باشد، جاذبه پیدا می‌کند. و اتفاقی هم نیست که امروز رساله‌های روزا لوکزامبورگ، کارل کائوتسکی و ایگناتسیو سیلونه و حتی آثار طیفی باز هم متنوع‌تر و متناقض‌تر از

www.iranarchive.com

مولفان نامبرده، که هریک در زمانی، از موضعی و با انگیزه‌های متفاوت نوشته شده است، به یکسان مشتاقانه در برخی محافل دست بدست می‌شود. البته نفس قضیه، جای خوشحالی دارد. چه خوب که بیشتر بخوانیم، گسترده‌تر بخوانیم و متنوع‌تر بخوانیم. جهان ما لایتناهی است و فکر ما هم باید لایتناهی باشد. اما واهمه در آنست که" خدای ناکرده" یکمرتبه ایده‌های کائوتسکی و غیره، که آنها هم مانند مارکس و لنین نمی‌توانستند آینده جهان را در تمام اجزای آن و مثلا با ویژگی‌های انقلاب تکنولوژیک آن پیش بینی کنند،بجای ایده‌های نوینی نشانده شوند که قرار است واقعیت‌های بغرنج و نوظهور عصر ما را توضیح دهند.باری فراخوان نوسازی و نواندیشی برای رجوع به واقعیت‌های زنده معاصر و دستیابی به استنتاجات نوین از آنها، راه خود را به سختی هموار می‌کند. حتی در کارهایی جدی و مسئولانه که در راستای نوسازی تئوری در جنبش ما صورت می‌گیرد،واقعیت‌های زنده و نوین جهان معاصر هنوز مقام شایسته خود را نیافته‌اند و هنوز ذهن پژوهشگران را بخود جلب نمی‌کنند. نگاهی گذرا به رساله بیژن رضائی" دولت، دیکتاتوری،دموکراسی" از بولتن" در راه کنگره" نه تنها ادعای فوق را مدلل می‌کند، بلکه امکان می‌دهد که موضوع مورد بحث خود را بهتر و مشخص‌تر توضیح دهیم. بیژن رضایی در فصل اول مقاله خود که" ضرورت بازنگری در مارکسیسم لنینیسم رایج" عنوان گرفته است پس از اشاره به ضرورت احیای مارکسیسم ـ لنینیسم باهمان مضمون و شکلی،که مارکس ، انگلس و لنین مطرح می‌کردند، دومین دلیل ضرورت بازنگری مارکسیسم-لنینیسم رایج را،بدین گونه توضیح می‌دهد که:

" دوم لازم است که مارکسیسم-لنینیسم را مدون و امروزی کرد. یعنی:باید احکام و نظراتی از بنیانگذاران مارکسیسم ـ لنینیسم را که تجربه تاریخی تائیدشان نکرده است، حک واصلاح نمود. باید بنیادها و احکام صحیح آنرا با اضافه کردن نتایج شناخت کنونی بشری از مسایل،عمیق‌تر، غنی‌تر و همه‌جانبه‌تر ساخت. و بالاخره باید تحلیل علمی از پدیده‌های نوینی را که در زمان کلاسیک‌ها وجود نداشته‌اند و یا پدیده‌ها و مسایلی را که آنها مورد بررسی قرار نداده‌اند، به این مجموعه افزود."

(تاکید از ماست) (در راه کنگره ـ شماره ۴ صفحه ۱۳)

در این که احکام و نظراتی را که تجربه تاریخی تاییدشان نکرده است،باید حک واصلاح نمود و حتی در صورت ضرور کنار گذاشت،تردیدی نیست . اما برخورد تاریخی به این محدود نمی‌شود .

وجه

برجسته‌تر برخورد تاریخی که اتفاقا در رابطه با شرایط کنونی اهمیت بیشتر هم دارد، آنست که احکام و نظراتی که در زمان خود و یا تا دوره‌های تاریخی معینی نیز صحیح و

www.iran-archive.com

نافذ بوده اند، در دوره‌های بعد می‌توانند به لحاظ تاریخی کهنه شوند و قدرت حیات خود را از دست بدهند. با توجه به شتاب دم‌افزون تحول و تطور جهان در عصر حاضر باید این انتظار را ایجاد کرد که حتی احکامی که تمام تجربه تاریخی ۷۰ ساله پس از اکتبر هم آنها را تایید کرده است ، امروز می‌توانند کهنه شوند و جای خود را به احکامی دیگر بسپارند. در رابطه با جمله آخر نقل قول فوق نیز که به پدیده‌های نوین می‌پردازد، چند مساله قابل فکر است: چرا تحلیل پدیده‌های نوین در ردیف مسایلی که کلاسیک‌ها مورد بررسی قرار نداده‌اند، طبقه‌بندی شده است؟ این تحلیل‌ها چگونه بر این مجموعه "افزوده" می‌شوند؟ آیا بسادگی با آن "جمع" می‌شوند، یعنی مثلا مانند کتابی که به کتابخانه‌ای اضافه می‌شود؟ یا افزوده شدن تحلیل علمی پدیده‌های نوین ممکن است سایر احکام و حتی بنیادها را هم تحت تاثیر قرار دهد؟ و بالاخره چکیده همه این سئوالها: مقام و منزلت پدیده‌های نوین در جهان معاصر و نقش و اهمیت تحلیل این پدیده‌ها در امروزی شدن مارکسیسم ـ لنینیسم کدام است؟ شاید اگر مقاله تنها به همین فصل محدود می‌شد، طرح چنین سئوالاتی چندان منصفانه بنظر نمی‌رسید. اما واقعیت آنست که کل مقاله گرایش مستتر در این فصل را با وضوح تمام بنمایش می‌گذارد. در مقاله مزبور، بحث بر سر دولت، دیکتاتوری، و دموکراسی است و نویسنده هم با حوصله و دقت تمام، هم از دید کلاسیک‌ها و هم از دید دیگر مارکسیست‌های متاخرتر به موشکافی جزء به جزء مساله پرداخته است. و الحق هم که خوب و منظم کار کرده است. اما بررسی مقوله‌های دولت دیکتاتوری و دموکراسی "تنها در "تونل" تاریخ پیشین جریان یافته و در همان "تونل" نیز به فرجام رسیده است و با واقعیت‌های متحول در زمان و بویژه با تازگی‌های جهان معاصر تماس برقرار نکرده است. مثلا معلوم نیست که چرا این مفاهیم مستقل از سطح تکامل تولید، مستقل از میزان رشد و تکامل اجتماعی و مستقل از رشد آگاهی اجتماعی و فرهنگ یک جامعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند. معلوم نیست چگونه جایز دانسته شده است که مفاهیم دولت، دیکتاتوری و دموکراسی از دایره تاثیر پی‌آمدهای انقلاب تکنولوژیک که تولید اجتماعی را تا اعماق دگرگون می‌کند، خارج بماند. و معلوم نیست که نویسنده چگونه توانسته است در طرح و بررسی مسایلی کلیدی چون دولت و دموکراسی الزامات کنونی جهان معاصر و در راس همه ضرورت حفظ بقاء و پاسخ‌گویی به مسایل و معضلات عموم بشری را که در گرو اشتراک مساعی تمامی واحدهای جامعه بزرگ بشری است ، نادیده بگیرد.

www.iran-archive.com

کوتاه سخن، مقاله اگرچه در فصل معیارها و پیش‌شرط بازنگری " بررسی مشخص‌تر و همه‌جانبه‌تر واقعیت در مقایسه با مرحله قبلی فرمولبندی تئوری" را بدرستی یکی از معیارهای بازنگری علمی اعلام کرده‌است،اما خود به این معیار وفادار نمانده و اساسا به بررسی مشخص‌تر و همه‌جانبه‌تر واقعیت امروز نپرداخته است.

نوسازی خواستار درک جامع و تحلیل همه جانبه ،پدیده های نوین

زایندگی خصلت پایدار و مداوم زندگی است . هیچ دوره‌ای از حیات جامعه‌بشری را نمی‌توان سراغ کرد که در آن پدیده‌هایی جدید به ظهور نرسیده باشند. به هر حال جامعه انسانی مستمرا در تکاپو است و مستمرا پدیده‌ها و روندهایی نوین را از دل خود بیرون می‌دهد. اما دوره‌ها و مراحلی نیز قابل تشخیص‌اند که در آنها زایندگی و تحول شتابی فوق‌العاده و دامنه‌ای غیر معمول می‌یابند. دوره‌هایی که" هرچند روزش چند سال است".در ایام کنونی نیز جهان ما چنین دوره یا مرحله‌ای را ازسر می‌گذراند. بر متن‌تراکم،شتاب وتنوع فزاینده روندها ، پدیده‌های نوینی بظهور رسیده‌اند و وضعیت جدیدی نضج یافته است که جهان را تا عمقی‌ترین رگه‌های آن زیر تاثیر گرفته‌اند. از این‌رو نوسازی خواهان آنست که هنگامی که به تحلیل مساله یا موضوعی می‌نشینیم برخوردی نه محدود، که اکیدا همه جانبه داشته باشیم و این مسایل را نه در قالب تنگ خود و نه صرفا در رابطه با ویژگی‌های درونی، بلکه‌در گستره جهان متقابلا به هم وابسته امروز و در پرتو الزامات مرحله کنونی تکامل تمدن بشری تحلیل کنیم.

ممکن است این پدیده‌های جدید در یک عرصه، انباشت فوق اشباع مهمات هسته‌ای در جهان و تدارک نظامی‌کردن فضای کیهانی باشد، در عرصه دیگر شیوع بیماری تا کنون لاعلاج" ایدز" و در عرصه سوم، گسترش انقلاب تکنولوژیک.ممکن است در یک عرصه، مثلا شکاف فزاینده میان"شمال" و " جنوب" برجسته و نمایان باشد، و در عرصه‌ای دیگر ـ مانند مسایل مربوط به محیط زیست و خطر "سکته اکولوژیک؟" ـ پوشیده و نهان. اما به هر حال مرکزی‌ترین هدف تحلیل این پدیده‌ها،درک آنست که: این پدیده‌ها در حیات امروزین جهان چه جا و مقامی را اشغال می‌کنند، بر مقدرات بشریت چه تاثیری را بجا می‌گذارند، و بالاخره چه وظایف نوینی را امروز در برابر جامعه بشری قرار می‌دهند . بعبارت دیگر مساله نه در تحلیل علمی پدیده‌های نوین و "افزودن" این تحلیل‌ها برمجموعه تحلیل‌های موجود، بلکه بر سر تحلیل علمی و همه‌جانبه پدیده‌های نوین و بازتحلیل تمامی پدیده‌های تا کنون بر متن جهان درهم تنیده و متقابلا به هم وابسته امروز است.

این از اصول منطق دیالکتیک است که پدیده‌ها را نه محدود و جداگانه،بلکه همه

www.iran-archive.com

جانبه و در پیوند با سایر پدیده‌ها تحلیل کنیم. در عین حال نوسازی با الهام از ویژگیهای جهان کنونی، ما را به درک غنی‌تر این اصل و راهنما قرار دادن بی‌چون و چرای آن در تحلیل مسایل امروز جهان فرا می‌خواند. آخر روند انترناسیونالیزاسیون جهان که در ماهیت امر با پیدایش سرمایه‌داری آغاز گردیده بود، در قرن ۲۰ شتابی دو چندان گرفته و در دهه‌های اخیر و بویژه تحت‌تاثیر دگرگونی‌های حاصله از انکشاف انقلاب علمی ـ فنی بسطحی کیفیتا متمایز نسبت به قرن‌های پیش و حتی نسبت به نیمه اول قرن بیستم فرا روئیده است. امروز هیچ عرصه‌ای از حیات بشری نیست که از عرصه‌های دیگر منفک باشد و در انفصال از آنها رشد و تکامل یابد. امروز هیچ "جزیره" جدا افتاده‌ای در جهان وجود ندارد و هیچ اراده‌ای هم نمی‌تواند چنین "جزیره"هایی را ایجاد و یا حفظ کند.(بر چیده‌شدن " دیوارهای آهنین" و گشوده شدن دروازهای "دیوار چین " نیز به ابتکار ناشی از قریحه خدادادی این یا آن رهبر و پیشوا ، بلکه در ماهیت امر،اکیدا بفرمان الزامات عینی جهان معاصر طراحی شده و جامعه عمل می‌پوشد.)

امروز دیگر چشم‌انداز تکامل جامعه سرمایه داری و سوسیالیسم بامعه تفاوت‌های اصولی و بنیادی‌شان نمی‌تواند صرفا در دو کانال منفک و منفصل از یکدیگر متصور گردد. امروز دیگر هیچ کشوری نمی‌تواند مدعی شود که مسایل و معضلات گوناگون رشد و تکامل خود را در انزوا از جهان و صرفا با اتکا به نیروهای خودی حل خواهد کرد. امروز دیگر هیچ عرصه‌ای از حیات اجتماعی نمی‌تواند بدون تاثیر پذیری از الزامات سایر عرصه‌ها انکشاف یابد و هیچ رشته‌ای از علوم نیز نمی‌تواند مستقل از سایر رشته‌ها به پیش رود. گفته‌های زیر از سخنرانی میخائیل گارباچف در "هیلدهال" لندن (آوریل ۸۹) همین وابستگی و همپیوندی را از زاویه دیگر ، یعنی در رابطه با مسایل عموم بشری به تصویر در می آورد:

" ما نخواهیم توانست به خلع سلاح جدی وواقعی دست یابیم ، هر آینه بطور همزمان فضای سیاسی حاکم بر کره ارض را بطور ریشه‌ای تغییر ندهیم. ما نخواهیم توانست محیط زیست را نجات دهیم،هرآینه راه خلع سلاح در پیش نگیریم و وجوه لازمه برای حل مساله اکولوژی را آزاد نسازیم . بدون آن که تغییراتی در مناسبات "شمال" و "جنوب" ایجاد کرده باشیم،نخواهیم توانست فضای کل جهان را سالم سازی کنیم . ما کانون‌های گرسنگی توده‌ای را برطرف نخواهیم ساخت، از عهده مواد مخدر و بیماری "ایدز" بر نخواهیم آمد، بر تروریسم غلبه نخواهیم کرد، و به پایمال شدن حقوق بشر و حقوق یک سلسله خلقها پایان نخواهیم داد، هر آینه نپذیریم که تمامی این مسایل به همه ما برمیگردد ، هرآینه از درک تنگ‌نظرانه و خودپسندانه منافع خود فراتر نرویم و مولفه‌های راهنمای همکاری بین‌المللی را با در نظر داشت الزامات معاصر تدوین

www.iran-archive.com

ننمائیم".

شجاعت، درایت و کار پرشور — لازمه نوسازی

با راهنما قرار دادن اصول نوسازی همه توجه ما باید معطوف به آن باشد که چگونه می‌توان شرایط کامیابی در نوسازی را تامین و تا حد امکان تضمین نمود. کدام نگرانی موجه و کدام احتیاط ناموجه است. نباید پیشاپیش نگران آن بود که نکند نتایج حاصله، شمای پیشین را که در ذهن خود داشته‌ایم، برهم بزند. برعکس شرط وفاداری به آموزشهای بنیادین مارکسیسم آن است که ما نیز مانند مارکس و انگلس آماده باشیم تا هرگونه پندار و پیش‌داوری را چنانچه با تحلیل عینی واقعیت‌های پیرامون همخوانی ندارد، فدا سازیم. این نگرانی تا موجه است و ما را از برخورد شجاعانه و کاوش‌گرانه باز می‌دارد، باید با تمام قوا به کاوش در ناشناخته‌ها و به جستجو در تازگی‌های جهان امروز پرداخت. نگرانی واقعی را هم باید در آن دید که ممکن است قادر نشویم به عمق پدیده‌های نوین رسوخ کنیم، که شاید نمودرا بجای ماهیت بگیریم. که شاید این یا آن ایده نوینی که تدوین کرده‌ایم، تمامی بغرنجی واقعیت معاصر را بازتاب نمی‌دهد، و به عنوان نمونه، شاید مثلا دیالکتیک امروزین مسایل عموم بشری و طبقاتی، بگونه‌ای نیست که در آن عموم بشری اولویت داشته باشد. و شاید..... آری اگر نگرانی موجهی وجودداشته باشد، درست همین نگرانی‌هاست. و البته و صد البته، که این نگرانی‌ها با یافتن نقل قولی از کلاسیک‌ها که به شکلی، این یا آن وجه از ایده‌های جدید را در خود مستتر داشته باشد، نمی‌تواند و نباید هم برطرف شود. نمی‌توان و نباید هم که مسئولیت امروزین خود را بدوش بنیانگذاران مارکسیسم انداخت. کسی که از بام تا شام در پی یافتن نقل قولی از کلاسیک‌ها باشد، تا با توسل به آن، فلان ایده‌نوین را رد یا اثبات کند، مسئولیت و رسالت امروزین خود را درک نکرده است. و کسی که به بهانه نوسازی و با دستاویز قرار دادن تازگی پدیده‌های نوین، گنجینه آموزش‌های پیشین را به "بایگانی" بفرستد" سکندر زمانی" است که "بی پیر" به "خرابات" می‌رود.

تلاش برای رسوخ در بغرنجی‌های مرحله کنونی رشد و تکامل جهان دارای دو مولفه اصلی همپیوند و متقابلا مشروط به یکدیگر است: رجوع واقع‌گرایانه و بلاواسطه به واقعیت‌های زنده و مشخص معاصر و تجمیز هرچه بیشتر و کامل‌تر به دستاوردهای نظری و تجارب عملی بشریت پیشرو از گذشته تا کنون.

از یکسو جامعه بشری پوینده و زاینده است و لذا صرفا براساس گذشته آن و بدون شناخت عینی از واقعیتهای نوین آن، نمی‌توان به شناختی امروزین از قانونمندی‌های حرکت روندهای آن دست یافت. از سوی دیگر جهان رو به تکامل می‌رود و مرحله به مرحله هم، نه ساده‌تر و نه سرراست‌تر، بلکه بغرنج‌تر و مرکب‌تر می‌شود و بنابراین بدون

www.iran-archive.com

احاطه به پیشینه جهان و بدون مطالعه و بررسی تاریخی دستاوردهای نظری و عملی بشریت در راه شناخت و تغییر جهان تا امروزین، نمی‌توان رسالت سترگ امروزین خود را به انجام رساند.

برای آنکه در دایره واقعیت‌ها و ایده‌های تاریخی محدود گذشته درجا نزنیم ،واز سوی دیگر ، برای آنکه در برابر تازگی‌های جهان مات و مبهوت نمانیم و در پیچ و خم روندهای بغرنج جهان معاصر سردرگم نشویم،باید هم جسورانه بمیدان واقعی پیکار برای شناخت جهان معاصر وارد شویم و هم هشیارانه خود را به تمامی ساز و برگی که بشریت تا کنون فرآهم آورده است،تجهیز نمائیم . در کارزار نوسازی نیز ، سراپا مسلح شدن -اما در"خانهٔ" نشستن ، و بمیدان رفتن -اما بی‌ساز و برگ ، به یکسان نابخردی است.

باید در عین پاگذاردن جسورانه به قلب میدان واقعیت‌های معاصر،خود را به احکام و اصول مارکسیسم که ثمره تلاش کلاسیک‌ها در برخورد علمی به واقعیت معاصر و همه تاریخ ماقبل خود بوده است، تجهیز کنیم و به آن هم بسنده نکرده، تمام میراث تا به امروزین جامعه بشری و تمام تجارب تاریخ تا کنونی را با همه تنوع و گستردگی آن فراگیریم . تنها در این صورت و تنها در جریان مبارزه برای تامین کامل‌تر چنین پیش‌شرطهایی است که می‌توان کامیابی در نوسازی و راهگشایی بسوی آینده را امکان پذیر دانست و به آن امیدوار بود. در عین حال راه تبدیل این امکان به واقعیت و مسیر فرا-رویی این امید به اطمینان را کار پرشور و هدفمند هموار می‌کند. تنها با کاوش و پژوهش مستمر ، با کار جدی و سخت مطالعاتی و آموزشی و بالاخره با برقرار کردن پیوند ارگانیک میان کار تئوریک و پراتیک است که می‌توان در نوسازی و نواندیشی پیش رفت.

و چه دردآور است که بسیاری از هواداران حتی صدیق نوسازی و نواندیشی،بیشتر وقت و انرژی خود را نه به کاوش و پژوهش، که به سخن‌پردازی اندر"محاسن"ایده‌های نو اختصاص می‌دهند . نه بکار جدی و سخت مطالعاتی و آموزشی می‌پردازند، که حتی گاهی مطالعه و آموزش را تهدیدی برای" اصالت" تفکر می‌شناسند و با رودررو قرار دادن این دو، کار آموزشی و مطالعاتی را بجای آنکه در خود و دیگران تشویق کنند، خوار می‌کنند و خفت‌آور می‌شمارند. و بالاخره بجای آنکه در پرتو نوسازی و نواندیشی، ایده‌ها و افکار خود را هرچه بیشتر از واقعیت‌های زمینی استنتاج کرده و در روی زمین هم محک بزنند و بیازمایند، هرچه بیشتر به آسمان می‌نگرند و افکار و ایده‌های "ناب" و ناآلوده به"پلیدی"های زمینی را رصد می‌کنند و در بررسی به اصطلاح تاریخی

www.iran-archive.com

هم در فکر تکمیل نمرست" نابه‌کارانی" هستند که چه در نزد ما و چه در کل جهان، نگذاشته اند این ایده‌های شریف، تحقق یابند.

نوسازی و مقدرات مارکسیسم

قبل از هر چیز باید تاکید کنم که از انتخاب چنین عنوانی برای موخره مقاله ، نیتی بجز طرح اولیه برخی ملاحظات پیرامون آن ندارم . اما این ملاحظات کدامند؟

اول: باید میان بحثی عامیانه و خودغرضانه از یکسو و مستدل و از روی وجدان علمی از سوی دیگر در رابطه با نوسازی و مارکسیسم تمایز جدی قایل شد. شواهد بسیاری حاکی از آنند که امروز این بحث در اینجا و آنجا و بویژه در جنبش و سازمان ما،بگونه‌ای عامیانه و خودغرضانه طرح و پاسخگویی می‌شود. بگونه‌ای عامیانه، چرا که گاهی با شناخت حداقل از خود مارکسیسم و با آشنایی کافی نسبت به آنچه که نوسازی و نواندیشی طلب می‌کند، همراه نیست. در واقع بر داشتهایی سطحی از مارکسیسم،با تصوراتی شتابزده و ناپخته از مطالبات نوسازی و نواندیشی به سنجش گذارده می‌شود و حکم هم بدون بررسی و تامل کافی در یکی از دو شق "ممکن" صادر می‌شود:

۱ - نوسازی و نواندیشی یعنی بطلان مارکسیسم و زایش و آفرینش نگرش و احکام و اصولی جدید؛

۲ - نوسازی و نواندیشی یعنی همان مارکسیسم، اما در انطباق با عصر حاضر. اینگونه بحث‌ها خودغرضانه هم هست، چرا که گاهی بیش از آن که از وجدان علمی برخاسته باشد ، از گرایشات و علائق، از دلبستگی‌ها و وازدگی‌ها و از سمپاتی‌ها و آنتی‌پاتی‌هایی که به هر دلیل در این یا آن فرد و گروه شکل گرفته است، تغذیه می‌شود. یکی شاید خواهان آنست که آرامشش برهم نخورد،پرستیژش بعنوان "مارکسیست" خدشه‌دار نشود،روال زندگی‌اش دگرگون نگردد و در یک کلام "توی‌دردسر نیفتد" و دیگری شاید طالب آنست که گریبان خود را از همه آنچه تاکنون او را به"دردسر " انداخته است، به زندان کشانده، پای چوبه‌دار برده و یا به غربت و مهاجرت محکوم کرده است،رها کند و بمدد نوسازی و نواندیشی، تضاد خفته ولی آزاردهنده میان آموزش‌های مارکسیسم با تصورات و تمایلات فکری جوانی و نوجوانی پیش از مارکسیسم خود راحل کند و " عقده دیرین بگشاید" و آرام گیرد.در رابطه با شیوع چنین بحث‌هایی، تنها می‌توان گفت که باید به هر ترتیب خود را از آن برحذر داشت و تلاش نمود که دیگران هم به آن آلوده نشوند و تحت تاثیر آن قرار نگیرند. اما هم تجربه عمومی جنبش و هم تجربه شخص خودما نشان می‌دهد که تنها ناپسند شمردن و منع کردن چنین بحث ها و اظهار نظرهایی کار ساز نیست و باید تلاش کرد زمینه‌های

www.iranarchive.com

بوجودآورنده و رشد دهنده آن را از میان برد. به نظر ما گذشته از عوامل و شرایط عینی که عمدتا خارج از اختیار و اراده ما هستند، عامل دیگری نیز این" اپیدمی" را تغذیه می‌کند که اساسا به ما و به کار و تلاش ما مشروط می‌شود و آن هم سطح دانش و اطلاعات ماست.

باید کوشید تا نیروهای جنبش از امکانات بیشتری برای مطالعه و کار نظری برخوردار شوند. باید کوشید مطالب پژوهشی و اطلاعاتی بیشتری در سطح جنبش انتشار یابد. و بالاخره باید تلاش کرد تا سطح دانش جنبش ارتقا یابد و دامنه اطلاعات نیروهای آن وسعت گیرد. در چنین رهگذری است که به نظر می‌رسد بحث‌های سطحی و عامیانه جذابیت و رونق بازار خود را از دست خواهند داد و به تدریج زمینه گسترش بحث‌های مستدل و از روی وجدان علمی و از جمله پیرامون موضوع بغرنج نوسازی و مقدرات مارکسیسم فراهم خواهد آمد.

دوم: مقدرات مارکسیسم را نه ادعاها و داوری‌های امروز ما، بلکه در تحلیل نهایی، سیر نوسازی اندیشه و پراتیک کمونیستها در پاسخگویی به الزامات جهان معاصر رقم خواهد زد. مارکسیسم "حل‌المسایل" نبوده و نیست. مارکسیسم پاسخ تمامی مسایل دیروز، امروز و فردا را درخود نداشته و نمی‌توانسته است هم که داشته باشد.

اما بحث امروز بر سر آنست که آیا مارکسیسم این ظرفیت را نشان خواهد داد که به مسایل و الزامات عصر هسته ـ فضا پاسخ گوید، یا خیر؟ آیا مارکسیست‌ها قادر خواهند شد که روح زمان را درک کنند و پراتیک خود را در انطباق با الزامات آن نوسازی کنند یا خیر؟ و بالاخره آیا مارکسیسم خواهد توانست" امروزین" شود یا نه؟ فراخوان نوسازی و نواندیشی که امروز بر سر لوحه فعالیت نظری و عملی اکثریت قریب به اتفاق احزاب و نیروهای مارکسیست نقش بسته است، نشان می‌دهد که مارکسیست‌ها برآنند که پاسخ این سئوالات مثبت خواهد بود. آغاز طرح ایده‌های نوین و به اجرا گذاردن سیاست های جدید از جانب مارکسیست‌ها نیز نشان میدهد که تلاش برای نوسازی مارکسیسم آغاز شده است. اما نه آغاز یک روند می‌تواند مدلل کننده فرجام آن باشد و نه قضاوت خودما در مورد خودمان می‌تواند جای قضاوت تاریخ را بگیرد. نوسازی و نواندیشی هنوز در مرحله نضج‌گیری و آغاز انکشاف است. فراخوان اصلی و مرکزی آن هم عبارت از رجوع به واقعیت‌های هستی در عصر حاضر، رسوخ به عناصر ناشناخته و نوین آن، کشف قانونمندیهای ناظر برحرکت روندهای معاصر و بالاخره استنتاج اصول، اهداف ووظایفی که راه بتاو تعالی بشریت را می‌گشاید. اما اگرچه در این یا آن عرصه این فراخوان بکار بسته شده و تا مرحله استنتاج اصول و اهداف پیش رفته ووظایف برخاسته از آن نیز به

www.iran-archive.com

مرحله اجرا گذاشته شده و نتایجی نیز ببار آورده است، هنوز از بسیاری از مهمترین عرصه‌ها به مرحله استنتاج اصول، اهداف ووظایف نرسیده و برای رسیدن به آن نیز راه درازی درپیش است. مثلا سرمایه‌داری معاصر را درنظر بگیریم. امروز تلاش جدی در جریان است تا سرمایه‌داری معاصر به همان گونه که هست مورد بررسی قرار گیرد. اما دستاورد تاکنونی - و در عین حال بسیار بااهمیت - این تلاش بطور عمده آن بوده است که، معلوم گردد: سرمایه‌داری معاصر نه تنها با سرمایه‌داری قرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰، بلکه حتی از سرمایه‌داری اواسط قرن ۲۰ هم متمایز است؛ سرمایه‌داری معاصر همچنان از ذخایر حیاتی بسیاری برخوردار است که به او امکان می‌دهند خود را با الزامات جهان معاصر ، حداقل در چشم‌انداز قابل رویت، سازگار کند. آری رجوع به واقعیت سرمایه‌داری معاصر و تلاش برای تحلیل وضعیت کنونی و چشم اندازهای آن تاکنون از چنین نتیجه‌گیری‌هایی فراتر نرفته است و هنوز نمی‌توان تحلیل‌هایی عینی ، مستدل و مدون ارائه داد که شمای کلی رشد و تکامل آتی سرمایه‌داری و بخصوص چگونگی گذار آن به سوسیالیسم را توضیح دهد. حتی محتوم بودن تاریخی گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم نیز امروز هنوز با استدلالات مبتنی بر واقعیت‌های معاصر مدلل نشده است .
در مورد سوسیالیسم هم اگرچه استنتاجات بیشتری را شاهد هستیم، اما به لحاظ بحث ما، وضع چندان متفاوت نیست. مهمترین دستاوردهای رجوع به واقعیت سوسیالیسم و جهان معاصر تا امروز آنست که درک کنیم : در سوسیالیسم هم وحدت و مبارزه اضداد جاری است ولذا رشد و تکامل سوسیالیسم نیز روندی یکنواخت، مستقیم‌الخط و خودکار نیست و در مراحلی با ضرورت تحولات انقلابی و بازسازی و نوسازی خود روبرو می‌شود؛ رشد و تکامل سوسیالیسم نیز نمی‌تواند در مجرائی منفصل و مجزا از سرمایه‌داری تداوم یابد و به ناگزیر با آن تلاقی پیدا خواهد کرد؛ رشد و تکامل سوسیالیسم بدون رشد و گسترش دموکراسی در تمامی عرصه‌ها ناممکن است، و بالاخره این که اقتصاد سوسیالیستی بدون استفاده از مکانیسم بازار در درون خود و بدون ورود به بازار جهانی، نمی‌تواند مسایل و معضلات خود را حل کند و به پیش رود. سلسله اینگونه نتیجه‌گیری‌های جدید را می‌توان بازهم و در عرصه‌های دیگری از حیات سوسیالیسم ادامه داد.

با این همه، هنوز بسیارند مسایلی کلیدی که پاسخ‌گویی روشن و صریح طلب می‌کنند. از جمله این که: سمت نوسازی سوسیالیسم چیست و آن چه که از نوسازی سوسیالیسم بیرون خواهد آمد کدام است، یعنی چگونه سوسیالیسمی است؟ این سوال، زمانی که مضمون نوسازی سوسیالیسم هنوز با فرمول کلی" نوسازی انقلابی همه شئون زندگی جامعه" تعریف می‌شد، ذهن خیلی ها را بخود مشغول کرده بود. و به یاد داریم که

www.iran-archive.com

میخائیل گارباچف در سخنرانی خود در کنگره کامسامول(آوریل ۱۹۸۷) اینگونه به آن پاسخ گفت :"نوسازی یعنی سوسیالیسم بیشتر".اما امروز کلی بودن این پاسخ نیز بیش از پیش خود را بنمایش می‌گذارد. چراکه تعریف خود سوسیالیسمی که قرار است بیشتر شود، در حال تغییر است.

به‌موازات زمینی‌تر شدن فرمول کلی" نوسازی انقلابی همه شئون زندگی جامعه" ووضوح یافتن مولفه‌های نوسازی سوسیالیسم(بصورت پلورالیسم عقاید سوسیالیستی، رفرم رادیکال اقتصادی با مضمون مجاز شمردن تعاونی، پیمان‌کاری اجاره‌ای و فعالیت کاری‌انفرادی در عرصه اقتصاد داخلی و بسط مناسبات اقتصادی با کشورها و شرکت‌های سرمایه‌داری غرب،بصورت تاسیس موسسات مشترک،فروش امتیازات،گسترش تجارت و بازرگانی و غیره در عرصه اقتصاد خارجی، و بالاخره رفرم سیاسی در راستای تفکیک حزب از دولت و سمتگیری در جهت استقرار حکومت سوسیالیستی قانون)،آری، با وضوح یافتن این مولفه‌های نوسازی در سوسیالیسم، سوسیالیستی بودن آنچه‌که از نوسازی بیرون خواهد آمد،دیگر نه با احکام و اصول کلاسیک سوسیالیسم، بلکه بدینگونه توضیح داده می‌شود که :

" کلاسیک‌های ما هنگام تعریف نظام اجتماعی نوین بیش از همه مفاهیم" عقلایی بودن"، " بهروزی"،"شخصیت" و " سعادت" استفاده می‌کردند. آنها سوسیالیستی بودن را در وهله اول در رهایی مناسبات اجتماعی از هر آنچیزی می‌دانستند که خلاف ناموس طبیعت بوده و برای انسان و جامعه زیان‌آور است و با نظرات متعارف انسان درباره خیر و شر و درباره اخلاق و عدالت ناسازگار است"

(از سخنرانی آ. یاکولوف در ایالت پرم)

بدین ترتیب قابل درک است که اگرچه تلاش برای شناخت سوسیالیسم معاصر آغاز شده و دستاوردهایی نیز داشته است، اما این روند هنوز به مرحله تدوین برداشت امروزین از سوسیالیسم نرسیده و در این راه هنوز به مساعی فراوانی نیاز دارد. خود سوسیالیسم عملا موجود در کشورهای سوسیالیستی‌نیز هنوز به‌هر دلیل نتوانسته است تحولی چشمگیر و به لحاظ دراز مدت قابل اتکا را در خود ایجاد کند و تثبیت نماید. از اینجاست که نباید بصرف طرح این یا آن ایده‌نو و تنها به اتکای این یا آن اقدام عملی نوین، و با تکیه بر این یا آن دستاورد سیاسی، بحث مقدرات مارکسیسم را بسود خود تمام شده تلقی کنیم و شور کاوش را با غرور دستاوردها" به خمار " بکشانیم.

مقدرات مارکسیسم را نه تمایل و گرایش ما و نه تکرار با صدای بلند ایمانمان به قابلیت حیات آن،بلکه تنها کار پرشور و هدفمند مارکسیست‌ها در راستای پاسخگویی به

www.iran-archive.com

الزامات معاصر رقم خواهد زد. همان‌گونه که در قرن ۱۹ و همانگونه که در اوایل و اواسط قرن ۲۰، در ایام ما و در آستانه قرن ۲۱ نیز مارکسیسم تا آنجا و تامیزانی قابلیت حیات و قدرت نفوذ خواهد داشت، که مارکسیست‌ها بتوانند ایده‌هایی صحیح و منطبق بر تحولات واقعیت پیرامون تدوین نمایند و بشریت را در راه آینده‌ای صلح آمیز و سعادتمند یاری دهند. تجربه نشان میدهد که در دادرس تاریخ به قضاوت ما نسبت به خودمان وقعی نخواهد گذارد. همه آنچه که ما و جنبش ما در تعریف و تمجید از ایده‌ها و اندیشه‌های راهنمای خود در دهه‌های اخیر گفتیم و "علمی بودن" "عینی بودن"، "خلاق بودن" و "انقلابی بودن" و در یک کلام " مارکسیستی بودن" آنها را ستودیم، سرسوزنی هم از مسئولیت ما در قبال عقب ماندگی مارکسیسم نسبت به الزامات زمان نکاسته و عقوبت‌مان را تخفیف نداده است.

امروز نیز موضع مارکسیستی ما به هیچ وجه در آن خلاصه نمیشود که برای مارکسیسم حقانیت قایل باشیم و تاکید چند باره و چندین باره کنیم که مارکسیسم از بوته آزمون زمان پیروز بیرون خواهد آمد. امروز شاخص اصلی و تعیین کننده موضع مارکسیستی ما تلاش برای رسوخ در ناشناخته‌ها و کشف تازگی‌های آن، به کارگیری همه گنجینه تاکنونی دانش بشری برای شناخت وضعیت و پدیده‌های نوین جهان و به پراتیک در آوردن ایده‌های حاصله از این شناخت، به منظور هموار کردن راه بقاء و تعالی بشریت است. پیروزی در این تلاش از نظر ما نه تنها پیروزی نوسازی، که پیروزی مارکسیسم و پیروزی در نوسازی مارکسیسم نیز هست.

در عین حال در روبرو شدن باگرایشات صادقانه نوظهوری که به تازگی‌های جهان توجه دارد، اما آن را نشانه بطلان مارکسیسم می‌شناسد و از نوسازی دفاع میکند و مطالبات آن را راهنما قرار میدهد، اما آن را نه تکامل، که نافی و آلترناتیو مارکسیسم می‌شمارد، باید تاکید کنیم که ما ضمن اعتقاد به قدرت حیات مارکسیسم، نه خواهان "جنگ صلیبی" هستیم و نه به چنین جنگی تن خواهیم داد. وظیفه‌ی مقدم، اصلی و عمده‌ی خود را هم نه "جهاد" در راه مارکسیسم، که مجاهدت با تمام قوا در جبهه‌ی نوسازی اندیشه و پراتیک‌مان برای شناخت و تغییر واقعیت‌های پیرامون میدانیم. لذا اگر این گرایشات نیز مبارز میدان نوسازی و رزمنده شناخت و تغییر جهان معاصراند، اگر آنها نیز می‌پذیرند که تمامی گنجینه اندیشه و تجربه بشری، با همه تنوع آن پشتوانه نوسازی است، اگر با الهام از نوسازی، واقعیت پیرامون را نه بر اساس میل و گمان، بلکه همان‌گونه که هست مورد تحلیل قرار میدهند و بلاخره اگر هدف آنها نیز آن آن است که راه بقاء و تعالی مادی و معنوی انسان را هموار کنند، در این صورت ما و

www.iran-archive.com

آنها نه در دومیدان، که در میدانی واحد، و نه در برابرهم، که در کنار و دوشادوش یکدیگر و در راه اهدافی واحد مبارزه میکنیم و فتوحاتمان هم واحد خواهد بود. پس بگذار هم و غم‌مان تماما" مصروف پیشروی و پیروزی در این‌نبرد دوران ساز گردد. و بگذار این نه خودمان و آن هم پیشاپیش، بلکه تاریخ باشد و آن هم در فرجام مبارزه‌مان، که عنوان فتوحات و لقب ما پیروزمندان میدان نوسازی را معین نماید و مقدرات تاریخی مارکسیسم را در مرحله‌ی کنونی رشد و تکامل تمدن بشری روشن سازد.

سوم:

ایده‌ها و اندیشه‌های نوینی که جهان ما را در دوره‌ی پایانی قرن ۲۰ توضیح و تغییر خواهند داد،نمیتوانند جز تکامل ایده‌ها و اندیشه‌های پیشین باشند، اما دامنه و ابعاد و مقام تاریخی این تکامل را مرحله بحرانی کنونی رشد و تکامل تمدن بشری است که رقم میزند.

واقعیت‌های هستی و روندهای واقعی زندگی امروز، یکباره حادث نشده‌اند. این همه،ثمره و فرجام واقعیت‌ها و روندهای واقعی پیشین هستند و به نوبه خود، آینده و روندهای واقعی آتی را از دل خود بیرون خواهند داد. به عبارت دیگر، گذشته، نگذشته است، به حال تبدیل شده و آینده خواهد شد.

وضعیت نوین جهان ما محصول تصادم اتفاقی حوادث نیست. این تازگی از درون، و در ارتباط با تمام سیر پیشین روند رشد و تکامل جهان زاده شده و نشو و نما می‌یابد. این تازگی از کهنگی بر آمده و خود در مسیر آتی تاریخ، کهنه خواهد شد. این تازگی مهر گذشته بر تن دارد و به نوبه‌ی خود، مهر و نشان خود را بر آینده خواهد کوبید. این قانون تکامل است. این اصلی است که تمام تاریخ آن را اثبات کرده و امروز نیز در پرتو آخرین تجارب حیات بشری با فروع بیشتری به نمایش در می آید.

اگر درگذشته تصور رایج آن بود که انقلاب سوسیالیستی با سلب مالکیت از سرمایه‌داران در زیربنا، با در هم شکستن ماشین دولتی در روبنا و با انقلاب فرهنگی در عرصه فرهنگ، ریشه همه آنچه را که به نظام سلف مربوط می‌شده است،می‌خشکاند و یا به بیان دیگر، هر گونه مهر و نشان گذشته را از سیمای خود می‌زداید، تجربه‌ی ۷۰ سال ساختمان سوسیالیسم به روشنی اثبات میکند،که نظام سوسیالیستی تنها به شرطی می‌تواند همچون نظامی نوین و عالی‌تر،رو به شکوفایی و بالندگی گذارد،که هم در زیربنا و روبنا و هم در عرصه فرهنگ، همه آنچه را که در نظام گذشته پرورش یافته و هنوز ظرفیت‌های خود را به پایان نبرده است،در خود غنا و تکامل بخشد. به بیان دیگر، تجربه‌ی قرن اخیر بار دیگر و با صراحت بیشتر اثبات میکند که "نو"،تنها به شرطی حقیقتا" و در عمل نوین خواهد بود،که نه نفی مکانیکی "کهنه"، بلکه نفی دیالکتیکی آن باشد. که نه تنها از او بگسلد، بلکه در عین حال او را در خود حفظ کند و ارتقاء دهد،و در

www.iran-archive.com

کلی‌ترین مفهوم، نه پایان و قطع کهنه، بلکه تکامل و رفع آن باشد.

حقانیت و اصالت اصول و اهداف نوین را نیز نمی‌توان تنها در گسست آنها از اصول و اهداف پیشین جستجو کرد. ایده‌های جدید تنها به شرطی حقیقی خواهند بود که نه پایان و قطع ایده‌های پیشین، که تکامل و رفع آنها باشند.

اصول و اهداف نوینی که از تحلیل واقعیت‌های جهان معاصر استنتاج خواهند شد، نمیتوانند "تافته‌ای جدا بافته" از اصول و اهداف پیشین باشند. اندیشه‌های جدید نیز تنها بشرطی حقیقتا" نو هستند،که خط‌سرخ توارث اندیشه‌های پیشین را در خود حمل کنند. مهر گذشته بر پیشانی داشتن برای ایده‌ها و اندیشه‌های نو نه نشانه‌ی رسوایی، که برعکس، شرط اصالت و حقیقی بودن آنهاست.

نوسازی و نواندیشی نه رهایی الهه حقیقت از طلسم عجوزه تاریخ، بلکه زایش و پرورش حقایق نوین در دامان تازگی‌های جهان و در زیر تابش حقایق تاکنونی است.

با چنین درکی است که من توفیق در نوسازی و نواندیشی را به منزله تکامل مارکسیسم-لنینیسم و همه آن ایده‌ها و اندیشه‌های بشری میدانم که حاصل تلاش برای برخورد علمی و واقع‌گرایانه نسبت به روندهای واقعی پیشین بوده و یا به هر ترتیب این روندها را در خود بازتاب می‌داده‌اند.

در عین حال، این همه تنها مرز برخورد ما را با برخوردی که پیوند امروز و دیروز و حال و گذشته رانمی‌بیند، ترسیم میکند و ارزیابی ما از ابعاد و اهمیت تاریخی این تکامل را توضیح نمیدهد.

مثلا" می‌توان گفت که انسان امروزین تکامل انسان قرون وسطی است. می‌توان گفت تکامل انسان غارنشین و بدوی است. و بالاخره میشود همین انسان را تکامل میمون دانست. همه‌ی‌این احکام هم‌صحیح و قابل دفاع است. اما بدیهی است که ابعاد و اهمیت تاریخی "تکامل" در هر یک از این فرمول‌ها، متفاوت است.

امروز نیز به صرف این که بگوئیم مارکسیسم درانطباق با ویژگی‌های جهان معاصر تکامل می‌یابد، نمی‌توانیم مدعی شویم که حق مطلب را ادا کرده‌ایم و شمایی کلی از این تکامل به دست داده‌ایم. ممکن است تصور ما از این تکامل، شبیه تکاملی باشد که مارکسیسم با تجربه‌ی کمون پاریس از سرگذراند. ممکن است این تکامل را با برخورد خلاق لنین با مارکسیسم دراوایل قرن ۲۰ نزدیک بدانیم. و یا ممکن است چیزی اساسا" محدودتر و یا بسیار گسترده‌تر مورد نظرمان باشد. از این رو به نظر من اعتقاد ما به تکامل مارکسیسم در عصر حاضر،باید با ارزیابی عمومی‌مان از ابعاد و اهمیت تاریخی این تکامل همراه گردد.

www.iran-archive.com

تکامل تدریجی جهان ما در قرن بیستم شتابی کم نظیر گرفته و در سال‌هایی که ما به سر میبریم، جهان مرحله‌ای چرخشی از رشد و تکامل خود را از سر میگذراند. انسان از توانایی‌هایی بر خوردار گشته است،که میتواند بساط حیات خود و همه‌ی جانداران را از پهنه‌ی زمین بر چیند. قادر شده است،که نه تنها در جو زمین، بلکه در میان سایر سیارات منظومه شمسی به سیر و سیاحت بپردازد. کره ارض از هر لحاظ برای حیات بشری تنگ شده و حتی شایستگی زیستی خود را نیز از دست میدهد.

انسان مولد برای اولین بار در تاریخ می‌رود که از شرکت مستقیم در پروسه تولید معاف گشته و نقش اداره کننده و تنظیم کننده تولید را بر عهده‌گیرد. در جرگه نیروهای مولده،علوم نیز وارد شده و نقش فعال ایفاء میکنند. اطلاعات مقام نوینی در جامعه کسب کرده و رسانه‌های گروهی،جامعه و سراسر جهان را در کیفیتی بی سابقه به هم پیوند می‌دهند. تولید و در بیانی وسیع‌تر، اقتصاد هر چه بیشتر جهانی شده‌و خلق‌ها، ملل گوناگون، مستقل از نظام اجتماعی- اقتصادی‌شان به مراوده‌ای گسترده و چندین جانبه کشانده شده و با ضرورت مبرم همکاری و همیاری برای بقاء و تعالی روبرو گشته‌اند.

بنظر ما همین‌مختصر هم نشان میدهد که تکامل کنونی جهان و در نتیجه، تکامل اندیشه‌های ما از چه خصلت و چه ابعادی برخوردار خواهد بود.

در گذشته ، شمای تکامل تاریخی جوامع را هر چند بطور مشروط و قراردادی بشکل گذار از فراماسیون‌های برده‌داری به فئودالیسم، از فئودالیسم به سرمایه‌داری و از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و کمونیسم ترسیم می‌کردیم، و این را پایه شناخت می‌دانستیم .امروز اما ، با این واقعیت مواجه شده‌ایم،که نه تنها چنین سیری از تاریخ، بلکه اساسا خود تاریخ تمدن بشری ممکن است براثر فاجعه هسته‌ای و یا سکته اکولوژیک مختومه اعلام شود. بدین ترتیب دید ما از تکامل تاریخی آتی جامعه بشری‌دستخوش جدی‌ترین دگرگونی‌هاست. در گذشته هر اندیشه و هر نهضت سیاسی را اساسا با منافع طبقاتی توضیح میدادیم و مدعیان اندیشه‌های فرا طبقاتی و مبتکران نهضت‌های ورا طبقاتی را عوام‌فریب و خدمتگزار طبقات استثمارگر میدانستیم. امروز اما، مسایل و معضلات عموم بشری و قبل ازهمه مساله بقاء،تمامی خلقها و طبقات و گروههای اجتماعی و هر دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم را به یکسان شامل می‌شود و موقعیت نوینی فرآهم آمده‌است،که همه جامعه بشری را با همه تضادهای واقعی آن بطور عینی متحد می‌کند. بدین ترتیب برخورد طبقاتی تمی‌تواند به تنهایی محور و "شاقول" ارزیابی‌ها و تحلیل‌ها و استراتژی و تاکتیک ما باشد. در گذشته ، جنگ را

www.iran-archive.com

ادامه‌سیاست طبقات و از این رو تنها عادلانه یا ناعادلانه می‌دانستیم و همزیستی مسالمت‌آمیز کشورهای دارای نظام‌های مختلف را نوعی مبارزه طبقاتی می‌شمردیم. امروز اما، جنگ هسته‌ای نه تنها برای این یا آن طبقه و این یا آن نظام، بلکه برای کل بشریت بمعنای نابودی است و همزیستی مسالمت‌آمیز میان کشورهای دارای نظام‌های مختلف،بشرط بقاء بشریت تبدیل شده است. امروز هر مناقشه منطقه‌ای و حتی هرگونه اعمال زور نظامی در هر گوشه جهان، از هر انگیزه عادلانه‌ای هم که برخاسته باشد، چنانچه فضای همزیستی مسالمت آمیز در عرصه بین‌المللی را برهم زده و پیرامون خود قطب‌بندی نظامی ایجاد کند، از جانب وجدان جامعه بشری محکوم خواهد شد. در عین حال ، قهر که در گذشته " قابله " و " مامای " انقلاب و عالی‌ترین شکل مبارزه طبقاتی خوانده می‌شد، هرچه بیشتر با الزامات بقاء و تعالی بشریت در تعارض قرار می‌گیرد. ضرورت و نیز بتدریج امکان آن فراهم می‌آید،که مبارزه طبقاتی در اشکالی متمدنانه‌تر و با شیوه‌هایی انسانی‌تر فرجام یابد.

باری، اگرچه ایده‌ها و اندیشه‌های نوینی که جهان امروز ما را توضیح و تغییر خواهند داد، نمی‌توانند جز تکامل ایده‌ها و اندیشه‌های پیشین باشند، اما ابعاد ، دامنه، و مقام تاریخی این تکامل را مرحله بحرانی کنونی رشد و تکامل تمدن بشری است،که رقم می‌زند. تمدنی که اگر نتواند " بروی پا بایستد " اگر "جمجمه"اش امکان رشد نیابد، و بالاخره اگر نتواند " خود را با محیط و محیط را با خود" سازگار کند، در " سرما و یخبندان " هسته‌ای و اکولوژیک نابود خواهد شد. ایده‌های نوین باید این ضرورت ها را در خود باز تاب دهند و در عین حال خدمتگزار تحقق آنها باشند. تمدن بشری در مرحله کنونی، برای آنکه منقرض نشود،ناچار است که در عین وجود کلاف پیچیده تضادهایش ، از مرحله " ماقبل تاریخ " به مرحله " تاریخ انسانی " فرا بروید. اندیشه بشری نیز،باید تا میزان و تا ابعادی تکامل یابد که بتواند این فراروبی را با همه بغرنجی‌های آن توضیح دهد، هدایت کند و به فرجام برساند.

مارکسیسم که مدون‌ترین و پرنفوذترین مکتب فکری قرن بیستم بشمار می‌رود،خود بشارت دهنده فرا رسیدن " تاریخ انسانی " بوده است،با برافراشتن پرچم نوسازی و نواندیشی،برای تکاملی متناسب با نیازهای زمان خیز برداشته است. و همین مارکسیسم است که بنظر ما، پیش از همه و بیش از همه مکاتب دیگر قابلیت بالقوه پاسخگویی به الزامات جهان معاصر را داراست، هرچند که این پاسخگویی در گرو دگرگونی‌های جدی در ارکان و اصول آن باشد.

پایان

جمشید - خرداد ماه ۱۳۶۸

www.iran-archive.com

"دمکراسی و مسئله ملی"

دیر بازی است که مقوله دمکراسی و درک از آن موضوع بحث جدی به خصوص احزاب و سازمان های کمونیستی و کارگری کشورهای سوسیالیستی است. این امر به دنبال بحران در رهبری و بحران در ساختارهای اجتماعی ـ اقتصادی این کشورها و تغییرات بلامنازع در سیمای جهان امروز و رشد فزاینده کشورهای سرمایه داری، مبرمیت عاجلی را در درک نوین از آن قبل از همه در برابر احزاب کمونیست حاکم قرار داده است.

جذب انقلاب علمی و فنی توسط سرمایه داری، جهش اقتصادی کشورهای سرمایه داری آفاز دگرگونی بنیادی در ساختار طبقه کارگر، شکل گیری نیروی زحمتکش نوینی که با تسلط بر تکنیک و از طریق کار فکری جایگاه بسیار حساس و غیر قابل پیش بینی در سیستم اقتصادی سرمایه داری پیدا کرد، دگرگونیهایی که در ساختار طبقاتی خود طبقه سرمایه دار و اقشار میانی پدید آمد، علاوه بر این گسترش سیستم خدمات، بالا رفتن سطح عمومی رفاه در این کشورها و بلاخره ارتقاء و تکامل خواست های کارگران و زحمتکشان و افزایش دم افزون خواست های عموم اجتماعی و عموم بشری و رشد روزافزون روحیه دمکراتیک در مجموعه خواست های کل اقشار خلق از یک سو، و رکود در رشد نیروهای مولده و مناسبات تولیدی، حاکم بودن سیستم اداری ـ فرماندهی مدیریت که در سال های ۳۰ شکل گرفت، سایه سنگین مسموم دیکتاتوری استالین در اعماق جامعه ـ که خود ناشی از به فراموشی سپردن نرمهای لنینی بود، جان سختی بوروکراسی گسترده و دامن گستر، فرسایش و پوسیدگی بسیاری کلیشه ها در قاب "تاریخی" دگماتیسم و پیدایی پیامدهای ناگزیر این همه، یعنی مرگ ابتکار مردمی و سوسیالیستی، کندی رشد اقتصادی ـ اجتماعی و نهایتا پدید آوردن زمینه های تهی کردن سوسیالیزم از مضمون انسانی، انقلابی و علمی خود از سوی دیگر، که بالطبع عواقب بلامنازع خود را در سطح رشد رفاه توده ها در اکثر کشورهای سوسیالیستی برجای نهاد، امر تعمیق و شکوفایی دمکراسی سوسیالیستی را به مثابه ضامن پیشروی روند نوسازی و تحولات عمیق و بنیادی، در سرلوحه سیاست های این کشورها قرار داد. در واقع این که در بسیاری از کشورهای سوسیالیستی بر ضرورت گذار به مشی ساختمان جامعه نوین با مشارکت فعال و دمکراتیک مردم، مش گسترش خودگردانی سوسیالیستی مردم تاکید می شود، بر این پایه است که در سال های اخیر در کشورهای سوسیالیستی مبارزه وسیعی در جهت ریشه کن کردن مظاهر رکود، لختی و بوروکراسی از تمام عرصه های زندگی جامعه و به جای آن گسترش مداوم دمکراسی و نهادهای دمکراتیک و حل مسائل اجتماعی و سیاسی از

www.iran-archive.com

طریق دمکراتیک آغاز شده است. انحراف و تلاش در جهت بازنگری به پی‌آمد آنچه که در این کشورها به‌نام سوسیالیزم و حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا صورت گرفت، قبل از همه با باور به تئوری‌هایی که دیگر یارای پاسخگویی به مطالبات زمان را از دست داده‌اند قابل تبیین است. رفیق لگاچف در خصوص رهایی از وضعیت موجود در پلنوم نوبتی ماه فوریه سال ۱۹۸۸ می‌گوید، "نوسازی ما را مکلف می‌کند که به برخی تعریفات که برایمان عادی شده‌اند به شیوه‌ای جدید نگاه کنیم و نه تنها راه طی شده، بلکه راهی را نیز که در پیش داریم با آن معیارهای پیشرفت و آن اهداف ساختمان جامعه نوین که توسط کلاسیک‌های م-ل فرمول‌بندی شده‌اند مطابقت نمائیم. به بیان دیگر باید راستاهای اقدامات عملی‌مان را با آن مولفه‌های اصلی که دیگر بیش از یک قرن است کمونیست‌ها بر اساس آن حرکت می‌کنند به سنجیم، نباید به خاطر برخی آئین‌ها صرفا حقایق صلب را تکرار کرد، بلکه باید به دنبال پاسخ برای بسیاری سئوالات بود که مولود وضعیت کنونی هستند." و رفیق گورباچف در جایی دیگر برای نشان دادن ابعاد تغییرات ضرور تاکید می‌کند که "به الزامات موجود تکامل جامعه شوروی و مردم آن دیگر نمی‌توان با روش‌ها و مکانیسم‌های اقتصادی دهه‌ی ۳۰، دهه‌ی ۴۰، دهه‌ی ۵۰، دهه‌ی ۶۰ و حتی دهه‌ی ۷۰ پاسخ داد و اینکه برای این کار "تغییرت اساسی" در تمام زمینه‌های اقتصاد، سیاست، ایدئولوژی و فرهنگ لازم است". در واقع صحبت از تفکرات دگماتیستی است که سال‌های سال کمونیست‌ها آن را رهمنون تحلیلات و به‌کار بست سیاست‌های موخذه خود از آن کرده بودند. آن طور که پیداست طرز فکر دگماتیک، ناتوانی و یا عدم تمایل به درک پدیده‌های جهان عینی در کلیت آن‌ها و در یافتن پویایی و تضادهای رشد است. این تفکر جهان پیرامون را یک مجموعه خشک و جامد و علم را یک رشته "حقایق" و اندیشه‌های خطا ناپذیر تصور می‌کند. جوهر دگماتیسم بمثابه یک پدیده اجتماعی، تاثیری است که تفکر دگماتیک در سازماندهی زندگی معنوی جامعه و بر روندهای پیشرفت آن می‌گذارد. از این دیدگاه، تعریف دگماتیسم بعنوان طرز فکر مستبدانه که به یک اصل سیاسی، اخلاقی و فکری تبدیل شده است، بر منافع آن‌هایی که نفعی در رشد ندارند، آن‌هایی که موقعیت "راحت" و عادی موجود را شخصا می‌پسندند و آن‌هایی که نمی‌خواهند و یا نمی‌توانند به مقتضیات زمان، به پدیده‌های نوین در زندگی پاسخ دهند منطبق است.

البته در ورای همه این پدیده‌های منفی، دستاوردهای موجود سوسیالیزم در عرصه داخلی و خارجی را نیز باید دید. اما صحبت نه بر سر حد و میزان این دستاوردها، که اسالیب دست یابی به آنان و بررسی زمینه‌های عینی و ذهنی شکل‌گیری این پدیده‌های منفی و انعکاس آن در بطن جوامع این کشورها در نظر می‌باشد. در واقع امروز دیگر صحبت بر سر جستجوها، تحلیل‌ها، اندیشیدن‌ها و رهگشایی‌ها در عرصه‌های تعیین کننده تئوری و پراتیک، در عرصه‌های تعیین کننده سوسیالیزم و

www.iran-archive.com

نگرش جدید به سوسیالیزم و به راهها و چشم‌اندازهای پیشرفت آن و تعمیمی نوین در تحلیل جهان زمان ماست. برای کمونیست‌های ایران فراگیری همه این تجارب و بکاربست خلاق و پویای آن اهمیتی جدی را داراست. این فراگیری هانه در آن حد که زیر پرچم نوسازی و بینش نوین تنها بازتاب گرو حامی دستاوردهای جنبش نوسازی کشورهای سوسیالیستی بوده و خود نکوشیم تا برای پیشتاز اندن این روند در جنبش کارگری و ملی کشور نیروی مادی و معنوی ایجاد کنیم. تا قبل از این سیطره دگماتیسم فرصت طلب و هژمونیست بر جنبش ما سبب شد تا این جنبش دچار فقر معنوی شدیدی گردیده و به شکلی بیرحمانه چشمانش بر روی جهان بسته شود.

امروز دیگر بیان این واقعیت که جنبش کمونیستی در چندین دهه گذشته در ابعاد جهانی در راه‌جویی و پاسخ‌یابی به ضرورتهای عینی برآمده از زندگی تغییریابنده جهان معاصر دچار رکود و جمود فکری و انفصال بوده است، شهامت چندانی نمی‌خواهد. باید مسئولانه در صدد علت یابی این رکود و تنبلی فکری بود و در صدد برطرف کردن موانع و مشکلات برآمد.

نگاهی بر زندگی واقعی جنبش کمونیستی میهنمان در طی سالهای اخیر نشان می‌دهد که علیرغم رشد محسوس در کسب دستاوردهای نوین در برخی عرصه‌ها، متاسفانه در عرصه‌های مهمی چون مسئله ملی جنبش کمونیستی میهن مان در تنگنای توهمات گذشته در تردید بسر می‌برد. اگر امروز بر آن اعتقاد هستیم که باید بازنگری عمیقی در تئوریهای پیشین صورت پذیرد، این امر بالطبع میبایست دامنگیر کلیه عرصه‌های حیات اجتماعی و اقتصادی باشد. بگذریم از اینکه پیرامون صحت برخی از این تئوریها در زمان خود نیز بحث جاری است. و یا اینکه پرداختن به این امر و کاربست عملی آن در اتخاذ استراتژی و تعیین خط‌مشی سیاسی اهمیتی جدی را بخصوص برای احزاب و سازمان های کمونیستی که هنوز پیکارهای حاد طبقاتی را جلو رو دارند داراست، اما صحبت ما بر آن تئوریهای پذیرفته شده‌ای است که در هر حال سالیان سال تحول جوامع را به پیش هدایت گر بودند. در پس همه این جستجوها و تحلیل‌ها امروز بطور نمونه برای ما کادرهای مناطق ملی مسئله است که چطور تحت تیمومیت دیکتاتوری پرولتاریا (دمکراسی برای اکثریت، دیکتاتوری برای اقلیت)، اقلیت های ملی ساکن اتحاد شوروی از استقلال صوری برخوردارند، در یوگسلاوی میان ملیت های آلبان و یوگسلاو حقوقی تا حد آنتاگونیستی وجود دارد و نهادن نام ترکی در بلغارستان جرم محسوب می‌شود. در بیان همه تضییقات و سرکوب هایی که در حق خلق‌های این کشورها بنام سوسیالیزم و حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا صورت پذیرفت، آیا می‌توان گناه همه آنها را در قالب و توجیهات برخوردهای اراده‌گرایانه و دگماتیستی محصور نمود؟ اگر ما به تعمیمی نوین در تحلیل جهان زمان اعتقاد داریم. زندگی ما را وادار ساخته که بر روندهای خود تحول جهانی بگونه‌ای نوین برخورد کنیم، جادارد که به مجموعه تحولات در این عرصه نیز بازنگری جدی، شناختی همراه با جمع بندی از همه عوامل و گرایش‌های نوین

www.iran-archive.com

صورت پذیرد. بحث بر سر تئوریهای پذیرفته شده روی کاغذ نیست. اگر بنا را بر آن نهیم که تئوریهای موجود در عرصه ملی از واقعیت ها نشات گرفته و در واقع پاسخگوی مقتضیات زمان خود بودند، پس چگونه است که تا همین امروز بسیاری از بندهای این اصول و قوانینی که همگان بر صحت آن تاکید دارند نتوانستند در زندگی روزمره خلق ها جاری شوند؟ با اینکه در نوزدهمین کنفرانس حزب کمونیست اتحاد شوروی بر وجود نارسائیهایی در عرصه پیشبرد سیاست ملی اشاره گردید. ولی هنوز هم تا گسستن از باورهای اراده گرایانه و پیشبرد عملی دمکراسی در حق اقلیت های ملی کشور راه درازی در پیش است. این امر صرفا مختص جامعه شوروی نبوده و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز بدرجات مختلف با مشکلاتی از این دست روبرو می باشند. به عنوان نمونه، "حق تعیین سرنوشت خلق ها، و حق تشکیل دولت های مستقل ملی تا حد جدایی" محوری ترین اصول لنینی سیاست ملی حزب را عبارت می سازد. ولی در راه تحقق عملی این اصل واقعا چه مکانیزم هایی در برابر این ملیت ها برای تحقق بخشیدن آن در نظر گرفته شده است؟ تحت چه شرایطی این خلق ها می توانند بدون خوردن برچسب های ناسیونالیزم و شووینیسم و .... دولت های مستقل ملی خود را تشکیل داده و از چارچوب کشور خارج شوند؟ اینکه وقایع حداقل یک ساله اخیر در کازاخستان، ارمنستان، آذربایجان و ... را بنام ظهور پدیده های ناسیونالیستی و شووینستی و انحراف از نرم ها و پرنسیپ های سوسیالیستی سرکوب نمود، نشانگر تحول بینش و سایش پندارهای دگماتیک گذشته نیست. حزب خلق ها بودن در عین حال که می بایست عالی ترین ارزش های انسانی و آداب و رسوم و سنن و ویژگی های اجتماعی -اقتصادی، روانشناسی و فرهنگی خلق ها را در برنامه خود بازتاب دهد، از سوی دیگر می بایست راه ها، شیوه ها و ابزارهای شکل دادن دمکراتیک فعال توده ها را در سرنوشت، نوع و نحوه زیست و هستی خود نیز با برداشت های امروزین از سطح نیازها فراهم و پیش بینی کند. نبود چنین مکانیزم هایی در جامعه و ارجح شمردن مصالح حزب طبقه کارگر به عنوان حزب پیشاهنگ خلق سبب می گردد که از سویی دمکراسی خلق در تداوم پیگیر خود به دمکراسی حزب و بعدها به دمکراسی یک فرد فرارویده. تجربه کشورهای سوسیالیستی چون شوروی، چین، یوگسلاوی، رومانی، آلبانی و ... موید این ادعاست. رفیق گورباچف در پیام کمیته مرکزی به مناسبت هفتادمین سال گرد انقلاب اکتبر در درک از دمکراسی سوسیالیستی می گوید: "ما با گسترش دمکراسی، با تحکیم قانونیت سوسیالیستی، با توسعه فعالیت شوراهای نمایندگان خلق، اتحادیه های شغلی، کامسامول و دیگر سازمان های اجتماعی، اعتلای شایستگی شخصیت، گسترش همه جانبه حقوق شهروندان و کلکتیوهای کار، فضا را برای مقتدرترین نیروهای سازنده سوسیالیزم کار آزاد انسان آزاد، در کشوری آزاد باز می کنیم." مگر همه این رهبران کشورهای سوسیالیستی بر صحت کلمات فوق اذعان نداشته و آن را کعبه آمال خود نکرده بودند؟ پس چگونه است که دمکراسی سوسیالیستی که ذاتا می بایست تبلور

www.iran-archive.com

اراده توده‌ها بوده و بر گسترش خودگردانی خلق در سطح و در عمق و آشتی‌پذیری با عوام‌فریبی و خودسری استوار باشد، به دمکراسی یک فرد (به تعبیر درست دیکتاتوری یک فرد) فرامی‌روید؟

اینکه حزب طبقه کارگر تاریخا و مضمونا منافع آنی و آتی طبقه کارگر را نمایندگی کرده و بیانگر منافع همه اقشار خلق می‌بایست باشد امر روشنی است، ولی آیا می‌توان با قائل بودن رسالت تاریخی صرف برای خود و بیان این نکته که ما حزب پیشرو هستیم به اقدام جنایتکارانه‌ای دست یازید؟ تعلقیت خلقی و همگانی برای حزب نه از اعماق گفتارها و تئوریها، که از پیوند عملی و علمی آن با محیط زنده و از بطن تحولات روبه اعتلا جامعه و سطح رشد نیازهای روزمره اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و فرهنگی توده‌ها برمی‌خیزد. حزب طبقه کارگر در این امر نه با استنادات به تئوریها که در مبارزه عملی در بطن جامعه برای پیشبرد اقناعی و مستدل سیاست‌های خود و در مبارزه منطقی و در صورت ضرورت قهرآمیز با دشمنان و مخالفین خود می‌تواند سیمای مردمی‌اش را حفظ و تا حد یک حزب واقعا متعلق به تمام اقشار خلق ارتقا یابد. فقدان چنین بینشی و درک این مسئله که ما بطور مکانیکی حزب متعلق به تمام خلق هستیم، کوچکترین حرکات اعتراضی خلق‌ها را تحت عنوان نقض قانونیت و مصالح حزب مورد سرکوب و تضییق و فشار قرار خواهد داد. درواقع در اساس آنچه در کارکرد سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک ضروری است، رشد ملموس برخورد تئوریک در کل طیف علوم مربوطه جامعه و انسان است، ما کمونیست‌های ایران می‌بایست ادارک نوین خود را از تجارب این کشورها در عرصه فوق فنابخشیده و بدین گونه بنیان ایدئولوژیک و تئوریک سیاست‌های ملی خود را مستحکم سازیم. ما باید دائما در پی یافتن پاسخ به مسائل پیچیده فراوانی باشیم که زندگی مطرح می‌سازد و مسائل، تنگناها و دشواریها را پیش‌بینی کرده، اقدامات لازم را انجام دهیم و بدین گونه به امر عینیت سیاست‌های ملی خودیاری رسانیم.

برای غلبه صحیح بر روندها و پدیده‌هایی که ثمره عملکردهای دهه‌های گذشته‌اند باید شرایط طرح این اصول و اساسات را در عرصه مسئله ملی و اشکال و مکانیزم‌های کاربست آن را در این جوامع بخوبی فراگرفت و خلاقانه آنان را با احتساب شرایط ویژه کشور و مناطق ملی بکار گرفت. برای روشنگری عمیق و همه‌جانبه این مسئله قبل از همه می‌بایست مقولات مهمی چون حزب و دولت پیشرو و توده، حزب واقلیتهای ملی، حزب و دمکراسی و رابطه میان آنان را با درکی نوین و منطبق با روحیات زمان مورد بازنگری جدی قرار داد. سئوال مرکزی این است که حزب چگونه می‌خواهد در تعیین و پیشبرد سیاست‌های ملی، دمکراسی را در حق خلق‌ها رعایت و بکار بندد؟ در بررسی این امر می‌بایست دو نکته را الزاما مورد تدقیق قرار داد. نکته اول تدوین برنامه‌ای که بیانگر خواست‌های واقعی ملی و طبقاتی خلق‌ها باشد، و نکته دوم بکارگیری اسالیب و متدهایی که امکان تحقق دمکراتیک این اصول را به همراه تامین شرایط فعال و آزادانه خلق در به انجام رساندن آن با احتراز از هرگونه شیوه تحمیل و دخالت در نوع

www.iran-archive.com

و نحوه زیست خلق‌ها فراهم نماید. اما در تدوین برنامه ملی در نظر داشت پارامترهای زیر الزامی است: ۱) مطالعه سطح رشد اجتماعی ـ اقتصادی مناطق ملی ۲) آرایش طبقات موجود، تضادها و نوع آن ۳) تاریخ مبارزاتی خلق‌ها، شکل و مضمون آن ۴) روانشناسی و روحیات حاکم بر خلق ۵) تناسب مسئله ملی و طبقاتی ۶) وجود حزب سیاسی و عملکردهای آن در گذشته و حال.

طبیعی است که تدوین و ارائه برنامه ملی با مختصات فوق، رابطه بلاواسطه‌ای را با کلیت آن در سطح جامعه داراست. بطور نمونه برداشت‌های راست یا "چپ" از وضعیت موجود جامعه تاثیرات بلامنازع مستقیمی را بالطبع بر برنامه ملی خواهد داشت. همچنان که طرز تلقی از مفهوم اهمیت و شیوه‌های "مبارزه ضدامپریالیستی" و "مبارزه دمکراتیک" و رابطه آنها در گذشته بیانگر درک انحرافی از این مفهوم بود که در نظرات ما وجود داشت، انحرافی که به سهم خود راه را بر راست روی در سیاست هموار کرد.

پیرامون نکته اول یعنی درک از ارائه برنامه ملی، بدون شک بنیانها و اصول حاکم بر آن قبل از همه باید مورد تدقیق و صراحت بیشتری قرار گیرند. بطور مثال لنین در زمان خویش با مطالعه شرایط اجتماعی ـ اقتصادی ـ و سطح رشد فرهنگی و روانشناسی و در نظر داشت پراکندگی برخی ملیتها و ساختارهای عقب مانده آنان، اصولی را پی نهاد که بگمان وی مناسب‌ترین پاسخ به حل مسئله ملی در آن متقطع بود. این احکام بعدها در دیگر کشورها نیز بلاانحراف مورد پذیرش قرار گرفته و آنان را بدون کوچکترین تفسیر و یا توضیحی بر برنامه‌های خود سوار نمودند. سئوال این است که اصل مهم "استقلال کامل خلق‌ها در تشکیل دولت‌های مستقل ملی تا حد جدایی" آیا تا به امروز همچنان الزام طرح خود را در برنامه ما داراست؟ زمانی بیان این اصل از جانب حزب بلشویک‌ها به عنوان پیگیری در دموکراتیسم طرح میگردید و گرایش به جدایی از ترکیب روسیه هم به لحاظ عینی و هم ذهنی در میان برخی ملیت‌ها وجود داشت. اما امروز با گذشت بیش از هفتاد سال از بیان تزهای فوق، پرسیدنی است که آوردن آن در برنامه ما کمونیستهای ایران، در حالیکه گرایش به جداشدن در میان خلق‌های کشور چه به لحاظ مادی و چه ذهنی بسیار بسیار ضعیف است، تا چه حد از ضرورت انکارناپذیری برخوردار است؟ اگر آوردن آن به تعبیری در نمایاندن اعتقاد خود به دمکراسی مد نظر باشد که بگمان من با آوردن چنین بندهایی کلیشه‌ای بدون توضیح و تفسیر بنیان‌های علت طرح و ارائه آن، ما فقط‌پز دمکراسی روشنفکرمابانه می‌دهیم. البته نگارنده در صدد شکافتن و نقد اصول و اساسات سیاست ملی تدوین شده توسط لنین نیست، بلکه فرض از بیان طرح مسئله و اشاره به یک اصل از سیاست ملی لنینی، بر حذر داشتن احزاب و سازمان‌های کمونیستی

کشورمان از برخوردهای قالبی و ماریتی نسبت به مسئله ملی و بکارگیری خلاق هسته این اندیشه‌ها و اساسات در شرایط خاص مناطق ملی کشورمان است. متاسفانه چپ ایران در بهره‌گیری از دانش‌ها و

www.iran-archive.com

تجارب فوق ضعیف عمل کرده و حداقل آنکه بازنگریها در این عرصه نمود بیرونی را از خود هنوز ارائه نداده است و برخی احزاب و سازمانها چون راه کارگر، همچنان سفت و سخت همان تئوریهای گذشته را به همان شکل و شما حواله مناطق ملی‌مان میدهند.

اما پیرامون نکته دوم که مربوط به اسالیب و بکاربست عملی اصول برنامه‌ای است، باز ما با دو شیوه برخورد روبرو هستیم. یک شیوه که آزمون خود را در گذشته در قالب اکثر کشورهای سوسیالیستی پس داد و ما در ابتدای مقاله تا اندازه‌ای بدان هر چند کلی پرداختیم، و شیوه دیگر آنکه هنوز با سلاح بینش نوین خود را در برابر آزمونی دگر قرار داده است، در بررسی این امر چپ ایران (بخصوص سازمان و حزب توده) یکبار آزمون خود را در درک از دمکراسی و رابطه آن با منافع توده‌های خلق پس داد. البته در برداشت چپ از دمکراسی و چگونگی تحقق آن، تجسم این برداشت در کارگروهی خود چپ، در رابطه‌اش با دیگر گروه‌ها و با مردم که در تضعیف چپ و سرخوردگی روشنفکران و نیروهای دمکرات جامعه‌مان نقش مهمی داشته است، نیاز به برخوردی دیگر، برخوردی وسیع‌تر و همه جانبه‌تر دارد که به سهم خود باید با جدیت و پیگیری دنبال کنیم. بدون چنین برخوردی چپ قادر نخواهد بود از خود فراتر رود و نقش و سهم شایسته‌ای را در مبارزه برای دمکراسی در کشورمان ایفا کند. به عنوان نمونه در بررسی جوانب عمده نظر فوق، مفهوم ''مبارزه ضدامپریالیستی'' و ''مبارزه برای دمکراسی'' در نوشتجات متعدد و به مقتضی و مناسبت‌های مختلف از جوانب گوناگونی مورد بررسی قرار گرفته است. تجربه و عمل چندساله بیش از هر چیز دیگر کمک می‌کند تا جوانب عمده و خطوط اصلی را تشخیص دهیم. این نظر در تمامیت آن در دیدگاه‌ها و پراتیک چندین ساله حزب توده منعکس است و سازمان در روند حرکتش به شیوه تاکتیک ـ پروسه، از موضعگیری و رد نظر فوق تا پذیرش اجزائی از آن و بلاخره تا پذیرش کامل و تسلیم در برابر آن طی طریق کرد. این نظر بطور عمومی ضرورت مبارزه وقفه‌ناپذیر برای تامین آزادیهای سیاسی و مقابله با استبداد و خودکامگی را در مسلخ آنچه‌که ''مبارزه ضدامپریالیستی'' می‌خواند قربانی کرد.

اجزاء این نظر بدینقرار است:

۱) ارائه تصویری مسخ شده از مبارزه ضدامپریالیستی و روندی که در آن این مبارزه تعمیق و گسترش می‌یابد.

۲) ارائه تصویری مغشوش از مفهوم، اهمیت و ضرورت مبارزه برای دمکراسی و در مقابل هم قرار دادن حقوق دمکراتیک و آزادیهای دمکراتیک.

۳) نتیجه گرفتن این حکم که مبارزه برای آزادیهای دمکراتیک، مبارزه را از مسیر اصلی آن منحرف می‌کند و علاوه بر این اولویت با حقوق دمکراتیک است نه آزادیهای دمکراتیک

۴) قرار دادن ''مبارزه ضدامپریالیستی'' و ''مبارزه برای دمکراسی'' در مقابل همدیگر و نتیجه

www.iran-archive.com

گرفتن این حکم که ''مبارزه ضدامپریالیستی'' اولویت دارد و اساساً خود این مبارزه است که به تامین حقوق دمکراتیک منجر خواهد شد.

نیرویی که پیش از این به دنباله‌روی از حزب توده و با حرکت از مناسبات دولت‌ها در عرصه بین المللی مارک ''ضدامپریالیستی'' بر چهره حاکمیت ضدخلق خمینی کوبیده و صف مستقل و استقلال سیاسی خود را فداکرده بود، گریزی نداشت که در چارچوب از قبل تعیین شده ''اتحاد و مبارزه'' مرتبا عقب نشینی کند و ''ملاک های مینی!'' خود را جرح و تعدیل نماید تا ''سمت گیری متعین خط امام'' در تقسیم جاودانی جهان به دو اردوی مترقی و ارتجاع با اردوی ترقی منطبق شود.

همانطور که بالاتر دیدیم، در چارچوب نظر فوق جنایات ج.ا. علیه آزادیهای فردی ـ اجتماعی و خلق های کشور تحت عنوان ''ضعف ها''، ''تنگ نظری ها'' و ''انحصار طلبی ها'' توصیف می گردید. در حالیکه دیکتاتوری سیاه ولایت فقیه در کار تنیدن شبکه تار عنکبوت رژیم پلیسی ـ مذهبی اش تا اعماق زندگی خصوصی میلیونها مردم کشورمان بود، در حالیکه موج ترور و وحشتی که دژخیمان لگام گسیخته رژیم بر سر هر کوی و برزن براه انداخته بودند بیداد می کرد، سیستم نظری فوق که در بندهای پندار ''ضدامپریالیستی'' گرفتار آمده بود، دفاع از آزادی را گرایش لیبرالی می خواند. طبق درک فوق از امر دمکراسی و مبارزه ضدامپریالیستی توجیهات و تفاسیر عالمانه در بفراموشی سپردن حقوق دمکراتیک خلق های تحت ستم کشور به نفع همدگی ''مبارزه ضدامپریالیستی'' ماهیت خود را بیش از پیش آشکار می سازد.

قدر مسلم آنکه با این شیوه های منسوخ شده دیگر نمی توان جایگاهی مناسب در بطن توده ها کسب نمود و چپ ایران می بایست الزاما خود را از بند این دگم ها و برخوردهای کلیشه‌ای و ارداه گرایانه برهاند. دیگر نمی توان در قالب تئوری های زنگ زده سابق و فرمول های از پیش تعیین شده سرنوشت توده ها را رقم زد. حزب طبقه کارگر اگر براستی می خواهد به حزب بیانگر منافع همه اقشار خلق بدل گردد، می بایست اسالیب برخورد کهنه و ماندر انسبت به مسئله خلق ها که نمونه کشورهای سوسیالیستی و برخوردهای گذشته ما تجلی بارز آن بشمار می آیند از اذهان بزداید. دمکراسی کمونیست های ایران می بایست ابزاری موثر در شتاب بخشیدن به سمت گیری آگاهی به سوی تحولات انقلابی باشد. دمکراسی اگر به حرف محدود نشده در عمل تحقق یابد مطمئن ترین مکانیزم پرورش است. وظیفه کمونیست ها و حزب پیشرو آن به کلی‌ترین بیان آن، ارائه طرحی جامع و برنامه عمل برای نوسازی اندیشه ها و تئوری ها نه تنها در کل واحد آن، بلکه در هر یک از عرصه های آن و در هم پیوندی همه عرصه های زندگی جامعه است. به جای تمجید از بینش نو در حرف باید در عمل بر روی مبنایی زمینی و کاملا دمکراتیک آن را از بطن علایق و تمایلات توده ها اخذ و وارد طرح درازمدت رشد جامعه نمود. همه جوانب زندگی درونی ما به تفکر تئوریک در سطح کیفی نوین نیاز دارند. لازم است که راه ها، شیوه ها و ابزارهای شکل

www.iran-archive.com

دادن فعال ودمکراتیک شرکت خلقها را در سرنوشت خویش و شیوه زندگی نوین مورد مطالعه قرار داد.

در جستجوی تحلیل ها و کنکاش ها همانطور که گفتیم هم تئوریها و هم نگرش نسبت به مسئله ملی نیاز به بازنگری جدی دارد. بر این اساس این دیگر امروز پذیرفتنی نیست که بنام مصالح یک طبقه تمایلات و گرایشات حتی ارتجاعی خلقی را بدون بکاربست شیوه ها و متدهای اقناع و توجیه و آموزش و پرورش مورد سرکوب قرار داد و از زاویه رسالت تاریخی صرف بدون در نظر داشت واقعیت های عینا موجود بر محتومیت شکست جریانات مخالف حکم داد و با برپایی پرچم پلورالیسم سیاسی و آزادی بیان و عقیده سیاست های خود را با پروسه فروپاشی زودرس و خصم برانگیز جریانات سیاسی دیگر پی نهاد. قائلیت رسالت تاریخی برای خود یک مسئله است و اثبات این مدعا در پراتیک مبارزاتی توده ها مسئله دیگر است. درست همین تفکر و درک اوتوپیایی از سوسیالیزم بود که درک تحریف شده و ناتوانی را از آن در حل بنیادی مسائل جامعه در اذهان میلیون ها توده مردم آفرید و رهبران این کشورها را در پس همه آن عقب ماندگی ها و ناکامی ها وادار ساخت شیپور بیدارباش را در نت پرستر و یکا بنوازند.

حزب طبقه کارگر اگر انعکاس عالی ترین ارزش و علایق و تمایلات یک خلق را در خود نداشته باشد، مجاز به تحمیل و دیکته کردن سیاست بیگانه خود با روحیه آن خلق نیست. این را دیگر باید امروز دانست که نسخه های آماده برای همه وقایع زندگی وجود ندارند. حزب طبقه کارگر در فنا تجربیات خود پیوسته باید از خلق خرد جمعی را فراگیرد و سیاست خود را با تجربه توده ها محک زده و تکلیف خود بداند آنچه را "که خلق درک می کند" به درستی بیان نماید. متاسفانه جنبش کمونیستی میهن ما تا به امروز نشان داده است که فاقد این طرز برخورد میباشد. جدایی تنی چند از کانون فرهنگی و سیاسی خلق ترکمن نمونه گویای این مدعاست. متاسفانه سازمان در برخورد با این نیروها که تمایلات شدید ملی داشتند نتوانست امکانات و شرایط ضرور را برای بازتاب ایده ها و نظرات آنان در فضایی سالم بوجود آورد و با پیروی از درک رسالت تاریخی برای خود و استناد به فرمول های از پیش تعیین شده سابق محتومیت شکست آنان را از قبل صادر و به ورطای جبهه خصم روانه شان ساخت. صرف نظر از کنکاش در نظرات آنان، سازمان واساسا هر جریان کمونیستی در اتخاذ نوع برخورد با این گونه تشکل ها و میزان تاثیرگذاری بر آنان می بایست عالی ترین نوع دمکراسی را به نمایش گذارد. دمکراسی که بر اراده توده های خلق و پذیرش و احترام به تعدد نظرات استوار باشد. تفکری که از تحمل جریانی غیر در برابر خود عاجز و در پیشگیری ابزار و اشکال موثر، سلاح تئوری ها را صرفا بکار می گیرد، هیچگاه نمی تواند به جریان و سازمانی فراگیر و توده ای بدل گردد و در عمل همان خواهد شد که استالینیسم بر سر خلق های اتحاد شوروی آورد. تعیین تئوریک قابل اعتماد منافع طبقات اقشار و گروه ها، برخاسته از بطن اوضاع رو به تحول جامعه و راههای ادامه تقویت وحدت ایدئولوژیک و اجتماعی بر مبنای کاملا دمکراتیک که

www.iran-archive.com

حزب طبقه کارگر همه آنان را می‌بایست در جریان پراتیک روزمره مبارزاتی توده‌ها بدست آورد، آن خط سرخی است که در صورت پیشبرد عملی آن حزب طبقه کارگر قادر به جذب وسیعترین اقشار و توده‌ها بر بستر آگاهی اجتماعی عمیق می‌گردد.

خلاصه در بیان آنچه پیرامون انطباق از درک نوین پدیده‌ها در عرصه سیاست ملی و وظایف حزب ذکر گردید بدون شک مسائل لاینحل عدیده‌ای وجود دارد که فرض نگارنده در گریزی کلی بدانها، معطوف نمودن توجه رفقای صاحب نظرمان به این عرصه مهم از مسائل اجتماعی‌مان است که امید است در آینده با یاری این رفقا عرصه‌های مشخص‌تری از انطباق خلاق و پویای بینش نوین در عرصه سیاست‌های میهن‌مان آشکار گردد.

احمد
اسفند ماه ۱۳۶۷

www.iran-archive.com